مستضعفان از دیدگاه اسلام

ولی الله باقری

بسم الله الرحمن الرحیم

مستضعفان از دیدگاه اسلام

نویسنده:

ولی الله باقری

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مستضعفان از دیدگاه اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : باقری، ولی الله، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور : مستضعفان از دیدگاه اسلام/ولی الله باقری؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : [۵] ، ۲۳۸ ص.

فروست : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۹۰۹.

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۶۰۶-۹-۰-:

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۳۳] - ۲۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : مستضعفان.

موضوع : استضعاف.

موضوع : استکبار.

موضوع : مستضعفان در قرآن.

موضوع : عدالت (اسلام).

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی. استان قم.

رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۲/ب۲۵م۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۴۱۸۸۷

ص: ۱

فهرست مطالب

فهرست مطالب

ص: ۴

دیباچه

دیباچه

وجود استکبار و استضعاف در جامعه و هویدایی دو گروه به نام «مستضعف» و «مستکبر» نشانه نبود تعادل در جامعه است. در چنین جامعه ای که نتوانسته است بستری برای اجرای قوانین الهی فراهم آورد و سازوکارهای نابرابر را بر هم زند، گروهی اندک از همه امکانات سیاسی و اقتصادی برخوردارند و اکثریت جامعه از همه نعمت ها محرومند. ازاین رو، به هر نسبت که این فاصله و دوگانگی کاهش یابد، طاغوت زدگی جامعه نیز به همان نسبت از میان خواهد رفت.

روشن است که اگر رسانه بخواهد با پدیده ای مبارزه اصولی داشته باشد، نخست باید آن را به خوبی بشناسد و عوامل ایجاد و مانایی آن را ریشه یابی کند.

در بررسی پدیده استکبار و استضعاف نیز ابتدا باید تعریف روشنی از استکبار و استضعاف ارائه دهد واقسام آن را بیان و انگیزه های مستکبران و ابزارها و شیوه های آنان را بررسی کند. سپس با تبیین دقیق این پدیده، برای نابودی آن گام بردارد.

استکبار و استضعاف هر دو پدیده های شومی هستند که می توانند ارکان جامعه را فاسد کنند و روند سقوط آن را سرعت بخشند. پی آمدهایی که در اثر استکبار و استضعاف گریبان گیر جامعه بشری می شود، چنان ناگوار است که وجدان سالم بشری را آزرده می سازد.

این اثر در صدد بازشناسی برخی رویکردهای مستضعفان و مستکبران و عوامل استضعاف و استکبار است تا راه درمان را بیابد. افزون بر این، پژوهنده می کوشد بستر مناسبی را در این زمینه برای تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها جهت تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی و از میان برداشتن افراط و تفریط ها در این مسیر، فراهم آورد.

از آنجا که دست اندرکاران نظام اسلامی پس از انقلاب می کوشند کشور اسلامی را به

زیور عدل، آراسته و چهره های گوناگون تبعیض، فساد، استکبار، استضعاف و استثمار را از این جامعه اسلامی بزدایند، باید تأکید کرد که ایجاد عدالت اجتماعی و برقراری توازن و تعادل در جامعه میسّر نمی شود مگر اینکه زمینه ویژگی ها، موانع و راهکارهای اصلاح وضع موجود درباره قشربندی جامعه به دو طبقه استضعاف و استکبار را بشناسیم.

شناخت اربابان زر، زور و تزویر که از عوامل اصلی، استضعاف انسان ها در گذشته و حال بوده و هستند، در امر برنامه سازی بسیار اهمیت دارد. در این میان، برنامه سازی های مناسب می تواند حاکمیّت مستضعفان را در عرصه های گوناگون رقم بزند؛ زیرا اگر دادگری، جهت اصلی پویایی اجتماعی است، دفاع از مستضعفان نیز رکن و پایه اصلی آن به شمار می آید.

این اثر حاصل تلاش کارشناسان مرکز است که حجت الاسلام ولی اللّه باقری آن را به نگارش در آورده و با تدوین حجت الاسلام عباس عباس زاده به بار نشسته است. امید می بریم در پرتو عنایت الهی و تلاش های پی گیر کارشناسان مرکز، آثار سودمند دیگری نیز در دسترس برنامه ریزان و برنامه سازان قرار گیرد.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۱۲

پیش گفتار

پیش گفتار

استضعاف و استکبار، پدیده تازه ای نیست که امروزه طرح شده یا از آن جامعه ای خاص باشد، بلکه پیشینه ای به درازای تاریخ بشر دارد. این مسئله از هابیل و قابیل آغاز شده است و همچنان به طور گسترده میان افراد و جوامع انسانی به چشم می خورد. البته روشن است که این پدیده شوم، همیشه به یک شکل و یک رنگ ظاهر نشده، بلکه جلوه های گوناگونی داشته و در هر برهه و هر مکانی، به شکل ویژه ای پدیدار شده است.

مستکبران برای برتری یافتن بر توده های مستضعف از راه های گوناگونی وارد می شوند و از اشکال مختلفی بهره می گیرند و چون نمی توان به استضعاف تن داد، باید برای رهایی از آن، با همه نمودهای شوم استکبار آشنا شد. این امر، وظیفه مستضعفان را سنگین تر می کند.

انسان رنج دیده از افسارگسیختگی مستکبران، همواره از استبداد داخلی و استعمار خارجی فریاد برآورده است، ولی گوش شنوایی نیست و همواره حقوق مستضعفان پای مال می شود. این روند هر روز نیز بیشتر گسترش می یابد؛ زیرا نبود توازن در علم، اقتصاد و به ویژه تسلیحات نظامی و همچنین فقر اخلاقی و نبود ضمانت اجرایی برای قوانین بین المللی، گسترش زمینه را برای هرگونه جور و ستم هموار کرده است. در این پژوهش، برآنیم تا نشان دهیم آیا می توان به تشکیل جامعه ای امید بست که در آن، هیچ یک از نمودهای استضعاف و استکبار یافت نشود و عدل و انصاف بر همه جنبه های زندگی بشر حاکم باشد.

در قرآن، این وعـده بزرگ به بشـر داده شده و وعده خداوند نیز تخلف ناپذیر است. ازاین رو، باید در انتظار روزی باشـیم که این وعده الهی جنبه عینی به خود بگیرد. در ادامه، بحث شده است که آیا این امر بدون دخالت بشـر و اصلاح نفوس و با یک قدرت غیبی انجام می شود یا به دست خود بشر و با زمینه چینی ها و تلاش های فراوان عملی می گردد. اگر دومی است، پس چرا ما از آن اقلیتی نباشیم که دست به اصلاحات بزرگ می زنند؟!

انگیزه حب ذات در نهاد هر انسانی وجود دارد تا در زنـدگی، از حیات خویش در برابر انواع خطرها دفاع کنـد و منافع خود را پی گیرد، ولی همین انگیزه اصـیل و درونی، هنگامی که رو به افراط گـذارد، فرد را به عنصـری پلیـد تبـدیل می کند که حقی برای دیگری نمی شـناسد و حق دیگری برای او مفهومی ندارد. ازاین رو، اگر کسـی بخواهد با همه نمودهای استکبار یک جا مبـارزه کنـد، می بایست به تربیت اخلاقی افراد همت گمارد؛ زیرا تنها در پرتو تربیت اخلاقی است که می توان آزادی معنوی را در درون دل ها و عدالت اجتماعی را در متن جامعه حاکم ساخت.

از سوی دیگر، همه می دانیم که داشـتن ارتباط برای افراد و جوامع، امری اجتناب ناپذیر است، ولی سـخن در این است که این ارتباط باید براساس چه اصولی باشد تا از پدیدآمدن رابطه استکباری جلوگیری کند؟!

نگاهی گـذرا به قرآن کریم به خوبی نشان می دهد که این منشور الهی به همه این پرسـش ها پاسخ گفته و با بیان نمونه هایی ازاین روابط تلخ در طول تاریخ و عوامل ایجاد آن، رهنمودهایش را برای اصـلاح و درمان یادآوری کرده است. این پژوهش، برآن است تا با شـناسایی برخی از مستضـعفان و مسـتکبران تاریخ، عوامل استضـعاف را شناسایی کند و راه درمان را در اختیار بگذارد.

در فصل اول این پژوهش، به بررسـی مفاهیم استضـعاف و استکبار پرداخته و در فصل دوم، به عوامل ایجاد آن دو اشاره کرده ایم. در فصل سوم نیز ماهیت و جنبه های گوناگون استضـعاف و اسـتکبار، مانند جنبه فردی و اجتماعی و نسبت میان آن دو به بحث گذاشته شده است. در فصل چهارم، مستضعفان استکبارستیز که پیامبران و جانشینان آنان و علمای

ص: ۱۴

دین هستند، معرفی شده اند. در فصل پنجم، گونه های استضعاف به تصویر کشیده شده و مستضعفان معنوی، دینی، عملی، نژادی و... معرفی گشته است. در فصل ششم، زمینه ها و انگیزه های مستکبران در به استضعاف کشاندن مستضعفان، طرح و در فصل هفتم، ابزارها و شیوه های مستکبران بررسی می شود. در فصل هشتم، به تعریف عدالت پرداخته و سپس درباره عدالت به عنوان تنها راه از میان بردن چهره کریه استکبار و استضعاف توضیح هایی داده ایم. در فصل نهم، به سنت های الهی در تدبیر جوامع و پیروزی نهایی مستضعفان، اشاره شده و در فصل دهم وظایف مستضعفان پس از پیروزی و حاکمیت یافتن بر جهان، تبیین شده است.

در بخش پایانی، در ارزیابی عملکرد صدا و سیما، به وظایف و رسالت دست اندرکاران آن اشاره کرده ایم. به امید روزی که هیچ مستضعف و مستکبری در جهان نباشد و روابط انسانی میان انسان ها حاکم گردد.

ص: ۱۵

فصل اول: مفهوم استضعاف و استکبار

اشاره

فصل اول: مفهوم استضعاف و استکبار

زیر فصل ها

واژه شناسی استضعاف و استکبار

کاربردهای مفهومی استضعفاف

کاربردهای مفهومی استکبار

واژه شناسی استضعاف و استکبار

اشاره

واژه شناسی استضعاف و استکبار

زیر فصل ها

استضعاف و مستضعف

استکبار و مستکبر

استضعاف و مستضعف

استضعاف و مستضعف

واژه استضعاف از «ضعف» گرفته شده و «ضَعْف» متضاد «قوّت» است. هر چیزی که توانایی نداشته باشد، ضعیف به شمار می آید. ضعف در لغت به معنای سستی و ناتوان شدن است.(۱) پدیده های جهان هر کدام نسبتی از ضعف و ناتوانی را با خود دارند، ولی انسان ضعیف کسی است که به سبب پیری، بیماری، ضعف مالی و جسمی، عقلی، فکری، عقیدتی، تخصصی و... توانایی انجام کار یا کارهایی را ندارد. ممکن است افرادی در بعضی از زمینه ها نیرو و کارآیی کافی داشته باشند، ولی در برخی موارد دیگر ناتوان باشند یا در دوره ای از عمرشان ضعیف باشند و دوره ای دیگر توانا شوند. قرآن در این زمینه می فرماید:

اللّهُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّهً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ ضَعْفًا وَ شَیْبَهً یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ هُوَ الْعَلیمُ الْقَدیرُ. (روم: ۵۴)

خداونـد همان کسـی است که شـما را در حالی که ناتوان بودید، آفرید، آن گاه از این ناتوانی، به شـما نیرو بخشـید (و دوران جوانی و شـکوفایی نیروها شـد) و پس از آن، بار دیگر ضـعف و پیری را جانشـین قوت کرد. اوست که هر چه را بخواهد، می آفریند و او دانا و توانا است.

۱- حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، مادّه ضعف.

انسـان در آغـاز، آن چنـان ضـعیف است که از نظر جسـمانی، از برآوردن ابتـدایی ترین نیازهای خود نیز ناتوان است و از نظر فکری و عقلی هیـچ نمی داند و حتی اطرافیان و نزدیکان خود را نمی شـناسد. کم کم رشد می کند و اندامی نیرومند و فکری پویـا و عقلی توانا به دست می آورد، ولی دوباره پس از مـدتی که از نگهـداری این نیرو و قـدرت گـذشت، ناتوان می شود و کم کم از فراز قلّه قدرت به قعر دره ضعف و ناتوانی فرو می غلتد.

واژه مستضـعف نیز به معنای ضـعیف شده یا ضـعیف شمرده شده است. راغب اصفهانی، جمله «اِستَضعَفتُهُ» را به معنای «وَجَدتُهُ ضعیفاً؛ او را ضـعیف یافتم» می گیرد. مرحوم طریحی می گویـد: «اِستَضـعَفَ الشَّی ءَ عـدّه ضـعیفاً؛ چیزی را مستضـعف شـمرد؛ یعنی او را نـاتوان بـه شـمار آورد.»(۱) بـه طـور کلی، «مستضـعف» کسـی اسـت که نـاتوانش سـاخته و قـدرتش را از او گرفته باشند.(۲) چنان که قرآن از زبان هارون ــ برادر موسـی ــ می فرمایـد: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی؛ این قوم مرا در فشار گذاشـته و ناتوانم ساختند». (اعراف: ۱۵۰)

بر این اساس، مستضـعف به معنی به ناتوانی کشیده شده است. در نتیجه، این فعل (به ضعف کشیدن) به فاعل نیاز دارد تا عمل به استضعاف کشیدن را انجام دهد.

استکبار و مستکبر

استکبار و مستکبر

اسـتکبار به معنای طلب بزرگی و شوکت کردن است. در قرآن کریم، واژه «مستکبر» در برابر واژه «مستضعف» به کار می رود. مسـتکبر کسـی است که به ضـعف می کشاند و خواسـتار ناتوان کردن شـخص ضـعیف است. مستضـعف با ضعیف فرق دارد. ضعیف کسـی است که خود به خود ناتوان است، ولی مستضعف کسی است که بر اثر ستم های دیگران به ضعف کشیده شده است؛ خواه این تضعیف از نظر فکری و فرهنگی باشد یا از نظر

ص: ۱۷

۱- فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ه . ق، ماده ضَعَفَ.
۲- حسن مصـطفوی، التّحقیق فی کلمـات القرآن الکریم، وزاره الثقافه و الارشاد الاسـلامی، الطبعه الاولی، تهران، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۳۱.

اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... . بدین ترتیب، واژه «مستضعف»، تعبیر فراگیری است که تمام گونه های استعمار، استثمار و استعباد را دربرمی گیرد.(۱)

چون مصداق های مستضعفین از دیدگاه آیات و روایات به اشکال گوناگون بیان شده است، واژگانی که با این مصداق هم معنا هستند، عبارتند از:

۱. مُرجَوْنَ لامراللّه: یعنی کسانی که کارشان با خدا است؛ یعنی خداوند آن گونه که حکمت و رحمتش اقتضا می کند، درباره آنان عمل خواهد کرد.

۲. ضعیف: این واژه، گاهی همان مفهوم مستضعف را می رساند. ضعیف؛ یعنی کسی که از نظر عقل کمبود داشته باشد، مانند: کودک یا شخص بزرگی که کم عقل باشد. ازاین رو، چنین فردی هم از مصداق های مستضعف است.

۳. قاصران: قاصر نیز از مصداق های مستضعفان به شمار می رود. قاصر کسی است که زمینه های دست یابی به رشد و کمال را در اختیار ندارد.

کاربردهای مفهومی استضعفاف

اشاره

کاربردهای مفهومی استضعفاف

می توان گفت واژه استضعاف به طور کلی دارای دو مفهوم است:

۱. ضعف اختیاری یا تحمیلی

۱. ضعف اختیاری یا تحمیلی

استضعاف، گاهی به معنای طلب ضعف به کار می رود که خود بر دو گونه است:

الف) گاه استضعاف کننده و استضعاف شده، یک فرد یا یک گروه است. در این صورت، به معنای خضوع و خشوع و تواضع و فروتنی است؛ یعنی خود را با اختیار و آزادی به استضعاف کشیده و فروتنی می کند. در این صورت، این فروتنی یا در برابر کسان دیگر است یا در برابر خداوند. استضعاف به این معنا صفت پسندیده ای است. بنابراین، همه انبیا

۱- ۱.ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چ ۹، ج ۴، ص ۹.

و اولیا در شمار مستضعفان قرار می گیرند، چنان که علی علیه السلام در همین زمینه فرمود: «و کانوا قوماً مستضعفین؛ انبیا و اولیای خدا، مردم مستضعفی بودند».(1)

ب) نوع دوم آن است که کسی خواهان ضعیف کردن دیگری است. این نوع استضعاف در جامعه بروز می کند و زندگی اجتماعی جایگاه چنین استضعافی است. این نوع استضعاف دارای دو مفهوم و کاربرد است که به لحاظ هر یک از این دو کاربرد، با یکی از دو گروه اجتماعی موجود در جوامع استکباری همسانی دارد.

نخستین مفهوم استضعفاف، مفهوم فاعلی آن است؛ که در مصداق، با شخص مستکبر و ستمگر تطبیق می کند. به بیان دیگر، قانون شکنی و سرکشی شخص، دارای دو اثر است: یک اثر آن استکبار، خودبزرگ بینی و خواستن امتیازهای نامشروع برای خود شخص است. اثر دیگر آن، استضعاف دیگران؛ یعنی خوار و زبون شمردن دیگران، ضعیف و ناچیز به شمارآوردن و تجاوز به حقوق قانونی و شرعی و استعمار و استثمار آنان است. این دو، هم زمان با یکدیگر انجام می گیرد؛ یعنی در حقیقت، با نافرمانی از قانون و شرع و تجاوز به حدود خدا، حقوق دیگران را غصب و امتیازهای نامشروع و غیرقانونی را برای خود دست و پا می کند.(2) قرآن می فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ. (قصص: ۴)

فرعون در آن سرزمین، بلندی جست و اهل آن را گروه گروه گردانید. گروهی را زبون می داشت. پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده نگه می گذاشت. به راستی، وی از تبهکاران بود.

همچنین می فرماید: «قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی؛ (هارون به موسی) گفت: ای پسر مادرم، این گروه، زبونم ساختند و نزدیک بود مرا بکشند». (اعراف: ۱۵۰)

دوّمین مفهوم استضعاف، مفهوم مفعولی آن است؛ یعنی ضعیف شمرده شدن؛ خوار و بی مقدار به شمار آمدن؛ مورد جور و ستم قرار گرفتن و به خاطر عملکرد دیگران، از

۱- ۱.نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- ۲.محمد حسین اسکندری، مجله نور علم، دوره سوم، ش ۲.

استیفای حق خویش ناتوان شدن. همچنین استضعاف؛ یعنی به دلیل تجاوز مستکبران، از برگزیدن راه صحیح، ناتوان شدن؛ از حرکت و تلاش در مسیر حق باز ماندن؛ به سبب پول دوستی و قانون شکنی دیگران، به فقر کشیده شدن و بر اثر سیاست بازی و سوء استفاده دیگران و تهمت و دروغ و غیبت و تزویر آنان به انزوا کشیده شدن و بد معرفی شدن و خرد گردیدن.(1)

همانگونه که خداوند در این باره می فرماید:

چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] زنان و مردان به استضعاف کشیده شده و کودکان نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهر بیرون ببر که اهالی آن ستم پیشه اند. (نساء: ۷۵)

و در آیه دیگر می خوانیم:

کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها. (اعراف: ۱۳۷)

در خاورها و باخترهای آن سرزمین به استضعاف کشیده شده بودند.

استضعاف به لحاظ فردی، دارای جنبه های رفتاری، روانی، اخلاقی، فکری و عقلانی است؛ چنان که به لحاظ اجتماعی نیز جنبه های گوناگونی دارد و مهم ترین آنها جنبه اقتصادی و سیاسی است.

بنابراین، استکبار فردی و سرپیچی از قانون و ضعیف شمردن آن، زمینه پیدایش و رشد استکبار اجتماعی است. استکبار اجتماعی نیز به پیدایش و رشد استضعاف در جامعه می انجامد. به بیان دیگر، استضعاف اجتماعی، معلول استکبار فردی است و استکبار فردی در نتیجه سرپیچی از قانون و زیر پا گذاشتن عدالت است که نمود عملی استکبار فردی خواهد بود. آن کس که می خواهد از مستضعفان هواداری کند و به طور اساسی با

۱- همان.

پدیده های استضعاف و استکبار مبارزه کند، باید در راه حاکمیّت قانون الهی بکوشد.

۲. ضعف طبیعی

۲. ضعف طبیعی

مفهوم دیگر واژه استضعاف عبارت است از: کوتاه بودن، کمبود داشتن، عقب ماندگی، راه به جایی نبردن و توان چاره اندیشی نداشتن که در فصل آینده درباره آنها سخن خواهیم گفت.

کاربردهای مفهومی استکبار

اشاره

کاربردهای مفهومی استکبار

از آنجا که استکبار نقطه مقابل استضعاف است، همانند آن، در معانی و مفاهیم مختلفی به کار می رود:

۱. بزرگی طلبی

۱. بزرگی طلبی

مفهوم واژه استکبار، تلاش برای بزرگ شدن و دست یابی به یک مقام معنوی یا مادّی، یا رسیدن به موقعیّت اجتماعی، مانند نفوذ یا ثروت بیشتر است.

راغب در مفردات می نویسد:

استکبار بر دو گونه است: یکی آن است که انسان بخواهد که بزرگ شود. چنین خواسته ای هرگاه به طور شایسته انجام گیرد و در شرایط ویژه زمانی و مکانی خودش باشد، پسندیده و به جا خواهد بود.

از دیدگاه اسلام، به دست آوردن جایگاه اجتماعی، امری ناپسند و نامشروع نیست، بلکه اگر در چارچوب قوانین اسلامی و در محدوده ضوابط اخلاقی و الهی آن باشد، امری به جا و منطقی خواهد بود.

۲. خود بزرگ بینی

۲. خود بزرگ بینی

بلند پروازی، برتری طلبی و گردن کشی از معانی و کاربردهای استکبار است که خود بر دو گونه است: نخست آنکه ممکن است انسان(۱) در برابر هم نوعان خود چنین حالت و

---

۱ – ۱.این احتمـال نیز هست که موجودی غیر از انسـان در برابر خـدا و انسان اسـتکبار ورزد. چنانچه درباره ابلیس این موضوع روی داد.

رویکردی را احساس کند و دیگر اینکه ممکن است انسان در برابر آفریدگار خود چنین حالت نفسانی را داشته باشد، چنان که گفته اند: بزرگ ترین تکبّر، تکبّر در برابر خدای سبحان است.

منظور از استکبار که در آیات و روایات وارد شده، حالت خودبزرگ بینی و ترجیح دادن خود بر دیگران و فروتنی نکردن است. قرآن در این باره می فرماید:

أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ (بقره: ۳۴)

شیطان از انجام سجده سرپیچی کرده و گردن کشی نمود و از کافران شد.

همچنین علی علیه السلام در برخی موارد، واژه مستکبر را در برابر واژه متواضع به کار برده است. آنجا که می فرماید:

ثُمَّ اختَبَر بذلک ملائِکَتَهُ المقَرَّبینَ لِیَمیزَ المتواضعینَ مِنهُم مِنَ المستکبرین.(۱)

سپس بدین وسیله، فرشتگان مقرّب خویش را در بوته آزمایش قرار داد تا فروتنان ایشان را از مستکبرانشان تمیز دهد.

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۹ ه . ق، ص ۲۶۸، خطبه ۱۹۳.

فصل دوم: خاستگاه استکبار و استضعاف

اشاره

فصل دوم: خاستگاه استکبار و استضعاف

زیر فصل ها

خاستگاه روانی استکبار

خودپرستی، سرچشمه فساد

خاستگاه روانی استکبار

خاستگاه روانی استکبار

حالت استکبار چه در قالب فردی و چه در قالب اجتماعی، دارای خاستگاه روانی است. موجودی که استکبار می ورزد، خود را در مقایسه با دیگران، برتر و بالاتر می بیند. امتیازی بیشتر برای خویش قایل است و در واقع، خود را تافته جدابافته می انگارد. چنین فردی خود را نزد خویشتن به گونه ای آراسته که گویی همگان از او فروترند. پی آمد طبیعی چنین دیدگاهی آن است که دیگران را موجوداتی پست و ناچیز می شمارد و هرگونه جور و ستمی را در حق آنها برای خود مجاز می داند. آنان را تحقیر و تضعیف می کند و بر این پندار است که این گونه رفتارها نسبت به آنها سزاوار و شایسته است. در آیات قرآن به این موضوع اشاره شده است، آنجا که خداوند به فرشتگان فرمود: من از گِل، بشری می آفرینم. پس چون او را به طور کامل آفریدم و از روح خویش در آن دمیدم، در برابرش کرنش کنید. پس همه فرشتگان به کرنش در آمدند، مگر ابلیس که تکبر کرد و از کافران گشت.(۱) سپس خداوند به او فرمود:

قالَ یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ. (ص: ۷۴ و ۷۵)

ای ابلیس! چه چیز تو را بازداشت تا به چیزی که با دست قدرت خویش آفریدم، سجده آوری؟ آیا تکبر کردی یا از برتری جویانی؟ او در پاسخ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش و او را از گِل آفریده ای.

ابلیس بر این باور بود که او برتر از آن است که چنین دستوری به وی بدهند.

۱- ۱.با الهام از آیات ۷۱ _ ۷۴ سوره مبارکه ص.

نمونه دیگر، فرعون و اطرافیانش هستند که به سبب داشتن چنین باورها و دیدگاه های نادرستی، در برابر فرمان الهی سر تعظیم فرود نیاوردند:

ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْمًا عالینَ. (مؤمنون: ۴۵ و ۴۶)

سپس موسی و برادرش، هارون را با آیات خود و حجّتی آشکار، به سوی فرعون و سران قوم او فرستادیم، ولی تکبّر ورزیدند و آنان مردمی گردن کش بودند.

از این آیه، استفاده می شود که حالت خود برتربینی و ناپاکی درون به گونه ای در فرعون و اطرافیانش رسوخ کرده بود که حتّی با دیدن نشانه های گوناگون و حجّت قاطع الهی، از استکبار خود دست برنمی داشتند؛ زیرا به طور کلی، آنان مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند: «و کانوا قوماً عالین».

برخی از مفسران درباره تفاوت عبارت «استکبروا» با عبارت «کانوا قوماً عالین» آورده اند: جمله نخست به استکبار آنان در برابر دعوت موسی اشاره دارد و جمله دیگر به اینکه رویکرد استکباری همواره جزو برنامه آنها و بافت فکری و اعتقادی آنان بود، اشاره می کند.(۱)

پی آمد داشتن چنین نگرشی به دیگران، ضعیف شمردن و ناتوان پنداشتن و در نتیجه، به استضعاف کشاندن آنان خواهد بود.

خودپرستی، سرچشمه فساد

خودپرستی، سرچشمه فساد

استضعاف اجتماعی، زاییده رویکرد استکباری است و استکبار نیز از گردن کشی افراد و گروه ها و سرپیچی آنان از قوانین الهی و نظام آفرینش پدید می آید و نافرمانی از قانون در خودپرستی ریشه دارد. صفت خودپرستی افراطی نیز سبب قانون گریزی و نظام ناپذیری می گردد. در واقع، می توان گفت این دو ــ استکبار و خودپرستی ــ بر یکدیگر توقفّ

۱- ۲.تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۴۹.

دوسویه دارنـد. بر این اسـاس، حـاکم نبـودن قـانون الهی بر افراد و جوامع و روی آوردن انسـان هـا به خودخواهی هـا و نفس پرستی ها، ریشه مفاسد و خاستگاه همه کژی ها و علّت اصلی پیدایش و گسترش هر نوع استکبار و استضعفاف خواهد بود.

ابلیس، سرآمد مسـتکبران، نخستین موجود قانون گریز و گمراه بود که حاکمیّت قانون را نپذیرفت و خودپرستی پیشه ساخت، چنان که علی علیه السـلام در این باره می فرمایـد: «فَعَـدُوٌّ اللّهِ اِمامُ المُتَعَصَّبین و سـلَفُ المُسـتَکبرینَ الّـذی وَضَعَ اساسَ العَصَبیّه؛ پس دشمن خدا ــ ابلیس ــ پیشوا و رهبر غیرت ورزان است و پیش رو مستکبران، کسی که پایه عصبیّت را نهاد».(۱)

بنابراین، خاستگاه نخستین و نقطه اصـلی و اساس تمام روابط اسـتکباری و استضـعافی، خود پرستی ها و حاکم نبودن قوانین و سنـت هــای الهی بر فرد و جــامعه اسـت. هر فرد یـا گروهی کـه در برابر مقرّرات و قـوانین الهی سـر تسـلیم فرود نیـاورد و با خودمحوری و نفس پرستی و خود بینی در راهی گـام نهـد که ابلیس راهنمـای آن است، او نیز سرکش، نافرمان و مسـتکبر به شمار می رود.

آیـات و روایـات بـا بیـان هـای گوناگون بر این مطلب دلالت کرده انـد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم. در برخی آیات، با واژه «هدی»، از حاکمیّت قوانین الهی و پرهیز از خودمحوری یاد شده است:

قالَ الَّذینَ اسْـتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ وَ قالَ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً. (سباء: ۳۲ و ۳۳)

مسـتکبران به مستضـعفان می گوینـد: آیا ما شـما را از «هـدایت» ــ پس از آنکه به سویتان رو کرده بود ــ باز داشتیم؟ یا اینکه شما خود از بزه کاران بودید؛ و کسانی که مستضعف بودند، (در پاسخ) به کسانی که استکبار ورزیده اند، گفتند: بلکه تزویر

۱- ۱.نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

شبانه روزی (شما بود) هنگامی که وادارمان کردید به خدا کافر شویم و برای او همتا قرار دهیم.

این آیه ها با واژه «هدی» به معیارها و سنت های اجتماعی _ الهی اشاره کرده اند و چنانچه همه افراد جامعه از این راه، هدایت می یافتند و خودمحوری و خودخواهی ها را کنار می گذاشتند، استکبار و استضعافی، در جامعه پیدا نمی شد؛ چون هدایت به احکام الهی و قوانین آسمانی و پذیرش ضوابط و معیارها و ارزش هایی که خداوند به وسیله رسولان خود مطرح کرده است، در ظاهر به سود مستکبران نبود و جلو موفّقیّت های ناحق اجتماعی _ سیاسی و اقتصادی آنان را می گرفت، نه تنها از آن سرپیچی کردند، بلکه مانع حرکت و هدایت مستضعفان شدند. مستضعفان نیز با وجود اینکه پذیرش قانون الهی و حاکمیّت آن، حقوق و حریم و احترام آنان را تثبیت و تأیید می کرد، فریب تزویرها، سخنان پر زرق و برق و شعارهای فریبنده مستکبران را خوردند و نسبت به خدای تعالی کفر ورزیدند. بدین ترتیب، با خودداری از پرستش دین خدا، نافرمانی و سرپیچی را پیشه خود ساختند و با دنباله روی احساساتی و بی پایه و اساس از پیشوایان گمراهی، به کفر و نفاق روی آوردند. در واقع، خودپسندی و خودپرستی کردند و نسبت به قوانین الهی و حاکمیّت خداوند بی رغبت و بی توجه شدند.

امام علی علیه السلام، جامعه ای را که به دست مستکبران و بر اساس خودپرستی و بدون توجه به قوانین الهی اداره می شود، چنین به تصویر می کشد:

به خدا سوگند، دست بر نمی دارند تا آنکه هیچ حرمتی برای خداوند باقی نگذارند، جز آنکه هتکش کنند و هیچ پیمانی نماند جز آنکه آن را شکسته باشند. تا آنجا که هیچ خانه ای گلین یا خیمه ای پشمین، بر جای نماند، مگر آنکه ستم ایشان در آن وارد شود و به سبب مدیریت نادرست ایشان (صاحبانش) رهایش کردند. تا آنجا که، اگر دو کس به گریه بنشینند، یکی برای دین خود و آن دیگری برای دنیایش گریه کند و تا آنجا که کمک کردن یکی از شما به یکی از ایشان همانند کمک برده ای باشد به ارباب خویش که در حضور وی (از ترس) او را اطاعت کند و در غیاب، از او

بدگویی کند.(۱)

استکبار و استضعاف برخاسته از نفی حاکمیت الهی و نبود تعادل در جامعه است. انسان، افزون بر هدایت تکوینی، از قوانین و سنت های الهی و تشریعی آسمانی پیروی می کند که در صورت حاکمیّت و سیطره آنها بر جامعه، ریشه استکبار و استضعاف در اجتماع بشری خشکانیده می شود و قانونی جز قانون الهی و حاکمیتی جز حاکمیّت «الله» نخواهد بود. در چنین اجتماعی است که همه مردم به طور برابر و عادلانه در لوای حکومت قانون الهی خواهند بود و هر کس در چارچوب قانون خداوند به حقّ خود خشنود بوده و به حقوق دیگران دست اندازی روا نخواهد داشت. همچنین از آن رو که همگان در برابر مقرّرات عقل و شرع سر فرود می آورند و کسی در برابر این دو گردن کشی نمی کند، مستکبری در جامعه باقی نمی ماند و در نتیجه، مستضعفی نیز نخواهد ماند.

با این حال، اگر وضعیّت جامعه برعکس شود؛ یعنی قانون الهی بر جامعه حاکمیّت نیابد و عقل و شرع از جامعه رخت بربندد، به ناچار، جامعه استکباری و استضعافی پدید خواهد آمد. ازاین رو، زورمداران و برخورداران از قدرت که می توانند خواسته های خود را به زور بر دیگران تحمیل کنند، جایگاه حاکمیّت قانون الهی و احکام آسمانی را اشغال می کنند و بنابر میل و اراده خود، بر دیگران حکم می رانند. اینان از دیدگاه قرآن، مستکبر شناخته می شوند. گروه مقابل، افراد زبون و ضعیف و بیچاره خواهند بود که ناگزیر شده اند در پی گروه نخست حرکت کنند. قرآن از اینان، به عنوان مستضعف یاد کرده است.

گروه نخست، حاکم زورمدار و دارای امکانات فراوان سیاسی، اقتصادی، نظامی و... است، ولی گروه دوم، محکوم و گرفتار شرایط بسیار طاقت فرسا هستند. در چنین جوامعی یا اساساً قانونی نیست یا به صورت یک سویه وضع و اجرا می شود و یا اینکه قانون به سبب ضعف آن و حاکمیّت نداشتن بر کل جامعه، در جنبه های سیاسی، اقتصادی، نظامی و... مورد تاخت و تاز کسانی قرار می گیرد که قدرت و توانایی این گونه قانون شکنی ها را دارند.

۱- ۲.نهج البلاغه، خطبه ۹۸.

اینان انـدیشه ها و خواسـته های خویش را حاکم می سازند و برانگیزه های جاه طلبانه خود، جامه عمل می پوشانند؛ دیگران را به هیچ می انگارند و برای دیگران هیچ گونه نقش و ارزشی قایل نیستند. اینان، همان مستکبرانی هستند که دیگران را با قانون شکنی هـا و تجاوزهایشـان به انزوای سیاسـی، اجتمـاعی، اقتصـادی، نظـامی و... وادار ساخته و در واقع، آنان را به استضـعفاف کشیده اند.(۱)

۱- ۳.محمد حسین اسکندری، مجله نور علم، دوره سوم، ش ۹.

فصل سوم: ماهیت و جنبه های استکبار و استضعاف

اشاره

فصل سوم: ماهیت و جنبه های استکبار و استضعاف

زیر فصل ها

ماهیت نسبی استکبار و استضعاف و رابطه آن دو

استکبار و استضعاف فردی و اجتماعی

استکبار اجتماعی، زاییده استکبار فردی

مقایسه استضعاف و استکبار

جنبه های استکبار در برابر خداوند

ماهیت نسبی استکبار و استضعاف و رابطه آن دو

ماهیت نسبی استکبار و استضعاف و رابطه آن دو

رابطه استکبار و استضعاف نوعی رابطه علّت و معلولی است و بدون مستکبر یا مستکبرانی در جامعه، مستضعفی نخواهد بود. تنها تفاوتی که در اینجا می توان یادآور شد، این است که استکبار نسبت به استضعاف، گونه ای تقدم رتبی دارد. گویی استکبار دارای حیثیّت فاعلی است و برعکس، استضعاف حیثیّت انفعالی دارد. ازاین رو، اسلام در پیوند با پدیده استضعاف در جامعه، توصیه ای دوسویه دارد. از سویی، به ظالم و مستکبر می گوید: ستم نکن و از خون ریزی و تجاوز و استکبار ورزیدن بپرهیز و از سوی دیگر، به ستم دیده و مستضعف می گوید: ستم پذیر و ستم کش نباش و در برابر آن ایستادگی کن.

البته اگر ستم ناپذیری و ایستادگی در برابر ستمگران و مستکبران امکان نداشت و در شرایطی، ستم کشی اجتناب ناپذیر شد و امکان مهاجرت نیز نبود، تکلیف از سوی خدا برداشته می شود.

برای نمونه، برخی از مسلمانان مستضعف مکّه در صدر اسلام، در شرایطی بودند که چاره ای برای رهایی خود نمی یافتند و مجبور بودند شرایط تحمیلی را تحمّل کنند. در نتیجه، از تخفیف الهی بهره مند گردیدند و احکام مستضعفان دوزخی شامل آنان نگردید، بلکه از سوی خداوند بخشیده شدند.(۱)

۱- ۱.نک: آیات ۹۷ _ ۹۹ سوره نساء.

همچنین پیوند میان استکبار و استضعاف، پیوندی است که پدیده استکبار با نافرمانی شخص مستکبر از قانون شرع و عقل پیدا می کند و این نیز خود رابطه ای علّی و معلولی است. بدین معنا که استکبار اجتماعی؛ یعنی تجاوز به حقوق دیگران، معلول گردن کشی نسبت به خداوند و سرپیچی از قانون الهی و عقل سلیم خواهد بود و هرگونه تفاوتی که معلول قانون شکنی و تجاوز به حدود الهی و عقل سلیم باشد، نشان دهنده حضور پدیده های استکباری و استضعافی در جامعه خواهد بود.

واژگان استکبار و استضعاف در فرهنگ قرآن، دو اصطلاح اخلاقی و سیاسی ـ اجتماعی بوده و مفاهیم متقابل و متضاد هستند. می توان گفت هر جا که واژه استکبار مصداق خارجی می یابد و این عنوان در قالب اسم فاعل (مستکبِر) بر موردی اطلاق می شود، هم زمان، واژه استضعاف نیز مصداق یافته و در برابر آن در قالب مستضعَف ظاهر می شود؛ زیرا آنکه خود را بزرگ می پندارد، دیگری را حقیر ناچیز و زبون به شمار می آورد. و یا دست کم در اثر عملکرد وی، دیگری به خواری و زبونی و ضعف کشیده می شود. بنابراین، در مقابل هر مستکبری، مستضعفی وجود دارد.

استکبار و استضعاف فردی و اجتماعی

استکبار و استضعاف فردی و اجتماعی

انسان می تواند نه مستکبر اجتماعی و نه مستضعف اجتماعی باشد و این در صورتی عملی می شود که عدالت و قانون بر جامعه حاکم باشد و انسان گام به گام در چارچوب قوانین و مقرّرات الهی حاکم بر جامعه، به راه خود ادامه دهد؛ یعنی نه به حق کسی تجاوز کند و نه اجازه دهد حقّش مورد تجاوز واقع گردد. به بیان دیگر، استضعاف و استکبار در جامعه، دو پدیده اجتماعی در کنار پدیده دیگری به نام عدالت و قانون هستند که در ارتباط با چگونگی برخورد افراد با حدود شرع و قوانین اجتماعی الهی، صورت می یابند. چنانچه قانون به طور کامل اجرا گردد، عدالت حکم فرماست و استضعاف و استکباری نیست، ولی اگر قانون حاکم نباشد، افراد به دو گروه حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم و مستکبر و مستضعف تقسیم می شوند.

ص: ۳۰

بر این اساس، عدالتی وجود دارد که بر مبنای آن، حدود الهی و سنت های تشریعی آسمانی ارزش می یابد و مرزهایی هست که در چارچوب آنها، حقوق و تکالیف افراد معیّن می گردد. افراد و جوامع در برابر مرزهای عدالت و تکالیف خود، ممکن است یکی از چند حالت زیر را در پیش گیرند:

۱. افراد یا گروه هایی که رفتاری براساس عدالت دارند و در چارچوب حدود الهی سیر می کنند، هم قدرت بازستانی تمام و کمال حقوق خویش را دارند و هم به تکالیفشان در برابر دیگران عمل می کنند. اینان انسان هایی پرهیزکار و معتدل هستند که واژگان مستضعف و مستکبر بر آنان صدق نمی کند.

۲. کسانی که نه تنها به بازستانی حق خویش بسنده نمی کنند، بلکه به حدود پروردگار و حقوق انسان ها تجاوز کرده و به وظایفی که براساس قرارداد اجتماعی و قوانین دینی در برابر دیگران دارند، پای بند نیستند. اینان در اصطلاح قرآن کریم، «مستکبر» خوانده می شوند.

۳. کسانی که به سبب عملکرد غیر قانونی و سرکشی مستکبران و قانون شکنی آنان، از دست یابی به حقوق فردی و اجتماعی خویش ناتوانند. بدین معنا که متجاوزان از دست یابی آنان به حقوقی که حقّ ایشان است، مانع می شوند و اجازه بهره مندی از حقوقشان را به آنان نمی دهند. اینان «مستضعفان اجتماعی» هستند.

۴. گاهی هیچ گونه ستم و تجاوزی هم صورت نمی گیرد، ولی کسانی به دلیل ضعف تکوینی و ذاتی خویش، از دست یابی به حقّ خود ناتوانند. به این معنا که آنچه سبب حرمان ایشان گشته، موانع قانونی و اجتماعی نیست، بلکه مانع فردی و تکوینی و ذاتی است. به اینها «ضعیف» گویند نه «مستضعف»؛ و دیگران در برابر اینان «اقویا» هستند، نه «مستکبر».

۵. گاهی کسانی با آنکه به بازستانی حق خویش و بهره مندی از نعمت های دنیایی توانا هستند و مانعی هم بر سر راه خود نمی بینند، ولی به دلیل گزینش یک روش ویژه اخلاقی نسبت به دنیا و زرق و برق آن بی اعتنایی ورزیده و از برخی حقوق مسلّم خود چشم می پوشند. چنین افرادی را زاهد و گروه مقابلشان را غیر زاهد گویند.

ص: ۳۱

۶. همچنین کسانی هستند که همه حقوق خود را بدون هیچ مانعی در دست دارند، ولی از آنجا که بینشی ژرف و روحی بلند دارند، با میل و اختیار خود، خویشتن را از آن محروم می کنند. ایشان را «محسن و ایثارگر» می نامند.

۷. گاهی نیز هیچ یک از موارد یاد شده نیست، بلکه تنها نبود تلاش و کوشش و تن پروری فرد، سبب محرومیّت و عقب ماندگی او شده است. بدون اینکه فرد یا گروه دیگری در محرومیّت او مقصّر بوده یا مانع رشد وی شده باشد.

استکبار اجتماعی، زاییده استکبار فردی

استکبار اجتماعی، زاییده استکبار فردی

از آنچه گفتیم روشن می شود که استکبار و استضعاف به لحاظ فردی، دو صفت یا دو رفتار متناقض هستند. بدین معنا که راه بینابینی میان آن دو وجود ندارد؛ زیرا انسان در برابر خدا یا فروتن است که در این صورت، مستضعف خواهد بود یا در برابر قانون الهی (شرع) سرکشی می کند که او را در اصطلاح قرآنی «مستکبر» خوانند.

بر این اساس، استکبار؛ یعنی گردن کشی در برابر خدا و از دستورهای او سرپیچی کردن، و آیات خدا را دروغ دانستن و ایستادگی کردن در برابر قوانین و آموزه هایی که انبیا از سوی خدا آورده اند. حال این پدیده به هر شکلی که آشکار شود، یا هر سبب و انگیزه ای داشته باشد، تفاوتی نمی کند؛ خواه گردن کشی و سرپیچی فردی در برابر قانون خدا، با این انگیزه باشد که با منافع اقتصادی وی ناسازگار بوده است و خواه به این سبب باشد که قانون الهی با منافع سیاسی شخص مستکبر در تضاد بوده و مانع نفوذ و قدرت اجتماعی وی شده است. ازاین رو، وی ناگزیر است برای مطرح کردن خود در جامعه و به دست آوردن قدرت و نفوذ، از قانون خدا سرپیچی و به حدود الهی تجاوز کند. برای مثال، شعارهایی را دستاویز خود می سازد که مستقیم یا غیر مستقیم، حاکمیّت قانون خدا را بی اعتبار کند و آن را بی ارزش و ناعادلانه و ناتوان از حلّ پیچیدگی ها و دشواری های اجتماعی جلوه دهد. خواه به این دلیل باشد که می خواهد با فسق و فجور، به خواهش های پست حیوانی و نفسانی خویش برسد.

بنابراین، پی آمد استکبار فردی، استکبار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... است. آن

کس که خودبین است و خویشتن را تافته ای جدا بافته می پندارد، این بینش فردی در روابط اجتماعی او نیز تأثیر می گذارد و خود را از همه دانشمندتر، قدرتمندتر و برتر می داند و در مقابل، دیگران را خوار و ناتوان و زبون به شمار می آورد. ازاین رو، به خود حقّ می دهد تا دیگران را از هر جهت، به استضعاف بکشاند.

مقایسه استضعاف و استکبار

اشاره

مقایسه استضعاف و استکبار

با مقایسه مفاهیم گوناگون استضعاف و استکبار به نتیجه هایی می رسیم که راه رسیدن به مفهوم صحیح آن را هموارتر می سازد. روشن است که میان این دو واژه با توجّه به مفاهیم و جنبه های مختلفی که دارند، نسبت های منطقی متفاوتی حاکم است که به آنها می پردازیم:

۱. نسبت میان استکبار و استضعاف در بعد فردی

۱. نسبت میان استکبار و استضعاف در بعد فردی

میان استضعاف و استکبار به لحاظ فردی، نسبت تناقض برقرار است. بر این اساس، نه قابل جمعند و نه قابل رفع؛ یعنی از وجود هر یک، نفی دیگری و از نفی هر یک، اثبات دیگری لازم می آید. بدین معنا که انسان یا فرمانبردار است یا سرکش و راه میانه ای میان این دو حالت وجود ندارد.

۲. نسبت میان استکبار و استضعاف در بعد اجتماعی

۲. نسبت میان استکبار و استضعاف در بعد اجتماعی

میان استکبار و استضعاف در بعد اجتماعی، نسبت تضاد برقرار است. بدین معنا که هر چند قابل جمع نیستند و وجود هر یک، دیگری را نفی می کند، ولی مانعه الخلوّ هم نیستند؛ یعنی نبود یکی از آن دو، دلیل بر وجود دیگری نمی شود؛ زیرا این امر کاملاً ـ ممکن است که کسی یا کسانی در جامعه نه مستضعف باشند و نه مستکبر؛ نه ظالم باشند و نه مظلوم، بلکه عادل و دادگر باشند.

گرچه از یک زاویه دیگر، به دلیل اینکه استکبار و استضعاف از امور نسبی اند، در شخص واحدی قابل جمع خواهند بود؛ یعنی وقتی او را با کسانی بسنجیم که در ستمگری برتر از او هستند، مستضعف است؛ زیرا مورد ستم ایشان قرار گرفته است و هنگامی که با

زیردستان مقایسه کنیم، مستکبر است؛ زیرا به ایشان ستم روا داشته است. اساساً در جامعه طاغوتی و استکباری، وضع بدین گونه است که همواره گروهی بر زیر دستان ستم می کنند؛ هر چند خود نیز مورد ستم دیگران قرار می گیرند.

۳. نسبت میان استکبار فردی و استکبار اجتماعی

۳. نسبت میان استکبار فردی و استکبار اجتماعی

میان استکبار فردی و استکبار اجتماعی، نسبت عام و خاصّ مطلق برقرار است؛ یعنی بعضی از مستکبران فردی در شمار مستکبران اجتماعی به شمار نمی روند، بلکه جز و افراد مستضعف جامعه هستند، ولی برعکس، هر مستکبر اجتماعی در ویژگی های روانی و رفتاری فردی نیز مستکبر و نابکار خواهد بود. به طور کلی، ریشه استکبار اجتماعی چیزی جز استکبار فردی و عصیانگری و ستم کاری نمی تواند باشد.

۴. نسبت میان استضعاف فردی و استضعاف اجتماعی

۴. نسبت میان استضعاف فردی و استضعاف اجتماعی

میان استضعاف فردی و استضعاف اجتماعی، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ زیرا کسانی هستند که به هر دو معنا مستضعفند؛ یعنی هم در برابر خداوند خاضعند و نسبت به احکام او سر فرود می آورند و هم در جامعه ای که زندگی می کنند، مورد ستم مستکبران قرار می گیرند. اینان کسانی هستند که خداوند، جهادگران را به دفاع از ایشان امر کرده است(۱) و به هر دو معنا، مستضعف هستند. همان گونه که در قرآن می خوانیم:

وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ . (انفال: ۲۶)

به یاد آورید هنگامی را که شمارتان اندک و در زمین، مستضعف بودید و از هجوم و حمله مردم در بیم و هراس به سر می بردید. پس خداوند شما را پناه داد و به یاری خود تأییدتان کرد و از نعمت های پاکیزه روزی تان داد؛ باشد که سپاس گزار باشید.

این آیه، به قرینه آیات پیشین، خطاب به مؤمنان است. اینان، هم در برابر خداوند

۱- ۱.«وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ؛ و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟» نساء: ۷۵.

فروتن و فرمانبردارند و هم در روی زمین، مستضعف و مورد هجوم و بی احترامی دیگران بوده اند؛ زیرا همواره در بیم و هراس به سر می برده اند.

علی علیه السلام نیز مردم را به گروه هایی تقسیم می کند و درباره گروهی از آنان می فرماید:

گروهی مانده اند که یاد قیامت چشمانشان را فرو افکنده و ترس از محشر، اشک هایشان را جاری ساخته است. پس ایشان یا در جامعه، گوشه گیر و رانده شده یا ترسان و مغلوبند. یا لب از گفتار فروبسته اند یا دعوت کننده مخلص به راه خدایند و یا مصیبت زده دردمندند. خویشتن داری فراموششان ساخته و ناتوانی دربرشان گرفته است. گویی در دریای نمک گرفتار شده اند که دهانشان بسته و دل هایشان جریحه دار است. آن قدر نصیحت کرده اند تا خسته شده اند و مورد قهر قرار گرفته و خوار گشته اند و یا کشته شده و اندک شمار گردیده اند.(۱)

البته کسانی نیز هستند که به معنای اجتماعی، مستضعفند، ولی در بعد فردی و روانی و رفتاری در شمار مستکبران به شمار می روند. قرآن در سوره سبأ در این باره می فرماید:

وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَری إِذِ الظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَکُنّا مُؤْمِنینَ قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ وَ قالَ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً وَ أَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فی أَعْناقِ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. (سبأ: ۳۱، ۳۲ و ۳۳)

ای کاش ستمگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند، می دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی (دیگر، جدل و) گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند،

ص: ۳۵

۱- ۲.نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

به کسانی که ریاست داشتند، می گویند: «اگر شما نبودید، ما مؤمن بودیم» و مستکبران به مستضعفان گویند: آیا ما از هدایت، پس از آنکه به سوی شما آمده بود، بازتان داشتیم، بلکه شما، خود، از بزهکاران بودید و مستضعفان به مستکبران گفتند: بلکه مکر شبانه روزی (شما بود) هنگامی که وادارمان کردید به خدا کافر شویم و برای وی همتا قرار دهیم؛ تا هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند.

این آیات، بیانگر آن است که گرچه به مفهوم اجتماعی، گروهی مستکبر و گروهی دیگر مستضعفند، ولی به مفهوم فردی آن، هر دو گروه ظالم و مستکبرند و از اطاعت دستورهای خدا سرپیچی کرده و از هدایت الهی باز داشته شده اند. هر چند در نهایت، این مستکبران هستند که عامل سرپیچی و کفر مستضعفان گردیده اند، ولی همه آنها ستمگر بوده اند ؛ زیرا خداوند می فرماید:

وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ. (غافر: ۶۰)

در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی، خوار و ذلیل در دوزخ داخل می شوند.

در آیات دیگری از کتاب خدا چنین می خوانیم:

إِنَّ الَّذینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصیرًا إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبیلاً فَأُولئِکَ عَسَی اللّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا. (نساء: ۹۷و۹۸و۹۹)

کسانی که به خود ستم کرده اند و فرشتگان آنان را قبض روح می کنند. (ملائکه به اینان)گویند: چگونه بودید؟ (در پاسخ) گویند: در زمین مستضعف و بیچاره بودیم. گویند: مگر زمین خدا پهناور نبود تا در آن هجرت کنید. پس جایگاه اینان جهنم

است! و چه بدسرانجامی است؛ به جز مردان و زنان و فرزندان مستضعفی که فکرشان به جایی نرسیده و به راهی هدایت نمی یابند. پس آنان که (عذری دارند) باشد که خدا از ایشان درگذرد؛ که خدا همواره آمرزنده است.

در این آیه، عبارت «ظالمی انفسهم»، همان مستکبران فردی، روانی و رفتاری هستند و هم اینان با توجه به تعبیر «قالُوا كُنّا مستضعَفينَ فِي الارض»، مستضعفان اجتماعی بوده و مورد ستم و فشار دیگران قرار داشته اند.

جنبه های استکبار در برابر خداوند

اشاره

جنبه های استکبار در برابر خداوند

استکبار در برابر خداوند، دارای دو جنبه است: جنبه فردی و جنبه اجتماعی.

۱. جنبه فردی استکبار

اشاره

۱. جنبه فردی استکبار

مفهوم استکبار در بعد فردی، بدون ارتباط با جامعه و با چشم پوشی از افراد دیگر شکل می یابد؛ زیرا جامعه و افراد دیگر در شکل گیری استکبار در این بعد، نقشی ندارند. زیرا استکبار در این بعد به معنای سرکشی انسان در برابر خدا و سرپیچی وی از فرمان الهی است؛ خواه جامعه یا افراد دیگری او را کمک کنند یا نه. در اینجا فرد مستکبر، خود را برتر از فرمان خدا می داند و از آن سرپیچی می کند. به بیان دیگر، دستور خدا را ناچیز و زبون می پندارد و به آن اهمیّتی نمی دهد.(۱)

قرآن، بارها این بعد از استکبار را به سختی نکوهیده و به انسان نسبت به پی آمدهای ناخوشایند آن هشدار داده است. قرآن در سوره غافر می فرماید:

وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ. (غافر: ۶۰)

پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. کسانی که

۱- ۱.محمد حسین اسکندری، مجله نور علم، دوره سوم، ش ۴.

از پرستش من کبر می ورزند، به زودی، خوار در دوزخ در می آیند.

همچنین در سوره اعراف می فرماید:

إِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتّی یَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِّ الْخِیاطِ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمینَ. (اعراف: ۴۰)

کسانی که آیات ما را دروغ خوانده و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند.

در جای دیگر با اشاره به ریشه استکبار می فرماید:

فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ. (نحل: ۲۲)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل هایشان به انکار خو کرده و ایشان گردن کشانند.

علی علیه السلام در مورد پی آمدهای تلخ استکبار فردی می فرماید:

شیطان، دشمن خدا، راهبر متعصبان و سرسلسله مستکبران بود که بنای عصبیّت را پی ریخت و با خداوند در مقام جبروتی اش به ستیز پرداخت. لباس عزّت را به برکرد و پوشش خواری و تواضع را بیرون آورد. نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش خوار شمرد و به سبب بلند پروازی اش پست و بی مقدار کرد. سپس او را در دنیا مطرود ساخت و در جهان دیگر، عذابی را برایش آماده کرد؟(۱)

بنابراین، استکبار در این بعد، یعنی گردن کشی و تکبر در برابر خداوند و سرپیچی از دستورهای او قابل بررسی است؛ زیرا از آنجا که فرد، تشکیل دهنده جامعه و پدید آورنده رویدادهای اجتماعی است، استکبار اجتماعی و آثار ظالمانه و ویرانگر آن نیز در اصل به همین جنبه از استکبار باز می گردد. در برابر استکبار فردی، استضعاف فردی در برابر

۱- ۲.نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

خداونـد و پـذیرش دسـتورهای الهی است. همـان گونه که علی علیه السـلام درباره فروتنی انبیا، می فرمایـد: «خَفَضُوا اَجنِحَتَهُم لِلمؤمنین و کانُوا قوماً مستضـعفین؛ در برابر مؤمنان فروتنی کردنـد و خود مردمانی مستضـعف بودنـد».(۱) یعنی افزون بر اینکه گونه هایشان را در برابر عظمت الهی بر خاک ساییدند، در مقابل انسان های مؤمن نیز فروتن بودند.

جنبه های گوناگون استکبار فردی

جنبه های گوناگون استکبار فردی

اسـتکبار فردی دارای جنبه هـای گونـاگون رفتـاری، روانی و اعتقـادی است. بـدین معنـا که هم در عمل، ظهور و بروز دارد و انسان مستکبر را به سرپیچی از دستورهای الهی وا می دارد و هم در عین حال، به صورت ملکه در روح و روان انسان رسوخ و در رفتارها و کردارهای شـخص ظاهر می شود. البته، این گونه رفتار استکباری در جنبه عقلانی و ذهنی با یک سری اندیشه ها و باورهایی توجیه می شوند که ریشه های اصلی استکبار به گونه ای که نه تنها رفتار مستکبرانه، بلکه ملکات و صفات اخلاقی اسـتکباری نیز کم کم در پرتو همین افکـار و باورهـا در روان انسان به وجود می آینـد. قرآن کریم در مواردی به این سه جنبه اشاره می کند.

در برخی از آیات، به جنبه رفتاری استکبار اشاره شده است:

ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ. فَقالَ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ. إِنْ هذا إِلاّ قَوْلُ الْبَشَرِ. (مدثر: ۲۳_۲۵)

سپس پشت کرد و گردن کشی ورزید و گفت: این جز سحر و جادویی که بیان کنند، نیست. این جز گفتار بشر نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

أَفَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقًا کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقًا تَقْتُلُونَ. (بقره: ۸۷)

چرا هر زمان، پیامبری با مطالبی که دلخواهتان نبود، به سوی

ص: ۳۹

۱- ۳.همان.

شما آمد، گردن کشی کردید. سپس گروهی را دروغ گو خواندید و گروهی را کشتید.

در برخی دیگر از آیات، به جنبه روانی و اخلاقی استکبار اشاره شده است. همانند آیه ای که می فرماید:

إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ. (نحل:۲۲)

خدای شما خدای یکتا است. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل هایشان به انکار خو کرده و ایشان مستکبرانند.

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

خداوند آن بندگان خود را که روانی سرکش دارند، به وسیله دوستان خود که به چشم ایشان کوچک و خوارند، در بوته آزمایش قرار می دهد.(۱)

در آیاتی نیز به جنبه فکری و اعتقادی استکبار اشاره شده است. برای نمونه، در آیه ای پس از اینکه از استکبار شیطان خبر می دهد، درباره علّت آن می فرماید:

قالَ یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ. قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ. (ص: ۷۵ و ۷۶)

(پروردگارت) گفت: ای ابلیس! چه چیز تو را بازداشت از اینکه در برابر چیزی که با دستان خودم آفریده ام، سجده نکنی؟ گردن کشی کردی یا از بلند رتبه گان بودی؟ (ابلیس در پاسخ) گفت: من بهتر از اویم. مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

بر این اساس، نتیجه می گیریم کسانی هستند که خود را بیش از آنچه هستند، می بینند؛ یعنی حالت خودشیفتگی دارند و این بینش سبب رسوخ یک سری ویژگی های روحی و خصلت های روانی می شود که به گونه خاصّی در شکل دادن به رفتارهای انسانی تأثیر می گذارد و به بروز رفتارهای ویژه ای از سوی شخص مستکبر و سرپیچی و عصیانگری وی

۱- ۱.نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

می انجامد.

۲. جنبه اجتماعی استکبار

۲. جنبه اجتماعی استکبار

از نظر اجتماعی وقتی شخص مستکبر به سبب خودخواهی و خودپرستی و مال دوستی و جاه طلبی خویش، نسبت به خدا گردن کشی و از دستورها و قانون های الهی تجاوز می کند، حقوق دیگران در جامعه پایمال می شود و ضربه های حیثیتی، سیاسی و اقتصادی بر آنان وارد می گردد.

در توضیح باید گفت اینکه چون سنت های الهی حاکم بر جامعه، برای مستکبر خوشایند نیست و منافع سیاسی ـ اقتصادی او به سبب تحقّق عدالت در جامعه، محدود گردیده است، وی از پذیرش آن خودداری ورزیده و با سرپیچی و نافرمانی و قانون شکنی هایش به عدالت اجتماعی وفادار نمی ماند و از این رهگذر، حقوق آنان پای مال خواسته های او می شود، در واقع، او دیگران را خوار، ضعیف و بی اهمیّت و برعکس، خود را بزرگ و بلندمرتبه دانسته و بر ایشان ترجیح می دهد. او احترام، شخصیت، محبوبیّت، ثروت و تجمّل و هر چیز دیگر را تنها برای خود می خواهد و برای رسیدن به آنها، همه چیز دیگران حتی جان و آبروی شان را پای مال می سازد.

نتیجه اینکه استکبار، اعم از فردی و اجتماعی، یک مفهوم نسبی است. با این تفاوت که استکبار فردی، بیشتر نسبتی است میان سه طرف که عبارتند از:

الف) شخص مستکبر؛

ب) خداوند که شخص در برابر او حالت استکباری دارد؛

ج) دستورها و حدود الهی؛ زیرا استکبار در سرپیچی از دستورهای خدا و تجاوز به حدود الهی، بروز می یابد.

در مفهوم نسبی استکبار اجتماعی، طرف چهارمی نیز هست و آن کسانی هستند که در جامعه به سبب خودخواهی ها و سرپیچی های مستکبران، خسارت ها دیده و به استضعاف و انزوا کشیده شده اند.

ص: ۴۱

فصل چهارم: تاریخ مستضعفان

اشاره

فصل چهارم: تاریخ مستضعفان

زیر فصل ها

نخستین مستکبر و مستضعف

نخستین مستکبر و مستضعف

با بررسی داستان های قرآنی، این حقیقت به دست می آید که موضوع مستضعفان در آغاز آفرینش انسان ریشه دارد. هنگامی که مسئله جانشینی خدا در زمین و هستی یافتن موجودی جدید مطرح گردید و خداوند اراده خود را در این زمینه با فرشتگان

در میان گـذاشت، آنان در مقام پرسـش گفتند: آیا می خواهی موجودی در زمین قرار دهی که فسادگری و خون ریزی کند و زمین را تباه سازد؟ در حالی که ما به تسبیـح و تقـدیس تو مشـغولیم. بنابراین، با وجود ما چه نیازی به آن موجود خواهـد بود؟ خداوند سبحان در پاسخ آنان فرمود:

من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید. (بقره: ۳۰)

شایـد این پرسـش از آن رو مطرح شد که خون ریزی و تبه کاری برآمده از اسـتکبار مسـتکبران و به استضـعاف کشـیده شدن مستضـعفان را می دیدند و چون این بخش از عمل انسان در نظر آنان مهمّ جلوه می نمود، بدان توجه کردند و موجب پرسـش و حتی اعتراضشان گردید.

خداوند «آدم» را آفرید و دانش «اسـماء» را بدو آموخت و دسـتورها، توصیه ها، و آموزش های لازم را در اختیارش نهاد و پی آمدهای ناگوار سرپیچی از فرمان های خود را به وی گوشزد کرد و انسان را به آنان شناساند.

سپس به آنان فرمود: در برابر این موجود سر تعظیم فرود آورید و بر او سجده کنید.

ص: ۴۲

فرشتگان خدا که فضیلت آدم را دریافتند، فرمان خدا را پیروی کرده و در مقابل او کرنش نمودند، ولی ابلیس با خود برتربینی و استکبار ورزیدن از این فرمان الهی سرپیچی کرد.(۱) و گفت: من از او برترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای (ص: ۷۶) و آتش بر خاک برتری دارد.(۲)

این نخستین باری بود که استکبار آرامش هستی را به هم زد. ازاین رو، خداوند شیطان را با لعنت و نفرین از درگاه خود راند. شیطان که تا قیامت مهلت خواسته بود و کینه آدم را به دل گرفته بود، او و همسرش را فریفت و زمینه اخراج آنان را از بهشت فراهم کرد.(۳)

در اینجا ابلیس آدم و همسرش را به استضعاف کشید و از مقام و جایگاهی که داشتند به زیر آورد. در این زمینه، قرآن می فرماید:

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمّا كانا فيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حينٍ. (بقره: ۳۶)

پس شیطان آنان را لغزانید و از بهشتی که برایشان آماده شده بود، اخراج کرد و به آنها گفتیم به زمین فرود آیید؛ در حالی که بعضی از شما با برخی دیگر دشمن خواهید بود و برای شما در زمین، تا مدّت معیّنی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.

بر این اساس، ابلیس که مستکبری خودبین بود، آدم و حوا را به استضعاف کشید. و این

ص: ۴۳

۱- بقره: ۳۰ _ ۳۴.

۲- ۲.ماجرای این داستان را قرآن کریم در سوره حجر از آیه ۲۸ تا ۳۸ و نیز در سوره ص از آیه ۷۱ تا ۸۵ به گونه ای دیگر آورده است.

۳- ۳.در مجمع البیان از ابوهاشم نقل است که آن بهشتی از بهشت های آسمان و غیر از بهشت دائمی است؛ چون استفاده بهشت دائمی همیشگی است و تکلیفی در آن نیست. و نیز از ابومسلم نقل می کند که گفته است: بهشتی از بهشت های دنیا در روی زمین بوده است. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۴، ذیل آیه ۳۵.

آغازین رویارویی استکبار و استضعاف بود. ازاین رو، ابلیس پایه گذار و نماد تمامی روابط استکباری در همه دوران ها گردید. هر فرد یا گروهی که از اندیشه استکباری برخوردار باشد، گام در مسیر ابلیس نهاده و روشی همانند روش او در پیش گرفته است و به نسبت پلیدی کردار و افکارش در حزب او جا دارد. هر فرد یا گروهی که از سوی او و دسیسه هایش گرفتار شود، به گونه ای مستضعف به شمار می رود. چنان که آدم گرفتار خباثت او شد و مرتکب ترک اولی شد.

هابیل، مظلومی از تبار مستضعفان

هابیل، مظلومی از تبار مستضعفان

در قرآن، داستان برخی از انسان ها به صورت آموزنده ای به تصویر کشیده شده است. داستان هابیل و قابیل (فرزندان آدم علیه السلام) از آن جمله است. آنان روزگار خوشی داشتند و انواع نعمت ها در اختیارشان بود. آنان دوران جوانی را سپری می کردند و به اقتضای این دوران، نیازمند ازدواج و تشکیل خانواده شدند. مشیّت الهی بر این تعلّق گرفته بود که هابیل با همزاد قابیل و قابیل با همزاد هابیل ازدواج کند، ولی قابیل از این فرمان سرپیچی کرد و با پیروی از هوای نفس، از تقسیم بندی پدرش ناخشنود گشت. سرگردانی شگفت انگیزی سراسر وجودش را فرا گرفته و نور امید را در دلش خاموش ساخته بود.

آتش کینه در دل او شعله ور گردید و ناپاکی درونی اش برانگیخته شد و سپس برادر را به مرگ تهدید کرد. تلاش ها و پندهای هابیل در او کارگر نیفتاد و سرانجام تصمیم خویش را عملی ساخته و برادرش را به قتل رساند.

هابیل، نخستین کسی بود که در زمین به استضعاف کشیده شد. قابیل برای دست یابی به هواهای شهوانی خود و برآوردن هوس های زودگذرش هابیل را به استضعاف کشیدو با ریختن خون او، خوی ددمنشی خویش را بروز داد.(۱) این عمل نشان داد که انسان مستکبر

۱- ۱.داستان هابیل و قابیل را از آیات ۲۷ ـ ۳۱ سوره مائده برگرفته ایم و در این زمینه از کتاب قصّه های قرآن نوشته سیّد محمّد صحفی و برخی کتاب های دیگر بهره گرفته ایم. باید دانست که درباره این داستان شبهه هایی مطرح است که برای آشنایی با آنها و پاسخشان می توانید به تفسیر پر ارزش المیزان، جلد پنجم مراجعه کنید.

برای رسیدن به اهداف شوم خود از هیچ اقدامی ــ هر چند کشتن برادر ــ خودداری نمی کند.

نوح، نماد ایستادگی مستضعفان در برابر مستکبران

نوح، نماد ایستادگی مستضعفان در برابر مستکبران

نوح علیه السلام یکی از پیامبران الهی است که از سوی خدا مأمور شد تا ندای توحید را در جهان طنین افکند. او نخستین پیامبری بود که بر بت پرستان شورید و با پندهای خویش آنان را بیم داد. ولی نابخردان بدو گفتند: تو نیز همانند ما هستی و هیچ گونه برتری و فضیلتی بر ما نداری و آنان که از میان ما، تو را سرمشق قرار داده اند، افراد فرودست و بی مایه ای هستند که تو را پیروی کرده اند و ما گمان به دروغ گویی شما داریم. نوح علیه السلام به ایشان گفت: ای خویشان من! اگر برایتان نشانه ای بیاورم، آیا باز هم از آن سر باز خواهید زد و به انکار و استکبار خویش پای بند خواهید بود؟ من به خاطر دعوتم پاداشی نمی خواهم، ولی شما در نادانی به سر می برید! آنان در پاسخ دعوت نوح گفتند:

ای نوح، با ما بسیار گفت و گو و جدال کردی. ما سخنان تو را قبول نداریم و روش تو را نمی پذیریم. آنچه را وعده دادی بیاور.

آن گاه خداوند به نوح دستور داد تا کشتی ای بسازد. هنگامی که نوح به کشتی سازی مشغول بود، گروهی از مستکبران قومش، هنگام عبور از کنار وی او را مسخره می کردند و به خیال خود، آنان را ضعیف و ناچیز می شمردند. (هود: ۲۵ـ۴۸)

قوم نوح با خودبرتربینی و استکبارشان از موضع قدرت و با سرسختی با نوح برخورد می کردند و در پی کسب حقیقت و آگاهی یافتن از واقعیّت ها نبودند. انکار و کفران از ویژگی های بارز آنان در برابر نوح بود.

قرآن می فرماید:

ص: ۴۵

اشراف ستمگر و کافری که در میان قوم نوح بودند گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و جز جماعتی از فرومایگانمان نمی بینیم که کسی تو را ـ آن هم نسنجیده ـ پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغ گو می دانیم (هود: ۲۷).

ناچیز شمردن دیگران برای نشان دادن فضل و برتری خود از ویژگی های مستکبران است که به تکذیب می انجامد.

یکی از نشانه های استکبار این گروه، به کار بردن واژه «اراذل» درباره کسانی بود که به نوح ایمان آورده بودند. «اراذل» جمع «رذل» و به معنای چیزی است که به جهت ناچیزی اش از آن روی گردان شده اند.(۱)

این مستکبران خودسر، به این مقدار بسنده نکردند و با تکذیب و خوار شمردن مؤمنان، بر گمراهی خویش افزودند، ولی نوح علیه السلام از پای ننشست و همواره آنان را به دین حقّ فرا خواند، ولی این دعوت ها و تلاش های شبانه روزی هرگز نتیجه مطلوبی نداشت.(۲)

همان گونه که قرآن از زبان نوح می فرماید:

و من هربار که آنان را فرا خواندم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و پافشاری ورزیدند و هرچه بیشتر بر کبر و استکبار خود افزودند. (نوح: ۷)

از آنجا که آن گروه مردمانی لجوج و مغرور بودند، در برابر سخنان حقّ تسلیم نمی شدند و همین مقاومت، آنها را از خدا دورتر و کفر و نفاق و استکبارشان را راسخ تر می کرد. همین دشمنی با حقّ، اجازه دیدن، شنیدن و اندیشیدن را به آنها نمی داد تا بتوانند مصالح واقعی خود را با دقّت برگزینند. قرآن درباره اینان می فرماید:

۱- ۱.راغب اصفهانی، المفردات، ماده رذل.

۲- ۲.در این باره، آیات ۱ تا ۲۱ سوره مبارکه نوح چگونگی انکار آنها را تبیین کرده است.

صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ. (بقره: ۱۸)

و لال و کورند؛ بنابراین به راه نمی آیند.

در برخی تفسیرها در ایـن زمینه آمـده است که برخی از آن گروه کژانـدیش، دست فرزنـدان خـود را گرفته و نزد «نـوح» می برنـد و به فرزندشان می گفتند: از این مرد دور باش. مبادا تو را گمراه کند. این همان سـفارش پدرم بود که من نیز درباره تو انجام دادم.(۱)

آن گونه که از داسـتان زنـدگی و مبـارزات نوح علیه السـلام بر می آیـد، مسـتکبران نخست سـیاست نفی برتری نوح را دنبـال کردند. سـپس به مسـخره و اسـتهزای او و پیروانش پرداخته و آن گاه رسالت و پیامبری او را دروغ شـمردند. در این میان، نوح هر چه برتلاش و کوشـش خود می افزود تا آنان را از گمراهی نجات دهد و هدایت نماید، برعکس دشمنی و لج بازی و خرد ستیزی آنان افزایش می یافت؛ به گونه ای که انگشت خود را در گوششان فرو می کردند تا صدای نوح را نیز نشنوند.

نوح در میـان مردمـانی می زیست که دل هایشـان تیره و تار شـده بود و فساد و تباهی و بت پرستی و خودپرستی گسترش یافته بود و ستمگری و بهره کشی رواج داشت. در چنین اجتماعی زمینه برای هرگونه تبه کاری فراهم بود. چنان چه در برابر دعوت آسمانی استکبار ورزیده و پیامبر خدا و مؤمنان را به استضعاف کشیده و از هرگونه حقی محروم می ساختند و هرگونه فشاری را بر آنان روا می داشتند.

هود؛ نمونه ای دیگر از مستضعفان تاریخ

هود؛ نمونه ای دیگر از مستضعفان تاریخ

در قرآن کریم، هفت بار از «هود» نام برده شده است. او پیامبر قوم «عاد» بود که

---

۱ - ۳.مجمع البیـان، ذیـل آیه مورد بحث. این بـدان جهت بود که مـدّت پیـامبری نوح طولانی بود و به نهصـد و پنجاه سال می رسـید. چنان که قرآن می فرمایـد: «فَلَبِثَ فیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلاّ خَمْسینَ عامًا؛ پس در میان آنان نهصـد و پنجاه سال درنگ کرد.» عنکبوت: ۱۴.

مردمی بت پرست بودند.(۱)

هود آنان را به توحید و عبادت خدا فرا خواند و از آنان خواست تا از تجاوز و ستم کاری دست بردارند، ولی آنان افزون بر اینکه سخنان رسول خدا را نمی پذیرفتند، او را تکذیب هم می کردند و می گفتند: «مَن اَشَدُّ مِنّا قوّه»؛ کیست که به نیرو از ما قوی تر باشد؟» (فصلت: ۱۵) آنان زمین را به فساد و تباهی کشانده و اهل آن را به استضعاف کشیده بودند.(۲)

بت پرستی این قوم، سرانجام به آنجا کشید که فساد اخلاق و تباهی ارزش ها و ظلمت کفر همه گیر شد و دامنه ظلم و ستم و فشار اجتماعی از حدّ گذشت. محرومان جامعه بیش از پیش استثمار می شدند و میان ضعفا و توانگران، چنان فاصله ای به وجود آمده بود که هر دم تحمّل ناپذیرتر و خرد کننده تر می شد. هر چه هود استدلال می کرد و از پاداش هدایت سخن می گفت و از عذاب کفر بیمشان می داد، در آنان تأثیر نمی کرد. از این بالاتر، او را به سفاهت و بی خردی متهّم می کردند و گفته های او را وهم و خرافه می دانستند.(۳)

قرآن در این زمینه می فرماید:

سران قومش که کافر بودند، گفتند: در حقیقت ما تو را در سفاهت می بینیم و تو را از دروغ گویان می پنداریم. (اعراف: ۶۶).

ولی پیامبر خدا به آنان پاسخ داد:

ای قوم من، در من سفاهتی نیست، من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (اعراف: ۶۷)

این گروه گردن فراز و ستم پیشه، نارواترین نسبت ها را به پیامبر خدا، حضرت هود علیه السلام، می دادند. او را دروغ گو و بی خرد خطاب می کردند و با وجود منطق روشن و

۱- ۱.در سوره اعراف آیه ۶۵ و سوره هود آیات ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۶۰، و ۸۹ و در سوره شعراء آیه ۱۲۴ از هود نام برده شده است.
۲- ۲.محمّد رشید رضا، تفسیر المنار، دارالمعرفه، بیروت، ج ۸ ، ص ۴۹۵.
۳- ۳.سیدعلی موسوی گرمارودی، داستان پیامبران، تهران، موسسه انتشارات قدیانی، چ ۴، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۶۵ _ ۶۷.

استدلال های آگاهی بخش او، آنان بر کفر و دشمنی و نادانی خود پافشاری می کردند.

این همه از تکبّر، خرد ستیزی و استکبار این مستکبران ستم پیشه حکایت می کند. چنان که قرآن درباره آنان می فرماید:

ولی قوم عـاد، به ناحقّ، در زمین سـر برافراشـتند و گفتنـد: از ما نیرومنـدتر کیست؟ آیا ندانسـته انـد که آن خـدایی که آنان را آفریده، خود از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند. (فصلت: ۱۵)

آنان افزون بر اینکه مسـتکبر بودنـد و خود را بزرگ می پنداشـتند، بر این باور بودنـد که از همه کس و همه چیز نیرومندترند. بنابراین، در برابر خدا و پیامبرش سرتسلیم فرود نیاوردند و پیوسته نشانه های روشن خدا را انکار می کردند.

بر این اساس، هود و شـمار اندک مؤمنانی که به او گرویده بودند، همواره مورد انکار و آزار و اذیت بودند و به دست آنان به استضعاف کشیده می شدند.(۱)

حضرت صالح؛ مستضعف قوم ثمود

حضرت صالح؛ مستضعف قوم ثمود

در همان سرزمینی که قوم عاد روزگار گذرانده بودند و بر اثر کفر و سرکشی و استکبارشان، به خاک هلاکت در افتادند، قوم ثمود ساکن شدند. اینان نیز به راه پیشـینیان رفتند؛ کاخ ها بنا کردند؛ باغ ها آراستند؛ کشت ها افزودند؛ آب ها جاری و دام ها تربیت کردند. سرزمینشان به بار نشست. زندگی شان به ناز و نعمت می گذشت. با این همه، مانند پیشینیان خود، بت پرستی و خود پرستی را پیشه ساختند و به جای اندیشـیدن درباره اسـباب هلاکت گذشـتگان و توجّه به آفریدگار جهان و پرسـتش او و نیایش به درگاهش، در راه

۱- ۴.آیات زیادی درباره قوم هود و سرنوشت آنان در قرآن به چشم می خورد. برای آگاهی بیشتر نک: ۱. اعراف، از آیه ۶۶ تا ۷۲. ۲. هـود، از آیه ۵۰ تا ۶۰. ۳. مؤمنـون، از آیه ۳۱ تا ۴۲. ۴. شـعراء، از آیه ۱۲۳ تا ۱۴۰. ۵. فصّـلت، آیات ۱۵ و ۱۶. ۶. احقاف، از آیه ۲۱ تا ۲۶. ۷. ذاریات، آیات ۴۱ و ۴۲. ۸. قمر، از آیه ۱۸ تا ۲۱. ۹. الحاقّه، از آیه ۶ تا ۸. ۱۰. فجر، از آیه ۶ تا ۸.

شرک و انحراف گام نهادند. خداوند، حضرت صالح علیه السلام را برای راهنمایی آنان برگزید و «ناقه» را به عنوان نشانه و معجزه قرار داد تا موجب هدایت آنان گردد.

خداوند، نعمت هایش را به یاد آنان می آورد تا در اثر فراموشی گمراه نشوند.

به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد، جانشینان آنان گردانید و در زمین به شما جای مناسب داد. در دشت های آن برای خود کاخ هایی اختیار می کردید و از کوه ها خانه هایی زمستانی می تراشیدید. پس نعمت های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید. (اعراف: ۷۴)

اما این گروه نیز بر خرد و اندیشه خود پشت پا زده و با موضع گیرهای ناشایست، با پیامبر خدا ـ حضرت صالح علیه السلام ـ و مستضعفان با ایمان به مبارزه برخاستند و با دشمنی و کینه توزی در برابر آنان به کفر و تباهی و استکبار خویش ادامه دادند.

قرآن در این باره می فرماید:

سران قوم او که استکبار می ورزیدند، به مستضعفان که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می دانید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است؟ آنان گفتند: بی تردید. ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است ایمان داریم. مستکبران گفتند: ما بدون تردید به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم. (اعراف: ۷۵ و ۷۶)

مستکبران بدون توجّه به هشدارهای الهی درباره نعمت های فراوان و سرنوشت شوم گردن کشان و طاغیان پیشین که در اثر ارتکاب اعمال مجرمانه و سوء استفاده از مواهب الهی، به نابودی دچار شدند، به استکبار و دشمنی و انکار خویش ادامه می دادند.

در این میان، برخی از آنان نقش اساسی داشتند. اشراف و ثروتمندان و سردمداران گمراه حکومتی (ملأـ) سلسله جنبانان مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی بودند. انسان های پاکدل نیز که همواره در بند اسارت آنان گرفتار بودند و به استضعاف کشیده می شدند مورد سرزنش و تمسخر آنان بودند.

جالب اینکه در آیات یاد شده از اشراف بی ایمان به «مستکبران» و از توده های

زحمت کش با ایمان به عنوان «مستضعفان» یاد شده است. این نشان می دهد که گروه نخست با خود برتربینی و غصب حقوق مردم زیردست، به موقعیت رسیده بودند. و دیگران را به استثمار کشیده بودند.(۱)

حضرت ابراهیم در میان آتش جهل مستکبران

حضرت ابراهیم در میان آتش جهل مستکبران

حضرت ابراهیم، پیامبر سرافراز و سخت کوش خدا، عمر خود را در مبارزه با باطل و دفاع از حقّ سپری کرد. وی در نوجوانی و در شهر «اور» که زادگاهش نیز بود، آزر را به عنوان سرپرست خود یافت. او مردی بت تراش و بت پرست بود. ابراهیم، نخستین مبارزه خود را با آزر آغاز کرد و او را به پرستش خدای یگانه فرا خواند و از پرستش بت های بی جان برحذر داشت. همچنین در برابر ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان ایستاد و هرکس را که خدایی جز خداوند خالق و یگانه معبودی برگزیده بود، مخاطب ساخته و او را از این عمل زشت باز می داشت.

برجسته ترین مبارزه ابراهیم علیه السلام را می توان درگیری با بت پرستان و نمرود ـ پادشاه ستمگر بابل ـ بر شمرد. درباره ستمگری و بیدادگری نمرود می توان به داستان تولّد و نوجوانی ابراهیم و چگونگی رشد او نظر انداخت تا حقیقت استکبار و استبداد نمرود بیشتر آشکار گردد.

ابراهیم در برابر گردن کشی و استکبار وی ایستاد و بر او خرده گرفت و معبودهای دروغین او و هم دستانش را با تبر نابود ساخت. او نیز دستور داد تا وی را محاکمه کرده و

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۳۸. برای مطالعه داستان صالح علیه السلام و چگونگی مبارزات او و مستضعفان همراهش با مستکبران در قرآن، نک: ۱. اعراف، از آیه ۷۳ تا ۷۹ ۲. هود، از آیه ۶۱ تا ۶۸ ۳. حجر، از آیه ۸۰ تا ۸۴ ۴. شعراء، از آیه ۱۴۱ تا ۱۵۹ ۵. نمل، از آیه ۴۵ تا ۵۳ ۶. فصّلت، آیات ۱۷ و ۱۸ ۷. ذاریات، از آیه ۴۳ تا ۴۵ ۸. نجم، آیات ۵۰ و ۵۱ ۹. قمر، از آیه ۲۳ تا ۳۲ ۱۰. الحاقه، آیات ۴ و ۵ ۱۱. شمس، از آیه ۱۲ تا ۱۵

به مرگ محکوم ساختند.(۱)

آری، ستمگران سرکش و مستکبران خودسر که از منطق و اندیشه درست بی بهره اند، برای جبران کمبودهای گوناگون خود گفتند:

اگر کاری می کنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید. (انبیاء: ۶۸)

زورگویان بی منطق و مستکبر هنگامی که از راه منطق خود ساخته به مقصود خود نرسند، به زور و قدرت استکباری دست می زنند. چنان که درباره ابراهیم علیه السلام نیز همین برنامه اجرا شد.

چون مستکبران بی خرد در برابر استدلال های ژرف و منطق استوار او تاب مقاومت نیاوردند، او را با منجنیق به درون شعله های آتش جهل خویش انداختند تا با سوزاندنش آبی بر شعله های فروزان نادانی خود پاشیده و از احساس خواری خود اندکی بکاهند.

حضرت لوط، مستضعفی دیگر از تبار پیامبران

حضرت لوط، مستضعفی دیگر از تبار پیامبران

هنگامی که فرستادگان خدا به سراغ خاندان لوط آمدند با حضرت لوط دیدار کردند. لوط گفت: شما ناشناس هستید. این سخن را از آن رو بیان کرد که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمده بودند و چون می دانست که محیط زندگی اش را گناه انحراف جنسی فرا گرفته است، با خود می اندیشید که مبادا ورود این میهمانان سبب تحریک تبه کاران گردد؛ زیرا چنان وضعی برای لوط بسیار ناگوار و دردآور می شد.

از سوی دیگر، اهل شهر با خبر شدند و به سوی خانه لوط آمدند، در حالی که به یکدیگر بشارت می دادند.

لوط گفت: اینان میهمانان من هستند. آبروی مرا نریزید و مرا رسوا نکنید. آنان به لوط

---

۱ - ۱.قرآن کریم از آیه ۵۱ تا ۷۰ از سوره انبیاء، داستان مبارزه و استدلال های روشن آن حضرت را در برابر نمرودیان بیان داشته است.

گفتند: «اَوَلَم نَنهَک عَنِ العالمین؛ آیا ما تو را از (مهمان کردن) مردم بیگانه نهی نکردیم؟

مستکبران ستم پیشه به گونه ای لوط را به استضعاف کشیده بودند که حتی او نمی توانست رهگذران و در راه ماندگان را نیز به منزل خود دعوت کند و اگر به این عمل ارزشمند اقدام می کرد، همواره در حالت ترس و وحشت به سر می برد که مبادا تبه کاران فرا رسند و او را در میان میهمانانش سرافکنده سازند.(۱)

با بررسی رفتار لوط با مردمان نابخرد و سرکشی که در آن سرزمین با او نشست و برخاست داشتند و آن حضرت را دچار گرفتاری ها ساخته و او را به استضعاف کشانده بودند، معنای سخن علی علیه السلام آشکار می گردد که درباره پیامبران خدا فرمود:

(آنان) مردمانی مستضعف بودند. خدا آنها را به واسطه گرسنگی آزمایش می کرد و به سختی دچارشان ساخت و با ترس و بیم ها آزمود و با سختی ها و مشکلات خالص گردانید و (آنان) از بوته آزمایش بیرون آمدند.(۲)

حضرت موسی علیه السلام قهرمان مبارزه با مستکبران

اشاره

حضرت موسی علیه السلام قهرمان مبارزه با مستکبران

زیر فصل ها

سرزمین مصر

باورها و اندیشه های مصریان

بنی اسرائیل و سرزمین مصر

مستضعفان بنی اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری

سرزمین مصر

سرزمین مصر

سرزمین باستانی مصر در گذشته های دور، تمدّن بزرگی داشته است و در عین حال بیش از مناطق دیگر جهان دچار ستم و استکبار نیز بوده است. حاکمان زر و زور با هماهنگی یکدیگر حقوق ابتدایی بینوایان و مستضعفان را به یغما برده و گروه های پایین جامعه را به زور به استضعاف می کشاندند. بیشترین بی دادگری ها و تبعیض های ناروا از سوی رژیم های استبدادی بر مردم جامعه تحمیل می گردید.

در سرزمین مصر از سه هزار سال پیش از میلاد تا قرن ششم میلادی در مجموع بیست و شش سلسله پادشاهی حاکمیّت یافته اند. اهرام مصر که یکی از شگفتی های هفتگانه دنیا

۱- ۱.برای آگاهی بیشتر از سرنوشت قوم لوط نک: آیات ۵۷ تا ۷۵ سوره مبارک حجر.

۲- ۲.نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

به شـمار می روند، از هزار و هشتصد تا سه هزار سال پیش از میلاد به فرمان پادشاهان خودکامه مصر بنا شده است. در ساختن آنها بیش از یک صد هزار برده به کار گماشـته بودند. آنان میلیون ها تخته سـنگ بزرگ را از فاصـله های بسیار دور به قاهره آورده و روی هم چیـده انـد تا این اهرام شـگفت آور پدید آمده اند. وزن برخی از تخته سـنگ ها به یک صد و پنجاه تن می رسد. برای ساختن این اهرام، هزاران انسان جان خود را از دست داده اند.

فراعنه با قدرت بی قید و شـرط خود بر مردم سـتم روا می داشـتند و این را حقّ مسلّم خود می دانسـتند که دیگران باید قربانی شوند تا آنها باقی بمانند.

حتی کاهنان نیز که به اصـطلاح مسـئولیّت دینی جامعه را برعهـده داشـتند در زمره طبقه ممتاز به شـمار می آمدنـد و در اعمال خلاف فرعونیان سهیم بودند. آنان در واقع، توجیه گر ستمگری های آنان بودند.

باورها و اندیشه های مصریان

باورها و اندیشه های مصریان

توده های مصـر به خـدایان گوناگون باور داشـتند و بت های مختلفی را می پرستیدند. پادشاهان خود را به عنوان خدا بر مردم تیره روز تحمیل کرده بودند، ولی خودشان نیز با تأثیرپذیری از اجتماع، خدایی برای خود برگزیده بودند.

فرعون، واژه ای باسـتانی است که به معنای قصـر بزرگ می باشـد و چون فرعون ها در داخل کاخ به سر می بردند، این نام بر خود آنان اطلاق می شد. همچنین واژه «فرعون» به معنای پسر خورشید نیز آمده است و چون آفتاب در نظر آنان یکی از «ربّ النوع»های بسیار بزرگ بود. فراعنه از حیث نژاد، خود را با عالم بالا پیوند می زدند و خویش را تافته ای جدا بافته می دانستند.

البته در میان مردم ساده انـدیش مصـر شـماری اندک نیز یافت می شدند که نه تنها خدایی فرعون ها را نمی پذیرفتند، بلکه از ستم هـای آنان به تنگ آمـده و برای رهایی از چنگال آنان فریاد آزادی سـر می دادنـد. برای مثال، شاعری که کتیبه هایش از زمان رامسس اول به دست آمده چنین سروده است:

این خدا از بس حریص است به لقمه ای که من می خواهم در دهان فرزندم

بگذارم چشم می دوزد و همان را می رباید. این شکم حریص خدایان چه وقت سیر خواهد شد؟

بنی اسرائیل و سرزمین مصر

بنی اسرائیل و سرزمین مصر

نزدیک به هزار و ششصد سال پیش از میلاد، یعقوب علیه السلام با هفتاد نفر از اعضای خانواده خود از کنعان کوچ کرده و به مصر وارد شدند. در این زمان، یوسف علیه السلام صاحب اختیار آن دیار بود. ازاین رو، نخست کنعانیان مورد استقبال مصریان قرار گرفتند، ولی پس از گذشت چند قرن که شمار فرزندان یعقوب افزایش یافت و نیز قدرت سیاسی از دست آنان خارج گشت، مصریان حاکمیّت را در دست گرفتند و ستمگری و تجاوز به حقوق بنی اسرائیل را آغاز کردند. آنان را به کارهای سخت و دشوار می گماشتند و ایشان را از هرگونه حقّی محروم ساخته و امنیّتشان را سلب می کردند. تمام فرزندان پسر در خانه های بنی اسرائیل محکوم به مرگ و نیستی شده بودند، ولی فرزندان دختر را برای خدمت در خانه های مصریان زنده می گذاشتند.

رامسس دوم ــ پادشاه ستمگر مصریان ــ پس از یک دوره سلطنت طولانی در سنّ نود سالگی چشم از جهان فرو بست.

حضرت موسی در زمان او به دنیا آمد. پس از مرگ او، پسرش تاج و تخت حاکمیّت مصر را به ارث برد و موسی علیه السلام با همین فرعون به مبارزه برخاست.(۱) این فرعون بسیار متکبّر و مغرور بود و روحیه استکباری شدیدی داشت. علی علیه السلام در این باره می فرماید:

موسی علیه السلام و برادرش هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که جامه های پشمین برتن و چوب دستی در درست داشتند. آن دو با فرعون پیمان بستند جاودانگی سلطنت و ارجمندی و عزّت او را بپذیرند که اگر مسلمانی پذیرد و راه طغیان و سرکشی در پیش نگیرد. فرعون گفت: از این دو نفر شگفت زده نشده اید که شرط جاودانگی ملک و همیشگی عزّت

ص: ۵۵

۱- ۱.حسینعلی یزدانی، درس مبارزه از قیام حضرت موسی علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷، صص ۷ ــ ۱۲.

مرا می پذیرند و خود در خواری و فقر اسیرند. فرستنده آنان کیست؟ و چرا دست بندها و گردن بندهای زرّین بر ایشان آویزان نیست؟ فرعون زر و گردآوردن آن را بزرگ داشت و پشم پوشیدن آنان را خواری و ذلّت پنداشت!(۱)

این رویارویی آزمایشی در خور تأمّل است و نشان دهنده نوع نگرش نسبت به ارزش هاست تا حقّ و باطل به وسیله ملاک ها از یکدیگر امتیاز داده شوند. ازاین رو، علی علیه السلام فرموده اند: «خداوند سبحان مستکبران از بندگان خود را به ارزشی که دوستان مستضعف او در دیده آنان دارند، می آزماید».(۲)

مستضعفان بنی اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری

مستضعفان بنی اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری

مستکبران به گونه ای خویش را بلند مرتبه و دیگران را ناچیز و دون پایه می پندارند که رابطه میان خود و آنان را رابطه مولایی و بردگی می دانند. بر این اساس، به خود حقّ می دهند با آنان به هر شکلی که می خواهند رفتار کنند.

فرعونیان، بنی اسرائیل را به عنوان برده به کار می گرفتند و شکنجه های طاقت فرسایی بر آنان تحمیل می کردند. چنان عذابشان می دادند که تلخی زندگانی پیوسته در کامشان بود. ساختار سیاسی فاسد به بدترین شکل ممکن آنان را آزار می داد و محیطی سخت شکننده بر ایشان فراهم آورده بود. در این زمینه علی علیه السلام می فرماید:

فرعون ها آنان را به بندگی گرفتند و در عذاب سخت کشیدند و تلخی زندگانی را جرعه جرعه به ایشان نوشانیدند. پس پیوسته در خواری و هلاکت بودند و تسلیم چیرگی و قدرت؛ نه چاره ای می یافتند تا سر باز زنند و نه راهی که عذاب را از خود دور کنند.(۳)

دوران سیاه حاکمیّت فرعونیان و به استضعاف کشیده شدن بنی اسرائیل و خواری آنان

۱- ۲.نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

۲- ۳.همان.

۳- ۱.همان.

از سوی مستکبران، همچنان ادامه داشت. با توجه به خوابی که فرعون دیده بود تمامی نوزادان پسر کشته می شدند و داغ ها بر دل بنی اسرائیل می نشست. مادر موسی در سخت ترین شرایط، فرزند خود را به دنیا آورد و مدّتی مخفیانه از او نگهداری کرد، ولی دیری نپایید که مجبور شد او را به امواج دریا بسپارد. مردمان دیگر نیز وضعی بدتر از او داشتند؛ زیرا هر روز شاهد سر بریده شدن فرزندان خود و دیگران بودند.

افزون بر فرعون های حاکم که سخت ترین فشارها را بر فرزندان یعقوب وارد می آوردند، مردم عادی نیز آنان را به کار اجباری وا می داشتند تا کارهای شخصی شان را انجام دهند.

چنان که نوشته اند، موسی علیه السلام مردی را دید که شخصی از بنی اسرائیل را گرفته تا در برخی کارهای شخصی خود از او بهره گیرد و او از موسی یاری خواست.(۱)

موسی، او و همه به استضعاف کشیده شدگان را یاری می کرد و به جرم پشتیبانی از مستضعفان و ایستادگی در برابر استثمارگران به مرگ محکوم شد، ولی پیش از اجرای حکم به گونه ای معجزه آسا از آن شهر گریخت.

موسی، ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت؛ در حالی که می گفت: پروردگارا! مرا از دست ستمگران رها ساز. (قصص: ۲۱)

با آماده شدن شرایط، موسی علیه السلام به مصر بازگشت تا زمینه رهایی و نجات مستضعفان را فراهم سازد.

خداوند به موسی و هارون دستور داد که نزد فرعون رفته و از او بخواهند تا بنی اسرائیل را آزاد سازد و مورد شکنجه و عذاب قرار ندهد:

پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو نفر فرستاده پروردگار توأیم. پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن... (طه: ۴۷)

۱- ۲.عبدالوهاب نجّار، قصص الأنبیاء، دارالکتب العربی، ص ۱۶۳.

اساسا بنای حاکمیّت استکباری بر مبنای به استضعاف کشیدن و بهره کشی از مردم است. براین اساس، فرعون و لشکریانش افزون بر اینکه بنی اسرائیل را به استثمار و استضعاف کشیده بودند، طرفداران و قوم خود را نیز به شکلی دیگر به تسلیم و اطاعت کورکورانه وادار ساخته بودند.(۱)

حضرت یحیی، شهیدی از تبار مستضعفان

حضرت یحیی، شهیدی از تبار مستضعفان

عمر زکریای پیامبر سپری شده بود و همسرش نیز پیرزنی نازا بود، ولی او ایمانی ژرف داشت و در سال های پیری نیز از لطف الهی ناامید نمی شد و همواره حاجت خود را این گونه از خدا می خواست: خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی!

خداوند در روزگار پیری زکریا، حضرت یحیی علیه السلام را به او عنایت فرمود. او در کودکی به مقام پیامبری رسید و در علم شهرت یافت و به مسائل تورات تسلّط یافت. در میان مردم مشهور بود که او مردی شجاع و مخالف سرسخت باطل است؛ در راه خدا از سرزنش نکوهش گران ترسی به خود راه نمی دهد و در برابر ستمگران خودسر، می ایستد. روزی به یحیی خبر رسید که هیرودیس ــ زمامدار فلسطین ــ عشق هیرودیا ــ دختر برادر خود ــ را در سر می پروراند. و هم خود دختر و هم مادر و بستگانش با خواسته زمامدار

---

۱ ـ ۳.در قرآن، داستان بنی اسرائیل در برهه ها و دوران های گوناگون مطرح گردیده است و درس های فراوانی دارد. باید دانست که درباره هیچ یک از اقوام به اندازه بنی اسرائیل در قرآن توضیح داده نشده است. برخی از آیات در زمینه بنی اسرائیل عبارتند از: ۱. بقره، از آیه ۴۷ تا ۷۴. ۲. قصص، از آیه ۳۶ تا ۴۰ و از آیه ۷۶ تا ۸۳. ۳. طه، از آیه ۵۷ تا ۹۸. ۴. شعراء، از آیه ۲۹ تا ۶۸. ۵. نازعات، از آیه ۲۰ تا ۲۶. ۶. غافر، از آیه ۲۳ تا ۵۴. ۷. اعراف، از آیه ۱۰۳ تا ۱۶۲. ۸. یونس، از آیه ۷۵ تا ۸۶. ۹. زخرف، از آیه ۴۶ تا ۵۶. ۱۰. اسراء، از آیه ۱۰۱ تا ۱۰۲. ۱۱. ذاریات، از آیه ۳۸ تا ۴۰. ۱۲. هود، از آیه ۹۶ تا ۹۹. ۱۲. هود، از آیه ۹۶ تا ۹۹. ۱۳. دخان، از آیه ۱۷ تا ۳۱. ۱۴. مائده، از آیه ۲۰ تا ۲۶. ۱۵. ابراهیم، از آیه ۵ تا ۵۳. ۱۶. مریم، از آیه ۵۱ تا ۵۳. ۱۷. صافّات، از آیه ۱۱۴ تا ۱۲۲.

موافق بوده و به وی پاسخ مثبت داده اند. حضرت گفت: این ازدواج از نظر شرعی نادرست و باطل است. این خبر به گوش همگان رسید و در کوی و برزن از فتوای یحیی سخن به میان آمد. «هیرودیا» نیز از این مطلب آگاهی یافت و دشمنی و کینه خود را با آن حضرت به دل گرفت.

روزی هیرودیا خود را به گونه ای دلربا آراست و نزد هیرودیس زمامدار رفت و با بیانی شیرین به دلبری پرداخت و دل عموی خود را به دست آورد. زمامدار به او گفت: هر آرزویی داشته باشی برآورده خواهم ساخت. او که تنها راه رسیدن به عشق نامشروع خود را از میان بردن یحیی می دید، کشتن یحیی را درخواست کرد و آن ستم پیشه نیز دستور داد به جرم گفتن مسئله شرعی، حضرت یحیی علیه السلام را به شهادت رسانیدند و سر از بدن آن حضرت جدا کردند.(۱)

آری، سرکشان مستکبر، آن گاه که یک موضوع شرعی با دنیا خواهی و شهوت پرستی آنان ناسازگار باشد، به هر ترفندی دست می زنند تا بر حکم الهی پشت پا زنند، گرچه در این میان، به استضعاف کشیدن و کشتن بی گناهان مطرح باشد.

عیسی علیه السلام و مادر پاک دامن

عیسی علیه السلام و مادر پاک دامن

مادر عیسی علیه السلام که زنی پاکیزه و دارای اصالت و شرافت خانوادگی بود، پس از دیدار فرشته الهی و وعده تولد عیسی به او، نگرانی شدیدی در وی پدید آمد. هر چه زمان می گذشت، این نگرانی و دلهره نیز افزایش می یافت. چون هنگام وضع حمل مریم فرا رسید و درد زاییدن را احساس کرد، از مکان خود خارج شد و سر به بیابان نهاد تا دور از هرکس فرزند خود را به دنیا آورد.

مردم، از پاکیزگی پدر و مادرش سخن می گفتند و او را سرزنش می کردند.

ص: ۵۹

۱- ۱.جاد المولی، محمداحمد و دیگران، قصه های قرآن، ترجمه مصطفی زمانی، قم، پژواک اندیشه، صص ۳۲۶ _ ۳۳۱.

مریم، مظلومانه آن سخنان را می شنید، ولی به ناچار دم فرو می بست و تحمّل می کرد.

عیسی علیه السلام در سنّ سی سالگی به پیامبری رسید(۱) و جبرئیل بر او نازل شد. او همواره می کوشید تا بنی اسرائیل را از گمراهی ها نجات بخشد؛ زیرا آنان دین موسی را تحریف کرده و تمام تلاش خود را وقف جمع آوری ثروت کرده بودند. رجال دینی یهود که او را مخالف خواهش ها و شهوت پرستی های خود می دیدند، با وی به رویارویی برخاستند و او را تکذیب کردند. آنان جاسوسان خود را به هر سوی می فرستادند تا به بدگویی از عیسی بپردازند. او را جادوگر نامیدند و گفتند معجزه هایی که دارد از کارهایی است که شیطان به او یاد داده است. می گفتند عیسی از دین یهود خارج گردیده و به پیامبر یهود کافر شده است؟ این بدگویی ها ادامه یافت تا کار به آنجا رسید که تمامی صاحب نظران یهود تصمیم گرفتند عیسی را از صحنه روزگار بردارند و زمامداران و روحانیّت یهود را از دست وی رهایی بخشند.(۲) تا اینکه به روایت مسیحیان ــ با آنکه مشهور و معروف در میان مفسّران اسلام به استناد آیه ۱۵۷ سوره نساء مسیح کشته نشده است ــ و برابر آموزه های اناجیل او را کشتند.(۳)

ولی آنچه بدون تردید می توان گفت این است که آن حضرت و یاران پاک باخته اش همواره مورد آزار و ستم بوده و از سوی مستکبران و زورگویان به استضعاف کشیده می شدند و دشواری های فراوانی را تحمّل می کردند.

۱- ۱.این مسئله با آیه ۳۰ از سوره مریم که در آنجا از قول عیسی علیه السلام فرموده است: «إِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیًّا؛ من بنده خدایم، او کتاب به من داده و مرا پیامبر قرار داده است»، منافاتی ندارد؛ زیرا اینجا در مقام اظهار بی گناهی، مادرش مریم را با قدرت الهی آشکار کرده و استعداد پیامبری را به منصه ظهور رسانده است؛ هر چند فعلیّت آن در سنّ سی سالگی بوده است. یا اینکه در این سنّ، جبرئیل بر او نازل شده است؛ هر چند پیامبری اش در دوران کودکی بوده است.

۲- ۲.همان، صص ۳۴۱ ــ ۳۴۶.

۳- ۳.تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۰.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ رهبر قیام مستضعفان علیه مستکبران

حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ رهبر قیام مستضعفان علیه مستکبران

عصر جاهلی(۱) نقطه تاریک زندگی اعراب به شمار می رود و سرشار از ناپاکی ها و پلیدی های گوناگون است. در این دوران، انسان، مسخ شده و از حقیقت خود تهی گشته بود. رابطه قدرت مداران جامعه با زیردستان، براساس استکبار و استضعاف بود. خودبرتربینی در اندیشه و به استضعاف کشیدن در عمل با شدّت فراوان رواج داشت.

از یک سو، نبود فرهنگ و هدایت درست و از سوی دیگر، انتشار و فراگیر شدن خرافه ها، زندگانی اعراب را به شکل زندگانی حیوانی درآورده بود. به گونه ای که تاریخ از کشمکش های پنجاه ساله و صد ساله آنها ــ آن هم بر سر امور ناچیز ــ حکایت های بسیاری نقل کرده است.(۲)

آخرین سفیر الهی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، برای رها ساختن مردم از بند جاهلیّت، خرافه پرستی و بندگی و بردگی مستکبران قیام کرد و از همان آغاز، شعار آزادگی و آزادی سر داد و بر مظاهر اسارت و بندگی خط بطلان کشید. نجات انسان از بند خودپرستی و بت پرستی و از دام بت پرستان و خودپرستان، برنامه قیام آن حضرت بود.

مستضعفان به تنگ آمده از تاریکی های دوران جاهلیّت، برگرد شمع وجودش حلقه زدند و تشنگان زلال هدایت، درمان گمراهی خود را در سخنان پر لطافت او یافتند. بردگان ستم دیده و جوانان زجر کشیده و مستضعف از نخستین گروه هایی بودند که شیفه دعوت آن حضرت شدند و با جان و دل به سوی او گراییدند.

از سوی دیگر، مستکبران ستم پیشه و اشراف غارتگر، آموزه های آن حضرت را با منافع خود ناسازگار یافتند و از همان آغاز به آزار و شکنجه مؤمنان به ویژه پیامبر اسلام

۱- ۱.«دوران قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا حدود ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ سال، دوران جاهلی می نامند»؛ تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۳۸. نک: تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسول جعفریان، ص ۱۵۳.

۲- جعفر سبحانی، فروغ ابدیّت، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، چ ۱۰، ج ۱۰، ص ۱۸.

پرداختند. ابتدا با تهدید و تمسخر به رویارویی با حضرت پرداختند و رفته رفته با اتهام های گوناگون ساحری، جادوگری، جنون و... همواره حلقه محاصره را تنگ تر کردند و پیامبر و یاران باوفایش را با فشارهای جدّی روبه رو ساختند.

دوران سخت شعب ابوطالب و شکنجه گروهی مسلمانان، کار را به جایی رسانید که آنان مجبور به هجرت گردیدند؛ زیرا در میان یاران او کنیز و غلام، آزاد بی پناه و افتاده فراوان بود و سران قریش آنی از آزار آنها آرام نمی گرفتند و برای جلوگیری از جنگ های قبیله ای، سران و زورمندان هر قبیله کسانی را که اسلام آورده بودند شکنجه می دادند.(۱)

در نتیجه، پیامبر و مسلمانان ناچار به هجرت شدند و در سرزمین هایی مانند حبشه و مدینه استقرار یافتند.

مسلمانان در برخی از مهاجرت ها نتوانستند زن و فرزندان و خویشاوندان کهن سال خود را با خویش ببرند و آنان، در این سرزمین شرک آلود به بدترین شکل به استضعاف کشیده شدند که قرآن، مسلمانان را برای دفاع از آنان تشویق کرد.(۲)

آری، پیامبر خدا و مؤمنان را که از بردگی و بندگی به تنگ آمده و خواستار آزادی بودند، آزار و شکنجه می کردند تا مجبور شده خانه و کاشانه خود را ترک کنند. برخی از آنان حتی زن و فرزندانشان را بدون سرپرست رها ساخته و راهی دیار غربت شدند.

پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیری نپایید که اجتماع رو به رشد و بالنده اسلام به خمودی و رکود گرایید؛ به گونه ای که حتی پیشوایان معصوم شیعه به دست ظالمان و مستکبران معاصر خود به استضعاف کشیده شدند و حقوقشان پایمال گردید.

در کتاب معانی الاخبار از مفضل بن عمر نقل شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- ۳.همان، ص ۲۴۹.

۲- ۴.«و ما لکم لا تُقاتِلونَ فی سبیل اللّه و المستضعفین من الرّجال و النّساء و الوالدان؛ و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟» نساء: ۷۵.

پیامبر خدا به علی و حسن و حسین علیهم السلام نگریست، سپس گریه کرد و گفت: شما پس از من مستضعف می شوید. مفضل گفت: از او پرسیدم معنای این سخن چیست؟ فرمود، یعنی شما پس از من امام می باشید. خداوند می فرماید: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث کنیم. پس این آیه تا روز قیامت در مورد ما جاری است.(۱)

همچنین در تفسیر عیّاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

به استضعاف کشیده شدگان از مردان، زنان و کودکان که می گویند: پروردگارا ما را از این سرزمین که اهلش ستم کارند خارج کن... ما هستیم؛ یعنی ما همان مستضعفانی هستیم که این آیه شریف توصیف نموده است.(۲)

مؤید این موضوع، تاریخ سراسر غم بار زندگانی امامان شیعه است که پس از درگذشت آخرین سفیر الهی، خاندان و فرزندانش که برگزیدگان خداوند بودند از سوی دنیا طلبان مستکبر و مستبد مورد سخت ترین ستم ها واقع شدند. دختر گرامی اش حضرت فاطمه علیهاالسلام افزون بر از دست دادن باغستان مشهور فدك، آزار و شکنجه های فراوانی دید و همه این اعمال وحشیانه در کم تر از سه ماه پس از درگذشت جان گداز پیامبر رخ داد.

حضرت علی علیه السلام نیز با از دست دادن حقّ خویش، مجبور شد مدّت ها خانه نشین شود و از همه حقوق اجتماعی و سیاسی محروم گردد و آن گاه که میدان خلافت برایش باز شد، شورشگران سر به طغیان زدند و جنگ هایی را بر حضرت تحمیل کردند.

فرزندان معصوم و شیعیانش نیز یکی پس از دیگری قربانی حق ستیزی ها، نامردمی ها، خودکامگی ها، و نفس پرستی های گروهی اراذل و اوباش قرار گرفتند. ابتدا امام حسن

۱- ابن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نور الثّقلین، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه . ق، ج ۴، ص ۱۱۰؛ سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه . ق، ج ۱۶، ص ۱۴.

۲- نساء: آیه ۲۷۵. ابن النّضر عیاشی، تفسیر عیّاشی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۷؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۲۱.

مجتبی علیه السلام پس از تحمّل سختی ها و رنج های فراوان، مسموم و شهید گردید و سپس امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلاـ مظلومـانه به شـهادت رسـیدند؛ به گـونه ای که حـتی خیمه هـای آن بزرگـوار را به آتش کشـیدند و اهـل و عیـال و فرزندانش را به اسارت بردند. همین طور فرزندان و خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول زندگانی خود با دشـمنی ها، ناامنی ها، زنـدان ها، شـکنجه ها و... به سـر بردند و بیشتر عمرشان را در تبعید و زندان و تنگناهای فراوان به پایان بردند.

مستکبران سرکش در هیچ دورانی به امامان معصوم که چراغ هدایت و معدن علم بودند، اجازه ظهور و بروز در صحنه سیاست و اجتماع را ندادند تا آن بزرگواران، جامعه را با درایت و هوشمندی و هدایت الهی پیش ببرند. سخت گیری ها به آنجا رسید که آخرین وصـیّ پیامبر و حجت خـدا بر مردم، حضـرت مهـدی عج الله تعالی فرجه الشـریف به حکمت پروردگار از دیدگان غایب شدند تا زمانی که آمادگی لازم در جامعه پدید آید و آن حضرت ظهور کنند و عدل و داد را در جهان فراگیر سازند.

امام زمان علیه السلام پناهگاه انسان بی پناه است و چشم امید بشریّت ستم کشیده تاریخ به ظهور آن گوهر یگانه جهان دوخته شده است. او که خود عصاره همه مستضعفان زمین از اوّلین تا آخرین است.

چنـان که قرآن می فرمایـد: و خواسـتیم بر کسـانی که در آن سـرزمین به استضـعاف کشـیده شـده بودنـد منّت نهیم و آنـان را پیشوایان سازیم و ایشان را وارثان گردانیم. (قصص: ۵)

در تفسیر این آیه شریف از علی علیه السلام نقل است که فرمود:

مستضـعفان در این آیه، خاندان محمد صـلی الله علیه و آله هستند که خداوند، مهدی آنها را پس از رنج بردن و فشاری که بر آنان وارد شده است بر می انگیزد و آنها را عزّتمند می سازد و دشمنانشان را خوار و ذلیل می گرداند.(۱)

ص: ۶۴

۱- ۷.تفسیر نور الثّقلین، ج ۴، ص ۱۱۰.

عالمان صالح؛ مستضعفان جامعه

عالمان صالح؛ مستضعفان جامعه

همـان گونه که امامـان معصوم علیهم السـلام به سـبب گـام نهـادن در راه پیـامبران الهی، تـداوم بخش راه آنان و حافظان دین آسـمانی بودند، فقیهان و عالمان دینی نیز به سـبب گام نهادن در مسـیر امامان و پیامبران همچون آنان در زمره مستضـعفان می باشند و در دوران خود از سوی حاکمان ستم پیشه مورد ظلم واقع شده اند.

عالمـان بیـدار دل چونـان امامـان معصـوم، همواره پیرو حق بوده و بـا باطـل در سـتیز بوده انـد. ازاین رو، همواره دچـار رنـج و محرومیّت و فشارهـا و محـدودیت های گوناگون اجتماعی و سیاسـی بوده انـد و با تن دادن به تبعیـدها و شـکنجه ها، زنـدگی خود را به پایان برده اند. بسیاری از آنان نیز به بهانه های واهی اعدام یا ترور شده یا به شهادت رسیده اند.

خلاصه و نتیجه گیری

خلاصه و نتیجه گیری

آن گونه که از ابتـدای این فصل گفته شده است انبیاء و پیروانشان همواره از سوی سـتمگران و مسـتکبران تاریخ، مورد آزار و شکنجه بودنـد. بـا بهانه های واهی آنان را به تمسـخر می گرفتنـد؛ به آنان ساحر و جادوگر خطاب می کردنـد؛ دروغ گویشان می خواندند و حقوق ایشان را پایمال می کردند. با ابزارهای گوناگون آن بزرگواران را به سـخت ترین شکل مورد ستم و بی مهری قرار می دادند؛ ناشایست ترین تهمت ها و افتراها را به آنان نسـبت می دادند. ستم پیشه گان نابخرد برای حفظ آنچه که به خیال خود موجب عزّت و سـرافرازی شان بود، آشـکارترین آیات الهی را نادیده گرفته و با فرسـتادگان خدا به مقابله بر می خاستند. آنان به چیزی کمتر از به استضـعاف کشـیدن بی پناهان و درماندگان بسنده نمی کردند و برای دست یابی به اهداف شوم خود که همـان اسـتثمار، اسـتعمار و استضـعاف مستضـعفان بود، به هر کار غیر انسانی دست می یازیدنـد. قرآن کریم این سرکشان تاریخ را به عنوان مستکبران و جبهه مقابل ایشان را مستضعفان نامیده است.

ازاین رو، پیام آوران نجات و کمال و سـعادت انسان و دل سوختگان تکامل انسان در برابر اسـتکبار مسـتکبران ایسـتادگی می کردند و با آگاهی بخشی توده های رنج کشیده و تقویت بیدار دلان، آنان را در مسیر دست یابی به اهداف مقدّس شان یاری می دادند و خود

نیز چونان شمع می سوختند تا دین حق و بندگان خدا را از گرفتاری ها برهانند و در این راه پرفراز و نشیب، افزون بر تحمّل سختی ها و دشواری های طاقت فرسا، جان های پاک خود و عزیزانشان را نیز فدا می ساختند!

شرایط زندگی آنان، مقاومت ها و تلاش های پی گیر و تحمّل دشواری هایی بود که در طول حیات پربار خویش داشتند. مظلومیّت و محرومیّتی که با آن روبرو بودند، نشان از به استضعاف کشیده شدن آنان و پیروانشان دارد. مؤمنانی که با وجود تهدیدهای جدی شکنجه های درد آور و... تا پای جان پیمان خود را نشکستند و لحظه ای تردید به خود راه ندادند. هر کدام از انبیاء و فرستادگان خدا در زمان خود، متناسب با دشمنی مستکبران، شدیدترین و رنج آورترین شکنجه ها و استضعاف ها را تحمل کرده و برخی از آنان در این راه مقدس به شرف شهادت رسیدند.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او به عنوان آخرین پیام آوران الهی به تناسب عظمت دینی که آوردند، بیشترین ضربه ها را دیدند و با شکوه ترین فداکاری ها را کردند و علمای دین نیز پس از غیبت کبری به راه آنان ادامه دادند و ازاین رو، مورد ستم و استضعاف ظالمان قرار گرفتند.

ص: ۶۶

فصل پنجم: اقسام مستضعفان

اشاره

فصل پنجم: اقسام مستضعفان

زیر فصل ها

۱. مستضعفان معنوی (فکری و عقیدتی)

۲. مستضعفان دینی

۳. مستضعفان عملی

۴. مستضعفان قومی و نژادی

۵. مستضعفان سیاسی ـ اجتماعی

۶. مستضعفان مادّی و اقتصادی

۱. مستضعفان معنوی (فکری و عقیدتی)

اشاره

۱. مستضعفان معنوی (فکری و عقیدتی)

با بررسی آیات و روایات، روشن می شود افرادی که از نظر فکری و ذهنی آنچنان ضعیف باشند که نتوانند حق را از باطل بشناسند، مستضعف به شمار می آیند. این ناتوانی در شناخت، به عواملی وابسته است. از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

کسی که حجّت بر او تمام شده و حقّ را شنیده و در ذهن خویش آن را درک کرده است، مستضعف شمرده نمی شود.(۱)

بنابراین، مستضعف کسی است که حجّت بر او تمام نشده و حق را نشنیده و فکر و قلبش آن را درک نکرده است. همچنین در این باره زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت درباره عبارت قرآنی «الّا المستضعفین من الرّجال و النّساء و الولدان» فرمود:

او کسی است که توانایی کفر ندارد که کافر شود و به سوی ایمان هدایت نیافته تا مؤمن شمرده شود.(۲)

در واقع، این گونه انسان ها قدرت فکری برای گزینش طرز فکر ویژه ای اعم از کفر یا ایمان را ندارند. در این باره از امام

موسی کاظم علیه السلام پرسیدند: «مستضعفان چه کسانی هستند؟» امام در پاسخ فرمود:

مستضعف کسی است که حجّت و دلیل به او نرسیده و به وجود اختلاف (در مذهب ها و عقاید گوناگون که موجب ایجاد انگیزه پژوهش است) پی نبرده باشد، ولی هنگامی که به این مسئله پی برد، دیگر مستضعف شمرده

ص: ۶۷

۱- ۱.تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۵۰۵.

۲- ۲.همان، ص ۵۳۷، ح ۵۱۶.

نمی شود.(۱)

بنابراین، آنان نمی توانند موضعی را آشکارا و روشن برگزیده و بر آن پای بند باشند، بلکه اندیشه آنها در اختیار دیگران است. این نوع استضعاف، عام است؛ زیرا شامل اسباب اختیاری و غیراختیاری می گردد. عواملی که موجب نقصان اراده این دسته از مستضعفان می گردد، دو گونه است:

الف) عوامل ذاتی: عبارتند از: جهل قصوری، جنون، ناتوانی عقلی و سبک سری که سرچشمه این امور، ضعف ادراکی عقل است.

ب) عوامل خارجی: شرایط قهری که یک سری مسائل ناخواسته را بر انسان تحمیل می کنند، مانند: حالت ضرورت و اکراه، که با وجود اینها، موضوع تکلیف خدشه دار یا از اساس، منتفی می گردد. با وجود استضعاف به معنای اول، تکلیف ساقط می شود؛ زیرا یکی از شرایط کلی تکلیف، عقل است، ولی استضعاف به معنای دوم، حالت برزخ میان مکلّف کامل و غیرمکلّف را خواهد داشت؛ زیرا هنگامی که کسی در حال ضرورت و اضطرار، عملی را انجام داد، نه می توان او را مکلّف دانست و نه می توان گفت به طور کلی تکلیفی ندارد. ازاین رو، شاید بتوان گفت که او براساس میزان موضوعیّتش برای تکلیف، عقاب آخرتی خواهد داشت، ولی در دنیا، با توجّه به استضعافش مورد تخفیف قرار می گیرد.

قرآن می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها؛ خداوند هیچ کسی را جز به اندازه توانایی اش مکلّف نمی سازد.» (بقره: ۲۸۶). موضوع غفلت شده نیز در توان انسان نیست.(۲) همان گونه که امری که انسان از انجام آن بازداشته شده است، در توانش نیست؛ ازاین رو، نسبت به آنها تکلیفی هم ندارد. این آیه همان گونه که تکلیف را در جایی که خارج از

۱- ۳.همان، ص ۵۳۹، ح ۵۱۸.

۲- ۴.همچنین در این باره قرآن می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاّ ما آتاها؛ خدا هیچ کس را جز به قدر آنچه به او داده است تکلیف نمی کند». (طلاق: ۵۷)

توان باشد، برمی دارد، ضابطه ای کلّی در تشخیص بیان می کند که در صورت انجام ندادن تکلیف، چه وقت انسان معذور است و کجا معذور نیست. آن ضابطه کلی این است که انجام ندادن تکلیف به اکتساب و اختیار خود آدمی مستند نباشد و خود شخص در این ترک وظیفه، هیچ دخالتی نداشته باشد.(۱)

شرایط مستضعفان معنوی و فکری

شرایط مستضعفان معنوی و فکری

از آنچه گذشت، چنین نتیجه می گیریم که مستضعف معنوی و فکری دارای شرایط زیر است:

۱. کسی که دیوانه، سفیه، کودک و سبک سر باشد و از ناتوانی عقلی و جهل قصوری برخوردار باشد. چنین کسی اساساً تکلیفی ندارد.

۲. عوامل ذاتی یا خارجی مانع شناخت حق از باطل برای او شده است. به بیان دیگر، این عوامل از تمام شدن حجت بر او جلوگیری کرده اند.

۳. این عوامل به اسباب غیر اختیاری مستند باشند. مانند: بیماری، حاکم ستمگر یا ضعف عقلی و غیره؛ زیرا ناتوانی، عذر موجّه است. چنان که قرآن می فرماید:

لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذینَ لا یَجِدُونَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَی الْمُحْسِنینَ مِنْ سَبیلٍ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ. (توبه: ۹۱)

بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند (تا در راه جهاد) هزینه کنند ــ در صورتی که خیرخواه خدا و پیامبرش باشند ــ هیچ گناهی نیست (و نیز) بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است.

۴. توانایی هیچ گونه شناختی را نداشته باشد وگرنه در صورت دارا بودن کمترین میزان

۱- ۵.المیزان، ج ۵، ص ۵۲.

شناخت، مستضعف نیست؛ زیرا در این صورت، وجوب پژوهش دامن گیر او می شود.

مفسّر کبیر قرآن و حکیم فرزانه، علاّمه طباطبایی در تفسیر عبارت «الاّ المستضعفین...» می فرماید: «این آیه تبیین کننده این معناست که جهل به معارف دین، اگر نتیجه کوتاهی و ناتوانی نباشد و خود انسان جاهل نیز هیچ گونه دخالتی در آن کوتاهی و ناتوانی نداشته باشد، در نزد پروردگار معذور است؛ یعنی خداوند، جهل به دین و هر نوع بازدارندگی از انجام وظایف دینی را ظلم می داند و عفو الهی نیز آن را دربر نمی گیرد، ولی مستضعفان را از این قانون کلّی استثنا کرده و عذر آنها را پذیرفته است. با این بیان که هرکس نتواند مانعی را که بدان دچار است، دور کند، معذور است. از جمله کسانی که این قانون کلی شامل آنان می شود، کوتاه فکران، بیماران، معلولان و تهی دستان ... هستند. همچنین کسی که در نمی یابد دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد وباید آن معارف را بیاموزد و بدان عمل کند، شامل این قانون می شود. البته چنین کسی دشمن حق نیست و اگر حق را بشنود، با آن به ستیز بر نخواهد خاست؛ یعنی اگر حق بودن مطلبی برایش آشکار گردد، از آن پیروی می کند، ولی حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی نگذاشته اند که این شخص به دین حق گرایش پیدا کند. چنین کسی نیز مستضعف است و مصداق استثنا در آیه شریفه است؛ زیرا توان ندارد و غفلت، عاملی است که او را به استضعاف کشانیده است؛ یعنی غفلت، او را ناتوان ساخته و با وجود جهل، راه هدایتی نخواهد داشت. پس خدا از مطلب حق و دین حق و هر حق دیگری که انسان از آن غافل است و در توان او نیست، بازخواست نمی کند. ازاین رو، این آیه، تکلیف را در جایی که خارج از توان باشد، برمی دارد و افزون بر آن، ضابطه ای کلی برای تشخیص مورد در اختیار ما می گذارد و جای معذور بودن یا معذور نبودن را روشن می کند.

آن ضابطه کلی این است که رها ساختن تکلیف در اختیار خود شخص نباشد و خودش در ترک وظیفه هیچ گونه دخالتی نداشته باشد، بلکه عوامل قهری دیگری در این موضوع دخالت داشته باشند.

بنابراین، کسانی که به طور کلی از دین غفلت ورزیده اند یا به بعضی از معرفت های

دینی، جاهل هستند، اگر غفلت و جهلشان به سبب کوتاهی و یا گزینش نامطلوبشان باشد، ترک وظیفه کرده و مرتکب گناه شده اند، ولی اگر پس از ریشه یابی مشخص شود که جهل و غفلت و ترک وظیفه به هیچ وجه مستند به خودشان نیست، گناهکار شمرده نمی شوند.

پس هرکس، کردار نیکی که می کند، به سود خود و کار زشتی که مرتکب می شود، به زیان خود می کند. و اگر کارش را نه با عنوان نیکی و نه با عنوان زشتی انجام نمی دهد؛ یعنی بر خوبی و بدی آن جاهل یا غافل است، آن عمل نه به سود و نه به زیان او خواهد بود. از اینجا آشکار می شود که مستضعف، تهی دستی است که عمل نیک و بدی ندارد؛ زیرا آنچه انجام داده، نه به عنوان خوب و نه به عنوان بد انجام داده است. در نتیجه، امر او به خداوند واگذارده شده است تا خدا با او چگونه رفتار کند؟ این معنا از ظاهر آیه «فَأُولئِکَ عَسَی اللّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» که پس از آیه مورد بحث است و نیز از آیه شریفه: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ.» (توبه: ۱۰۶)(۱) برداشت می شود.

اینان گناهی نکرده اند؛ زیرا به سبب جهلی که با آن روبه رو هستند، در آنچه انجام داده اند، معذورند، ولی آدمی زاده همواره در میان خوش بختی و بدبختی خود حرکت می کند و بر بدبختی اش همین بس که در پی به دست آوردن خوش بختی خود نباشد. در نتیجه، هیچ انسانی به خودی خود از عفو الهی بی نیاز نیست. انسان نیازمند به خداوند است تا با عفو خود، بدبختی اش را از دلش بزداید؛ حال چه فردی صالح باشد و چه شخص طالح باشد. از همین روست که خداوند در جمله مورد بحث، امید گذشت از آنان را یاد کرده است.

در این آیه، پرسشی مطرح است که چرا از یک سو می فرماید: «عَسَی اللّهُ أَنْ یَعْفُوَ

۱- ۱.دیگر کارشان موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و خدا دانای سنجیده کار است.

عَنْهُم» که ظاهرش، احتمال بخشش مستضعفان است و از سوی دیگر می فرماید: «وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»، یعنی عفو الهی شامل مستضعفان می شود. پاسخ اینکه: همان گونه که گفتیم، خود تهی دستی نیز بدبختی است. ازاین رو، می فرماید: «امید است که خدا آنان را عفو کند» و از سوی دیگر، این گروه را از ظالمان استثنا کرد و ظاهر این استثنا این است که این گروه داخل جهنم نمی شوند، بلکه مشمول عفو و مغفرت خداوندی هستند».(۱)

۲. مستضعفان دینی

اشاره

۲. مستضعفان دینی

مستضعفان دینی کسانی هستند که از شنیدن سخن حق و دسترسی و گزینش دین حق محروم مانده اند، ولی این محرومیّت به دلیل کوتاهی خود آنان نبوده است، بلکه در محیطی دور افتاده بوده اند که دستشان از آموزه های دینی کوتاه بوده است و هیچ گونه امکاناتی برای خروج از آن وضعیّت نداشته اند.

اقسام مستضعفان دینی

اقسام مستضعفان دینی

مستضعفان دینی به چند دسته تقسیم می شوند:

الف) ساکنان منطقه ای که فرد آگاه و دانشمندی ندارد و به همین سبب، از آموختن معارف دینی باز مانده اند.

ب) کسانی که وظایف دینی خود را نمی شناسند؛ زیرا فقیه و مجتهدی که وظایفشان را مشخص کند، در دسترس نداشته اند.

گفتنی است این دو گروه، در توانایی نداشتن برای خروج از منطقه خود به سرزمین های دیگر مانند یکدیگر هستند.

ج) کسی که در باورهای خویش کوچک ترین احتمال خطایی نمی دهد و عقیده خود را بسیار استوار و درست می شمارد و نظری بهتر از آن را با یقین شخصی رد می کند.

این سه گروه، اقسام مستضعفان دینی هستند که نادانی، وجودشان را فرا گرفته است و حق را تشخیص نمی دهند و هیچ گونه ابزاری نیز برای راه یابی به سوی آن در دست ندارند.

ص: ۷۲

۱- المیزان، ج ۵، صص ۵۱ و ۵۲.

اینان، چنان که در بحث مستضعفان فکری و در سخن علامه طباطبایی اشاره شد، تکلیفی ندارند و معذور هستند.

جاهل قاصر

جاهل قاصر

«جاهل قاصر از انواع مستضعف به شمار می رود و آشکارترین مصداق آن است و در اینجا مقصود از آن مستضعف دینی است».(۱)

در این زمینه، پرسش این است که آیا جاهل قاصر (مستضعف دینی) در خارج وجود دارد؟ برخی پاسخ منفی به این پرسش داده و وجود خارجی جاهل قاصر را انکار کرده اند. آنان برای اثبات نظریه خویش، دلیل هایی نیز آورده اند. یکی از دلیل های آنها این است که هدف از آفرینش، معرفت یافتن انسان است؛ زیرا خداوند فرموده است: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ؛ جنّ و انس را نیافریدم، مگر برای عبادت (معرفت).» (ذاریات: ۵۶)

بنابراین، هدف خداوند شناخت پیدا کردن جن و انسان بوده است و با بودن جاهل قاصر، چنین هدفی عملی نمی شود. پس باید گفت که مستضعف دینی وجود خارجی ندارد.

در پاسخ می توان گفت این هدف الهی، نوعی است. بنابراین، شامل همه افراد نمی شود، بلکه برای نوع بشر امکان چنان شناختی وجود دارد.(۲)

پس این دسته که در شرایط ویژه محیطی خود، از حقیقت ناآگاهند و هیچ گونه دین و روش بهتری برای زندگی نمی شناسند، مستضعفان دینی به شمار می روند. آیه شریفه می فرماید:

إِنَّ الَّذينَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ

۱- ۱.جعفر سبحانی، المحصول فی علم الاصول، مؤسسه الامام الصادق، المطبعه مهر، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۳۲۱.

۲- ۲.همان، ص ۳۱۵.

جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصيرًا. (نساء: ۹۷)

کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، (وقتی) فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: «چگونه بودید». (آنان) پاسخ می دهند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» می گویند: مگر زمین خدا پهناور نبود تا در آن هجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد سرانجامی است.

از مفهوم این آیه استفاده می شود که اگر مستضعفان در زمین باشند و ستمگر نباشند، موضوع مهاجرت منتفی می گردد. ازاین رو، سرنوشت اینها با کسانی که بر خود ستم روا داشتند، تفاوت خواهد داشت. آنها یکی از برنامه های اسلام (هجرت) را به کار نبستند و به سرزمین های خطرناک کشیده شدند و در پناه مشرکان جان سپردند. ازاین رو، جای عذری برایشان باقی نمی ماند، ولی گروه دیگر نه ندای اسلام را شنیده و نه حقانیّت اسلام را احتمال داده و نه توانایی تشخیص داشته اند. بنابراین، باید معذور باشند.

آیا جاهل قاصر (مستضعف دینی)، کافر است؟

بی تردید، جاهل قاصر (مستضعف دینی)، اهل ایمان نیست، ولی سخن در این است که آیا چنین کسی کافر است یا نه؟ آنچه میان متکلّمان مسلمان مشهور شده این است که میان ایمان و کفر، حدّ وسطی وجود ندارد؛ زیرا آن دو از نوع عدم و ملکهاند؛ یعنی شخص یا مؤمن است یا کافر. بنابراین، عقیده ای خارج از این دو وجود ندارد. چنان که سخنی که مرحوم شیخ طوسی فرموده و علّامه حلی به شرح آن پرداخته است، به این مطلب گواهی می دهد.

ایمان تصدیق با قلب و زبان است و نبود ایمان، کفر است. گاهی این نبود ایمان با ضدّ و گاهی بدون آن است. فسق، خارج شدن از اطاعت پروردگار، با ایمان به او است و نفاق، آشکار نمودن ایمان و مخفی داشتن کفر است. کفر در لغت به معنی پوشاندن و در اصطلاح شرع، نبود ایمان است. این نبودن ایمان دو بخش دارد: یکی نبودن ایمان با وجود ضدّ آن؛ بدین گونه که اعتقاد به فساد چیزی داشته باشد که شرط ایمان است. دیگر نبودن ایمان

بدون اعتقاد به ضدّ آن، مانند شخص شکاک که از اعتقاد درست و باطل تهی باشد. فسق در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح شرع، خارج شدن از پیروی خداوند است که کمتر از کفر به شمار می رود و نفاق در لغت عبارت است از: آشکار ساختن چیزی بر خلاف آنچه در واقع است و در اصطلاح شرع، اظهار ایمان و مخفی نگهداشتن کفر می باشد.(۱)

فاسق، زیر چتر ایمان و منافق زیر چتر کفر قرار می گیرد. هر چند برخی، فاسق را کافر شمرده و برخی مانند معتزله، آن را حدّ فاصل کفر و ایمان دانسته اند، به گونه ای که نزد ایشان بر فاسق عنوان مؤمن و کافر صدق نمی کند، ولی مشهور این است که انسان یا کافر است یا مؤمن. بنابراین، فاسق به سبب اعتقادش در شمار مؤمنان است و منافق به دلیل گرایش درونی اش در جرگه کافران قرار می گیرد.(۲)

این سخن اگر چه از دیدگاه کلامی سخنی به جاست، ولی باید چگونگی اطلاق واژه کافر در اصطلاح قرآن و احادیث بر جاهل قاصر (مستضعف دینی) را در نظر داشت؛ زیرا ممکن است در قرآن و روایات، اصطلاح ویژه ای برای کافر باشد و این واژه به منکری که توانایی شناخت دارد، اختصاص یابد و کسی را که امکانات شناخت در اختیارش نیست، دربر نگیرد.

به بیان دیگر، سخن در مقام ثبوت نیست تا گفته شود میان کفر و ایمان واسطه ای نیست، بلکه سخن در اطلاق و اصطلاح است که از روایات فراوانی، وجود واسطه میان آن دو آشکار می شود. در اینجا به چند نمونه اشاره می شود:

امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «...المستضعفین الّذین لا یجدُونَ حِیلَةً و لا یهتدونَ

ص: ۷۵

۱- ۳.برخی این تعریف را کافی نمی دانند و می گویند ایمان «هو التصدیق بالله و برسوله علی معرفه توجب الرّضا بما یقضی و التّسلیم لما یأتی؛ ایمان تصدیق نمودن خدا و رسولش براساس معرفتی است که موجب رضا به قضای او باشد و تسلیم در مقابل آنچه پیش می آید» نک: السیّد هاشم الحسینی الطهرانی، توضیح المراد، ج دوّم، ص ۸۷۵.
۲- ۴.میثم بن علی بن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، مطبعه الصّدر، ۱۴۰۶ ه . ق، چ ۲، ص ۱۷۱.

سبیلا» فرمود:

آنان توانایی چاره اندیشی ندارند تا داخل کفر شوند و نه راه می یابند تا وارد ایمان شوند. پس ایشان از کفر و از ایمان بهره ای ندارند.(۱)

در حدیث دیگری آمده است: «هم لیسوا بالمؤمنین و لا الکُفّار؛ آنان نه در شمار مؤمنانند و نه جزو کافران».(۲)

«زراره ابن اعین می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آیا با مرجئه(۳) و حروریه(۴) می توان ازدواج کرد؟ فرمود: نه! بر تو باد به زنان ساده اندیش. زراره می گوید: گفتم آن گونه زنان به جز زن با ایمان یا کافر نیست؛ یعنی یا مؤمنند یا کافر و حد وسطی نیست. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پس استثناشدگان خداوندی چه می شوند؟ سخن خدا راست تر از گفتار تو است که می فرماید: «الاّ المستضعفین من الرّجال...».(۵)

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

مستضعفان کسانی هستند که توان چاره اندیشی و راه یابی ندارند؛ یعنی کسانی که توانایی چاره اندیشی درباره ایمان را نداشته اند و کفر نورزیده اند، همچون کودکان و مردان و زنانی که عقلشان مانند عقل کودکان است.(۶)

حمران می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفان پرسیدم. فرمود: آنان نه جزو

۱- ۵.محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۷ ه . ق، باب المستضعفین، ح ۱۶، ص ۱۶۲.
۲- ۶.همان، ح ۲۱.
۳- ۷.مرجئه نام فرقه ای کلامی است که از مادّه رجاء گرفته شده است. آنها را بدان جهت مرجئه گفته اند که مرتبه عمل را پس از مرتبه عقد و نیّت قرار می دادند و ایمان قلبی را برای نجات و سعادت کافی می دانستند. شهرستانی، الملل و النّحل، ج ۱، ص ۱۳۷
۴- ۸.گروه خوارج را می گویند.
۵- ۹.تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۳۹.
۶- محمد بن یعقوب الکلینی، اصول کافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ه . ق، ج ۲، باب المستضعفین، ح ۲.

مؤمنان و نه در شمار کافرانند، بلکه امرشان به خدا واگذار شده است.(۱)

زراره به امام می گوید: ما افراد را می سنجیم؛ اگر مانند ما شیعه بود، خواه از اولاد علی و خواه از غیر آنها، با او پیوند دوستی به عنوان یـک مسـلمان واقعی و اهـل نجـات برقرار می سـازیم و هرکس با عقیـده ما مخالف بود، از او بیزاری می جوییم. امام فرمود:

ای زراره! سخن خـدا از سخن تـو راست تر است؛ اگر آنچه تو می گویی درست باشـد، پس سخن خـدا که می فرمایـد: «الا المستضـعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا» چه می شود؟ پس «المرجون لامر اللّه» چه می شود؟ و آنـان که خـدا دربـاره آنهـا می فرمایـد: «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیّئاً» چه شدنـد؟ «اصـحاب الاعراف» چه شدنـد؟ «المؤلّفه قلوبهم» چه کسانی هستند؟(۲)

عبـارت «قول اللّه اصـدق من قولـک» به وعـده پروردگـار به گروه هـای مستضـعف اشاره دارد. ازاین رو، داخل کردن آنها در شمـار مخالفـان جـایز نیست و نمی توان از آنها بیزاری جست.(۳) در این زمینه، روایـات فراوانی(۴) وجود دارد که همه آنها میان ایمان و کفر، حد وسطی را ثابت می کنند که گاه از آن، به «مستضـعفان»، «مؤلفه قلوبهم»، «المرجون لامر اللّه»، «اصحاب الاعراف» و... نام برده شده است.

نتیجه اینکه میان ایمان و کفر، حدّ وسطی وجود دارد که جاهل قاصـر و مستضعف است. بنابراین، جاهل قاصر (مستضعف) نه به عنوان کافر و نه به عنوان مؤمن به شـمار می آیـد، بلکه در برزخ میان ایمان و کفر به سـر می برد. چون به ایمان و لوازم آن اقرار

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۶۵، ح ۲۹؛ نک: تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

۲- امام علیه السـلام با این کلام به نوید خدای سـبحان اشاره می کند که مستضعفان و کسانی را که پس از آنان واقع شده اند به بهشت وعده داده است. در نتیجه، نمی توان آنان را در شـمار مخالفان قرار داد و از ایشان تبرّی جست. مازندرانی، حاشیه و شرح اصول کافی، ص ۳۶۵

۳- ۱۳.در حاشیه اصول کافی در توضیح همین روایت، این مطلب از مرحوم مازندرانی آورده شده است.

۴- ۱۴.بحارالانوار، ج ۷۲، باب المستضعفین، احادیث ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و ۳۲؛ مرآه العقول، ج ۱۱، افزون بر روایات تفسیر ارزشمندی نیز ارائه داده است.

نکرده انـد، اهل ایمان نیسـتند و چون انکار نمی کننـد، کافر شـمرده نمی شوند. ازاین رو، جایگاهشان در میانه مؤمن و کافر و عقایدشان میانه کفر و ایمان است.

پاسخ به یک پرسش

پرسشـی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا جاهل قاصـر (مستضـعف دینی) مشـمول عذاب الهی می شود؟ پاسخ این است که چون خداونـد، حکیم است و تمام کارهایش از جمله عـذاب بنـدگان براساس حکمت صورت می پذیرد، عذاب این گونه اشـخاص نمی توانـد توجیه درستی داشـته باشـد. اینـان چون کوتاهی نکرده انـد، مجازاتشان، قبیـح و زشت است و چون خداوند، عمل قبیح انجام نمی دهد، اینان را عذاب نمی کند.(۱)

به حکم عقل، عقاب و مجازات درباره کسانی است که عالم مقصّر یا جاهل مقصّر باشند، ولی کسانی که دستشان کوتاه است و در سـرزمینی واقع شده اند که راهی به سوی شناخت حق ندارند، عذاب اینها از نظر عقلی، قبیح است و خداوند مرتکب فعل قبیـح نمی شود. پس اگر براساس فطرت انسانی عمل کننـد و عمل صالح انجام دهند، افزون بر اینکه عذاب ندارند، خداوند به بخشش و نجات آنها بشارت نیز داده است.(۲)

استضـعاف، راه نیافتن (بـدون کوتاهی) به سوی حقّ است.(۳) در این صورت، دلیلی برای مجـازاتی بـاقی نمی مانـد. چنان که برخی گفته انـد هر چند از مفاد عبارت «مرجون لامر اللّه»(۴) برمی آیـد که درباره آنها خوب است گفته شود کارشان با خـدا است، ولی از لحن آیه مستضعفین،(۵) مشمول عفو و مغفرت الهی شدن، درباره آنان برداشت می شود.

۱- ۱۵.جعفر سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ص ۳۲۱.

۲- ۱۶.فَأُولِئِکَ عَسَی اللّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا؛ پس آنان که عـذر دارنـد، باشـد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است. نساء: ۹۹

۳- ۱۷.المیزان، ج ۵، ص ۶۰.

۴- ۱۸.اشاره به آیه ۱۰۶ سوره توبه است که می فرمایـد: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ؛ گروه دیگر کارشـان به امر خـدا احـاله شـده یا آنها را معـذّب می کنـد و یا بر آنها می بخشایـد، خداونـد دانا و حکیم است».

۵- ۱۹.اشاره به آیه های ۹۸ و ۹۹ سوره نساء است.

بر این اساس، بـا توجه به روایـاتی که پیش از این گـذشت و مفهوم آنهـا اثبات حالت میانی برای مستضـعفان بود، بایـد گفت عقاب بنـدگان از سوی پروردگار براساس ملاک است و آن ملاک، کفر و شـرک است و چون اینان این ملاک ها را ندارند، در نتیجه، برای عذاب آنها دلیلی وجود ندارد.

به طور کلی، می توان گفت بـا بررسـی روایـات و سـیره پیـامبر و مجموعه معـارف دینی در می یـابیم که از دیـدگاه اسـلامی، بدبختی و سقوط انسان از آنجا سرچشمه می گیرد که پس از روشن شدن حقیقت و اتمام حجّت، به مبارزه با آن بپردازد و در برابر آن عناد ورزد و آن را انکار کند یا اینکه دور ماندن از واقع، به سبب کوتاهی و سهل انگاری انسان باشد یا درباره چیزی که نمی داند، بدون آگاهی، اظهار نظر کند. در این باره، زراره از امام صادق علیه السـلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «لو انّ العباد اذا جهلوا وقفوا و لم یجحـدوا لم یکفروا؛ اگر مردم آن گاه که نمی داننـد، سـکوت کنند و درصدد انکار برنیایند، کافر نمی شوند».(۱)

در واقع، انکـار، کفر و در نتیجه عـذاب الهی را در پی دارد، ولی اگر افرادی به هر دلیـل، در شـرایطی هسـتند که عنوان منکر، مقصـر و سـهل انگار بر آنان صادق نیست و در شـمار معاندان و حق گریزان و کینه توزان نیستند و در برابر حق، دانسته، صف نکشـیده اند و به معنای واقعی «مستضـعف» هسـتند، عمل صالح انجام می دهند، نه تنها مورد عذاب الهی واقع نمی شوند، بلکه مشمول رحمت الهی نیز قرار می گیرند.

۳. مستضعفان عملی

اشاره

۳. مستضعفان عملی

گروهی از مستضـعفان هسـتند که نیروی حـاکم بر آنـان فشـار وارد کرده و بـا سـلب آزادی هـای آنان، اجازه انجام تکالیف و وظایف را بـدان ها نمی دهـد. ایشان در فضایی خفقان آلود و محیطی بسـته، به سـختی، به زندگی ادامه می دهند. اینان را می توان

۱- ۲۰.اصول کافی، ج ۲، اصناف النّاس، ح ۳.

«مستضعفان عملی» نام نهاد. آنان کسانی هستند که حقّ را تشخیص داده و نسبت به آن شناخت کامل یافته اند و دل در گرو آن دارند، ولی شرایط محیط و حاکمیّت مستکبران به گونه ای است که ابتکار عمل را از آنان گرفته است.(۱)

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرًا. (نساء: ۷۵)

چرا در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؛ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر و از سوی خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش، یاوری برای ما تعیین فرما.

این آیه نیز به دنبال آیه های پیشین که موضوعشان، فرمان به انجام جهاد بود، مؤمنان را به مبارزه و جهاد فرا می خواند، ولی در این آیه، آن دعوت با تحریک عواطف انسانی صورت می گیرد؛ زیرا اگرچه برخی از مؤمنان که قلبی پاک و ایمانی ناب دارند، تنها با اشاره الهی آماده کارزار می شوند، ولی برخی دیگر این گونه نیستند و باید با روش های دیگری به جهاد و مبارزه وادارشان ساخت. به عبارت دیگر به گونه ای آرام باید به آنان آموخت که جهادشان در راه خدا و مردان و زنان و کودکانی است که کافران و ستمگران آنها را به استضعاف کشیده اند و آنان را آزار و شکنجه می کنند تا بدین وسیله، عواطف انسانی آنها شعله ور گردد.

هدف جهاد؛ نجات مستضعفان عملی

هدف جهاد؛ نجات مستضعفان عملی

جهاد اسلامی تنها برای تبلیغ اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و کودکان

۱- ۱.مستضعف عملی کسی است که حق را تشخیص داده است، ولی خفقان محیط به او اجازه عمل نمی دهد. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۸۸

محروم و زجرکشیده است. به این ترتیب، جهاد دو هدف فراگیر دارد که در آیه بالا به آن اشاره شده است:

۱. هدف الهی

۲. هدف انسانی

این دو هدف در واقع، از یکدیگر جدایی ناپذیرند و به یک واقعیت باز می گردند. از دیدگاه اسلامی، محیطی برای زندگی مناسب است که انسان بتواند آزادانه در آن به عقیده و مذهب خود عمل کند، ولی محیط خفقانی که انسان مسلمان نمی تواند به وظایف دینی خود آن گونه که شایسته و بایسته است، عمل کند، برای زندگی مناسب نیست و مؤمنان همواره آرزو می کنند از چنین محیطی خارج شوند. ازاین رو، مستضعفان ساکن در «قریه ظالم»، از خدا سرپرست و یاور می خواهند تا بدین وسیله به آن مهم دست یابند.

وظیفه مستضعفان عملی

وظیفه مستضعفان عملی

این گروه از مستضعفان، کسانی هستند که کافران و مستکبران با بستن راه خروج و هجرت آنان، به آزار و شکنجه ایشان می پردازند. ازاین رو، در میان کافران، خوار گشته و به استضعاف کشیده می شوند(۱) و توانایی مبارزه مثبت را از دست می دهند، ولی راه مبارزه منفی همچنان باز است. اینان باید ایمان قلبی خویش را حفظ کنند و در درون خود، از استکبار و سردمداران آن بیزاری جویند. قرآن در این باره، می فرماید:

مَنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ. (نحل: ۱۰۶)

هرکس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کافر شود، (عذابی سخت خواهد داشت) مگر آن کس که مجبور شده است، ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.

در شأن نزول این آیه گفته اند که در مورد گروهی از مسلمانان نازل شده است که در

۱- اسماعیل بن مصطفی حقّی البروسی، تفسیر روح البیان، دارالفکر، ج ۲، ص ۲۳۷.

چنگال مشرکان گرفتار بودند و کافران آنها را به بازگشت از اسلام و بیان سخنان کفرآمیز و شرک آلود مجبور می کردند. آنان عمّار و پدرش یاسر و مادرش سمیّه و صهیب و بلال و خباب بودند. پدر و مادر عمّار در این ماجرا سخت ایستادگی کردند و شهید شدند، ولی عمّار که جوان بود، آنچه را مشرکان خواستند، بر زبان راند. این خبر در میان مسلمانان پیچید که عمّار از اسلام بیرون رفته و کافر شده است و پیامبر فرمود: چنین نیست؛ عمّار سر تا پا آکنده از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. دیری نپایید که عمّار گریه کنان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر از حال او پرسید. عرض کرد: ای پیامبر خدا، بسیار بد شد. آن قدر آزار و شکنجه ام کردند تا اینکه نسبت به شما جسارت کردم و بت های آنها را به نیکی یاد کردم. پیامبر با دست مبارک خود، اشک او را پاک کرد و فرمود: اگر باز تو را زیر فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو. در این هنگام، آیه بالا نازل شد.(۱)

بر این اساس، همان گونه که قرآن می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاّ وُسْعَها» (بقره:۲۸۶) و «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاّ ما آتاها.» (طلاق، ۷)؛ خداوند هر کس را به اندازه توانش و به قدر آنچه به او داده است، مکلّف می کند و او هر مقدار که می تواند، باید به وظیفه خود عمل کند. این دستور، هم وظایف و اعمال فردی و هم تکالیف اجتماعی را شامل می شود و به طور کلی، فرمانی فراگیر است که هر فرد یا گروهی باید به قدر توانایی خود، مسئولیت های واگذار شده را انجام دهد.

بنابراین، مستضعفان عملی نیز به هر اندازه که می توانند، گرچه با دعا و تضرّع و ایمان قلبی و... ، باید به وظیفه خود عمل کنند و تسلیم فضای کفرآلود جامعه فاسد نگردند.

۴. مستضعفان قومی و نژادی

اشاره

۴. مستضعفان قومی و نژادی

در طول تاریخ، گروه های اندک شماری به چشم می خورند که به دلایلی بر سرنوشت گروه های پرشماری تسلّط یافته و آنان را به استثمار و استضعاف کشیده اند. در سرزمین

۱- ۲.مجمع البیان، ذیل آیه یاد شده.

مصر که تحت حاکمیت فرعونیان بود، گروه قبطیان که از خویشاوندان ایشان بودند، بر بنی اسرائیل که بیشترین ساکنان آن سرزمین را تشکیل می دادند، حاکمیّت یافته و آنان را از هرگونه حقوق فردی و اجتماعی محروم ساخته و اصولاً حق حیات را از ایشان گرفته بودند. فرعون دستور داده بود تمام زنان قابله را از سراسر کشور جمع آوری کنند. سپس به ایشان گفت: هر پسر بچه ای که از نژاد بنی اسرائیل متولّد می شود، بدون استثنا باید به دست شما کشته شود، ولی دخترانشان را آزاد بگذارید. آن گاه مراقبانی بر این زنان گمارده بود تا آنها این دستور را با دقّت کامل اجرا کنند.(۱) قرآن در این زمینه می فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ. (قصص: ۴)

فرعون در زمین (سرزمین مصر) سلطه گری و برتری جویی را پیشه کرد و کوشید در میان مردم مصر جدایی و تفرقه افکند. (قبطیان بومی مصر و سبطیان مهاجر بنی اسرائیل). گروهی (طایفه بنی اسرائیل) از آنان را به ضعف و ناتوانی کشانید. پسرانشان را سر می برید و دخترانشان را (برای خدمت) زنده نگاه می داشت. بی تردید، او از مفسدان بود.

آن چنان که ظاهر آیه گویاست، فرعون، مردم مصر را به دو گروه تقسیم کرده بود:

۱. «قبطی ها» که بومیان مصر بودند و تمام امور رفاهی و امکانات مادّی مانند کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومتی در اختیارشان قرار داشت؛

۲. «سبطی ها» که مهاجران بنی اسرائیل بودند و به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در خدمت آنان و اسیر چنگال ایشان بودند.(۲)

بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک آرامگاه برای خود (هرم معروف خوفو که نزدیک قاهره قرار دارد) یک صدهزار برده را در طول بیست سال به کار می گرفتند

۱- احمد بن محمد ثعلبی، قصص الانبیاء، بیروت، المکتبه الثقافیه، ص ۱۴۸.

۲- ۲.تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۱.

و هزاران نفر از آنهـا در این ماجرا به ضـرب شـلاق یا بر اثر فشار کار کشـته می شدنـد.(۱) این عمل نشان دهنـده نژاد پرستی فرعونیان بود که به این ترتیب، نژادهای دیگر را به استضعاف کشیده بودند.

علی علیه السلام در این باره می فرماید:

فرعونیان، آنان را به بنـدگی گرفتنـد و در عـذاب افکندند و تلخی زندگانی را جرعه جرعه بدیشان نوشانیدند. پس همواره در خواری و هلاکت بودنـد و در زیر سـیطره و قـدرت زنـدگی می گذراندند؛ نه چاره ای می یافتند تا سـرباز زنند و نه راهی که عذاب را از خود دور کنند.(۲)

نژادپرستی و به استضـعاف کشـیدن دیگران، تنهـا کـار فرعون ها نبود، بلکه در طول قرن ها و روزگاران و حتی امروزه نیز این رفتارهـای وحشـیانه بـه گـونه ای دیگر ادامه دارد. معتقـدان به تبعیض نژادی، به برابری انسـان هـا و ملّت هـا اعتقـادی ندارنـد. طرفداران و تبلیغ کنندگان برتری نژادی خواسـتار پیروزی نیرومندترین و بهترین نژادها در جهان هستند. اینان بر این باورند که نژادهـای ضـعیف و پست بایـد به پیروزی و اطاعت آنـان گردن نهنـد. «یکی از علـل جنگ خونین جهانی دوم، ظهور فلسـفه «ناسیونال سوسیالیسم» در آلمان هیتلری بود که بر اساس برتری نژادی پی ریزی گردیده بود. هدف نهایی هیتلر، توسعه اراضی آلمان و ایجاد یک دولت نیرومنـد و مقتدر «ژرمنیک» در مرکز اروپا بود.»(۳) «هنوز در مترّقی ترین کشورهای جهان طرز فکر امتیاز سـفید بر سـیاه و ارزش مقیاس های پوسـیده نژادی، نفوذ فوق العاده دارد. در مهـد تمدّن، رنگ سـیاه، جرم است و عملاً سیاه پوسـتان از بسیاری از آزادی های مشروع و حقوق انسانی محرومند. در بعضی از ایالات متحده امریکا، طبق قانون، نه تنها سیـاه پـوست حقّ ازدواج بـا سـفید پوست را نـدارد، بلکه مـدرسه، دانشـگاه و بیمارسـتان هـای سـیاه پوسـتان از سـفید پوسـتان جداست. ورود آنها به مجامع عمومی و

ص: ۸۴

۱- ۳.همان، ص ۱۲.

۲- ۴.نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

۳- ۵.سید مجتبی موسوی لاری، سیمای تمدّن غرب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰، چ ۶ ، ص ۹۲.

مهمان خانه ها و سالن های غذاخوری سفید پوستان ممنوع است و در اتوبوس ها و وسایل نقلیّه عمومی حقّ ندارند با سفید پوستان در یک صندلی بنشینند. شرم آورتر آنکه در برخی کلیساها، سیاهان برای انجام مراسم مذهبی حق ورود و شرکت در عبادت را ندارند».(۱)

هاری هاریود، نویسنده مشهور امریکایی در کتاب آزادگی زنگیان آورده است:

درست است که بردگی به آن شکل که در قرون وسطا متداول بوده، از میان رفته است، ولی به شکل طبقه بندی، هنوز در نظام اجتماعی ما (امریکا) باقی مانده و کوشش می شود، سیاهان در سطح پایین تری نگه داشته شوند. گاهی در قوانین جائرانه، حقوق آنان پای مال می گردد و گاه بدون اعتنا، به ظاهر سازی دستگاه دولت و احیاناً بدون اطلاع، به بهانه واهی، محکوم و بی پروا کشته می شوند.(۲)

اسلام و تبعیض نژادی

اسلام و تبعیض نژادی

بی تردید، در جوامع انسانی به دلیل تنوع فرهنگ ها و آداب و رسوم، ارزش ها و معیارهای حاکم بر شناخت آنها نیز گوناگون است. گروهی، ارزش واقعی خویش را در انتساب به نژاد مشخصی می دانند، به ویژه در میان اقوام جاهلی که افتخار به نسب و قبیله رایج بود تا آنجا که هر قبیله ای، خود را «قبیله برتر» و هر نژادی، خود را «نژاد والاتر» می شمرد. گروهی دیگر، مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم را نشانه ارزش به شمار می آوردند. برخی دیگر، داشتن مقام های بلند سیاسی ـ اجتماعی را معیار شخصیّت و ارزش می انگاشتند، ولی از دیدگاه اسلام، هیچ یک از این موارد، معیار و ملاک ارزش شمرده نمی شود، بلکه تنها میزان و ملاک همه ارزش ها، تقواست.

قرآن در این زمینه می فرماید:

یـا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ. (حجرات: ۱۳)

ص: ۸۵

۱- ۶.همان

۲- ۷.همان، ص ۹۷.

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا از یکدیگر شناخت داشته باشید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. بی تردید، خداوند، دانای آگاه است.

در این آیه، خداوند با خطاب «یا ایّها النّاس»، تمام جوامع بشری را مخاطب ساخته و میزان و معیار واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های دروغین مشخص کرده است.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن، همان بازگشت نسب انسان ها به «آدم» و «حوّا» است. بنابراین، چون همه دارای ریشه یگانه ای هستند، افتخار به نسب و قبیله و رنگ و نژاد، امری پوچ و بی معنا است.

علّت اینکه خداوند برای گروه های انسانی، ویژگی هایی قرار داده، حفظ نظم در زندگی اجتماعی مردم است؛ زیرا این تفاوت ها سبب شناسایی آنها از یکدیگر و پیش گیری از هرج و مرج است. قرآن نیز با مطرح ساختن تقوا به عنوان تنها معیار و میزان ارزش، خط بطلانی بر تمام امتیازهای ظاهری و مادّی کشیده است.

درباره شأن نزول آیه بالا نوشته اند که پس از فتح مکّه، پیامبر بزرگوار اسلام به بلال دستور داد تا اذان بگوید. بلال بر پشت بام کعبه رفت و اذان گفت. عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود، گفت: سپاس خدای را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید. حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؟در این زمان، آیه بالا نازل شد.(۱)

در شأن نزول دیگری از این آیه آمده که آن زمانی نازل شد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمان داده بود تا به بعضی از موالی، دختر بدهند (موالی به بردگان آزاد شده یا غیر عرب می گفتند.) عرب ها شگفت زده، گفتند: ای رسول خدا، آیا دستور می دهید دخترانمان را به موالی بدهیم؟(۲) علامه طباطبایی در تفسیر بخشی از آیه می فرماید:

۱- ۱.تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۹۰.

۲- ۲..همان. طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیر خود، شأن نزول دیگری را نقل کرده اند که در همین راستا بوده است.

این آیه برای از میان بردن تفاخر به نَسَب نازل شده است. ازاین رو، مراد از «من ذکر و انثی»، آدم و حوّاست و معنای آن، این می شود که ما شما را از پدر و مادر واحدی آفریدیم و در این جهت همه شما اشتراک دارید و تفاوتی میان سفید و سیاه و عرب و عجم نیست.(۱)

در کتاب آداب النّفوس طبری چنین آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روزهای تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجّه) در سرزمین «مِنی»، در حالی که سوار بر شتر بود، رو به مردم کرد و فرمود:

ای مردم! بدانید که خدایتان یکی است و پدرتان یکی؛ نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب؛ نه سیاه پوست بر سرخ پوست و نه سرخ پوست بر سیاه پوست؛ مگر به تقوا. آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! سپس فرمود: این سخن را حاضران به غایبان برسانند.(۲)

همچنین در حدیثی از آن حضرت آمده است:

خداوند به موقعیّت خانوادگی و نسب شما نمی نگرد و همچنین به اجسام شما و اموالتان نمی نگرد، بلکه به دل های شما می نگرد. کسی که دل پاکی دارد، خدا به او لطف می کند. همه شما فرزندان آدمید و محبوب ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.(۳)

منظور این است که خداوند به چیزهایی که عامل برتری جویی شماست، از جمله حسب و نسب، چهره زیبا، جسم نیرومند و مال و... نگاه نمی کند، بلکه تنها به قلب های پاکیزه ارج می نهد و به آن می نگرد.

بر این اساس، اسلام با هرگونه ارزش مداری جاهلی، از هر نوعی و با هر رنگ و لعابی که باشد، مبارزه می کند و به مسلمانان از هر تیره و نژاد و قوم و قبیله ای و با هر فرهنگ و

۱- ۳.المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۶.
۲- ۴.قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه . ق، ج ۱۶، ص ۳۴۲.
۳- ۵.همان.

آداب و رسومی که باشند، سفارش می کند که زیر یک پرچم، اجتماع یکپارچه ای را بر اساس معیارهای اسلامی «انّ اکرمکم عنداللّه اتقاکم» تشکیل دهند.

۵. مستضعفان سیاسی _ اجتماعی

۵. مستضعفان سیاسی _ اجتماعی

نظام هـای فاسـد و اسـتبدادی برای حفظ جایگاه خود و پیش گیری از خیزش های اجتماعی، از هیـچ کوششـی فروگـذار نمی کنند.

آنها نیرنگ ها و ترفندهای گوناگونی به کار می بندند تا سیطره خویش را استحکام بخشند و چنان چه ضرورت زمان اقتضا کند، برای رهایی از وضعیّت ناگوارشان، از فشار، زندان و کشتن نیز دریغ نمی ورزند. نمونه این ادعا، هماوردی و رویارویی مشرکان مکّه با پیامبر و یاران ستم دیده آن حضرت است.

آزار و شکنجه و حتّی نقشه قتل پیامبر سبب شد تا آن حضرت و اصحابش از مکّه به مدینه هجرت کنند. در این میان، عدّه ای که توانایی هجرت نداشتند و یا بعدها به دین مبین اسلام گرویدند، در زیر سخت ترین فشارهای مستکبران مکّه، شدیدترین شکنجه ها را تحمّل کردند. هدف از آزارشان، برگرداندن آنان از اسلام با ایجاد جوّ ترس و وحشت بود تا دیگران جرأت مسلمان شدن را پیدا نکنند. آنان مؤمنان حقیقی بودند که با ترس و در پوشش تقیّه، وظایف خود را انجام می دادند، ولی مشرکان بر سر راه ایشان موانعی ایجاد کردند تا هجرت کنند. آنان مستضعفان سیاسی _ اجتماعی بودند که قرآن، مؤمنان را برای آزادی آنان به جهاد فرا خواند.(۱)

وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرًا. (نساء: ۷۵)

و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان

۱- ۱.جعفر سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ص ۳۲۳.

به استضعاف کشیده شده، نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر و از سوی خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش، یاوری برای ما تعیین فرما.

فخر رازی می گوید:

منظور از مستضعفان در این آیه، گروهی از مسلمانان هستند که در مکه مانده و از هجرت به مدینه ناتوان بودند و از سوی کفّار مکّه، شکنجه ها و آزارها را تحمّل می کردند. اینکه خداوند، کودکان را نیز جزو مستضعفان آورده است، برای مبالغه در توصیف ستم های مشرکان است؛ زیرا ستمگری ایشان بر کودکان غیرمکلّف نیز اعمال می شد تا پدر و مادر آنها را بدین وسیله به تسلیم وادار کنند.(۱)

نیز قرآن می فرماید:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ. وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ . (قصص: ۵ و ۶)

و خواستیم بر آنانی که در آن سرزمین، فرودست شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان مردم سازیم و ایشان را وارثان زمین گردانیم و در زمین، قدرت و حکومتشان دهیم!

گرچه این دو آیه، درباره بنی اسرائیل سخن می گویند، ولی مورد، مخصّص نیست و از این رو، می توان گفت بیانگر یک قانون کلّی و اصل جهان شمول برای همه زمان ها و همه اقوام و جمعیّت هاست. نمونه ای از تحقّق این مشیّت الهی، حکومت یافتن بنی اسرائیل و فروپاشی حاکمیّت و قدرت فرعونیان بود.

چون از این مسئله که امامت و رهبری در کاربرد قرآنی، امری سیاسی و اجتماعی است و این مهم پیش از این در دست مستکبران قرار داشته، این نکته آشکار می گردد که

۱- محمد بن عمر رازی، تفسیر کبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ج ۵، ص ۱۸۲.

استضعفاف مورد بحث در این دو آیه، استضعاف سیاسی و اجتماعی است.(۱)

۶. مستضعفان مادّی و اقتصادی

۶. مستضعفان مادّی و اقتصادی

داستان پر رمز و راز فرعون و پیروانش که در جای جای قرآن با بیان های گوناگون آمده، شاهد گویایی برای این نوع از استضعاف است؛ زیرا آنان بیشتر در پی دو چیز بودند: از یک سو، در پی به دست آوردن مقام و قدرت و گسترش سیطره خویش بودند و از دیگر سو، انباشت ثروت و سرمایه. ازاین رو، هر جا که خداوند از به ارث رسیدن سرمایه های فرعونیان سخن می گوید، به مجازات آنان از همان راهی که ایشان در آن راستا گام برمی داشتند، اشاره کرده است. از جمله جرایم آنان، به استضعاف کشیدن اقتصادی بنی اسرائیل بود تا بتوانند ثروت های کلان بیاندوزند و کاخ های برافراشته بسازند. ازاین رو، مجازات مناسبشان این بود که تمام دارایی، ثروت، سرزمین و کشتزارهای حاصل خیز مصر که روزی در دست آنان بود، به بنی اسرائیل به ارث برسد. در این زمینه، در قرآن چنین آمده است:

و اَورثنا القَومَ الذّینَ کانُوا یُستَضعَفوُن مَشارِقَ الَارضِ وَ مَغارِبَها الّتی بارَکنا فیها و تَمَّت کَلِمَتُ ربّکَ الحُسنی عَلَی بنی اسرائیل بما صَبَروا وَ دَمَّرنا ما کانَ یَصنَعُ فرعونُ و قَومُهُ وَ ما کانُوا یَعرِشون. (اعراف: ۱۳۷)

و به آن گروهی که پیوسته به استضعاف کشیده می شدند، بخش های باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را ــ که در آن برکت قرار داده بودیم ــ به میراث بخشیدیم. به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آنچه را فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران

ص: ۹۰

۱- ۳.همچنین استضعافی که در آیه ۷۵ سوره اعراف مورد گفت وگو است، استضعاف سیاسی و اجتماعی است. چنان که می فرماید: «قالَ الْمَلأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ؛ سران قوم او که استکبار می ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! گفتند: بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم».

کردیم.

در این آیه، از امکانات اقتصادی و مادی فرعونیان سخن به میان آمده است که از دست آنان خارج گشته و به بنی اسرائیل به ارث رسیده است. پس از نابودی قوم فرعون و درهم شکستن قدرت آنان، بنی اسرائیل که سالیان دراز در بردگی و بندگی به سر می بردند و از هیچ گونه امکانات اقتصادی برخوردار نبودند، وارث سرزمین های پهناور و ثروت ها و اموال آنان گردیدند.

«یستضعفون» از مادّه استضعاف گرفته شده و مفهوم آن این است که قومی ستم پیشه و مستکبر، گروهی را تضعیف کنند تا بتوانند از آنها در راه رسیدن به مقاصد خود بهره کشی کنند. همچنین تعبیر به «کانوا یستضعفون» که بر استمرار دلالت می کند،(۱) اشاره به این است که فرعونیان پیوسته آنها را در ضعف و ناتوانی به ویژه از لحاظ مادّی و اقتصادی نگه می داشتند.

در عبارت «و تمّت کلمه ربّک الحسنی»، مراد از «کلمه»، نوید الهی به بنی اسرائیل درباره پیروزی و قدرت یافتن آنان است که پیش تر به آنان وعده داده شده بود که:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ. (قصص: ۵)

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین به استضعاف کشیده شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم.(۲)

بر این اساس، از مجموع آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می آید که یکی از اقسام مستضعفان مورد اشاره در قرآن، مستضعفان مادّی و اقتصادی است. به ویژه در مواردی که موضوع «ارث» و «استخلاف» مطرح باشد و خداوند به گروهی، بشارت جای گزین شدن به

۱- محمود بن عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه . ق، ج ۹، ص ۳۷.
۲- همان، ص ۲۲۴.

جای مستکبران و ستمگران را داده باشد.

ص: ۹۲

فصل ششم: انگیزه های مستکبران

اشاره

فصل ششم: انگیزه های مستکبران

زیر فصل ها

۱. انحراف در پرستش حق

۲. فساد

۳. دل بستگی های دنیایی

۴. تقلید کورکورانه

۱. انحراف در پرستش حق

۱. انحراف در پرستش حق

جاهلان و مشرکان که بندگی خداوند در ژرفای جانشان رسوخ نکرده بود، بت هایی از سنگ و چوب را می پرستیدند، چنان که پس از رهسپار شدن موسی علیه السلام به کوه طور برای نیایش با پروردگار، بنی اسرائیل، گوساله پرست شدند. گرچه این حادثه، همچون دیگر پدیده های اجتماعی، بدون زمینه نبود؛ زیرا آنان در طول سالیانی دراز در مصر شاهد گاو و گوساله پرستی مصریان بودند و از سوی دیگر، هنگام عبور از نیل، صحنه بت پرستی قومی بت پرست را دیدند و شاید به این سبب بود که از موسی بتی همانند بت های آنان را خواستند که با واکنش شدید آن حضرت روبه رو شدند. با وجود این زمینه انحراف و نیز تأخیر چند روزه موسی، سامری، فرصت را غنیمت شمرد و در مدّت زمان کوتاهی، بنی اسرائیل تهی مغز را گوساله پرست کرد.(۱)

هارون، برادر موسی بسیار کوشید تا فتنه سامری را برطرف سازد، ولی نیرنگ سامری کار خود را کرده بود. موسی در کوه طور از طریق وحی، از انحراف قوم خود آگاه شد. ازاین رو، به هنگام بازگشت از میعادگاه، واکنش بسیار شدیدی در مقابل این پدیده شوم از خود نشان داد. چنان که قرآن می فرماید:

وَ لَمّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفًا قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَ أَلْقَی الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۰.

الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ. (اعراف: ۱۵۰)

و هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من، بد جانشینانی برایم بودید. آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ سپس اَلْواح را افکند و سر برادرش را گرفت و با شدّت به سوی خود کشید. هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم، مرا به استضعاف کشیدند و نزدیک بود که مرا به قتل رسانند. پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا در شمار گروه ستم کاران ندان.

انحراف از پرستش حقّ، زمینه ساز رفتارهای نابخردانه دیگری خواهد شد. منحرفان حقّ گریز برای رسیدن به اهداف شوم و نادرست خود، از هیچ عمل ناهنجاری پرهیز نمی کنند. نبود نیروی بازدارندگی درونی سبب می شود تا این گونه افراد، همواره از حدود و قوانین سرپیچی کنند. آنان افزون بر اینکه گرایش اعتقادی نادرستی دارند، آسایش و امنیّت اجتماع را نیز بر هم می زنند؛ زیرا چنین کسانی از آزار، شکنجه، زبون ساختن و حتّی کشتن دیگران پروایی ندارند.

بنابراین، انحراف از پرستش حقّ از جمله عوامل و انگیزه هایی است که شرایط به استضعاف کشیده شدن مستضعفان به وسیله مستکبران را فراهم می سازد.

۲. فساد

۲. فساد

واژه «فساد» معانی گوناگونی دارد. تباه شدن، نابودی، خرابی، آشوب، بیماری، پوسیدگی و گندیدن. فساد، نقطه مقابل صلاح است و به هرگونه ویران گری و کارهای فسق آمیز گفته می شود.

راغب اصفهانی در مفردات می گوید:

فساد، خارج شدن امور از حالت اعتدال است؛ چه کم باشد و چه زیاد و نقطه مقابل آن، صلاح است و این در جان و بدن و اشیایی که از حدّ اعتدال خارج

می شوند، تصور می شود.(۱)

بنابراین، تمام نابسامانی ها و هرگونه افراط و تفریط در مسائل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است.

در قرآن مجید، بارها «صلاح» و «فساد» در برابر یکدیگر قرار گرفته است(۲) و این نشان می دهد که تضاد و تقابل موجود میان این دو، امری همیشگی و جمع ناپذیر است و هیچ گونه پیوندی میان آنها متصوّر نیست. یکی از مصداق های مفسدان که خدای سبحان معرّفی می کند و کارهای تبه کارانه او را شرح می دهد، فرعون است. قرآن در این زمینه می فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ. (قصص: ۴)

فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت. مردم آن را گروه گروه ساخت؛ گروهی را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای بهره کشی) زنده می گذاشت. به یقین، او از فسادکنندگان بود.

براساس این آیه، فرعون با ارتکاب اعمال پنج گانه زیر به عنوان مصداق مفسد معرّفی شده است:

الف) او برتری جویی کرد و خود را از همه چیز و همه کس بالاتر و برتر به شمار آورد؛ در حالی که این صفت از رذایل اخلاقی است و سبب محروم شدن از نعمت های سرای دیگر می گردد. چنان که قرآن شریف می فرماید:

تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَسادًا وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ. (قصص: ۸۳)

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند. فرجام خوش از آن پرهیزکاران

۱- المفردات فی غریب القرآن، ماده فسد.

۲- ۲.از جمله در موارد ذیل: شعراء، ۱۵۲؛ بقره، ۲۲۰؛ اعراف، ۱۴۲؛ ص، ۲۷.

است.

پرهیزکاران کسانی هستند که نه تنها برتری جو و مفسد نیستند، بلکه اراده آن را نیز نمی کنند؛ زیرا قلب و روحشان از این آلودگی های روانی و اخلاقی، پاک است.

ب) فرعون، مردم را گروه گروه کرد و پراکنده ساخت و یکپارچگی آنان را از هم گسست؛ با آنکه خداوند فرمان داده تا همه مردم با یکدیگر یکپارچه گردند:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعًا وَ لا تَفَرَّقُوا؛ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید». (آل عمران: ۱۰۳)

و در آیه دیگر می خوانیم: «اَن اَقیمُوا الدّین وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیه؛ دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید.» (شورا: ۱۳)

ج) فرعون پس از تفرقه افکنی در میان مردم، یک گروه از ایشان را به استضعاف کشید و زمینه های ناتوانی و زبونی آنان را فراهم ساخت. او با این کار خود در صدد بازداشتن آنان از پیشرفت و تکامل بود. روشن است که این گونه عملکردها، خیانت به انسانیّت و تجاوز از مرز عدالت است که کاری زشت به شمار می آید.

د) فرعون، پسران آنها را به طرز فجیعی می کشت و با این عمل در پی نابودی نژاد بنی اسرائیل و تصفیه قومی بود. این گونه کشتارهای بی رحمانه که نسبت به بی گناهان روا داشته می شود، در هر دین و مذهبی محکوم و عملی جنایت کارانه و توجیه ناپذیر است. قرآن می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعًا. (مائده: ۳۲)

از این روی بر فرزندان اسراییل مقرر داشتیم هر کس، کسی را ـ جز به قصاص قتل، یا به کیفر فسادی در زمین ـ بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد.

ه) یکی از کارهای مفسده برانگیز فرعون، زنده نگه داشتن دختران بنی اسرائیل بود. این عمل که با قصد پلیدی صورت می گرفت، می توانست به دلیل بهره کشی جنسی یا بهره برداری خدماتی در کاخ های فرعونیان روی داده باشد.

قرآن پس از تبیین این رفتارهـای نادرست فرعون، در پایان آیه با تأکیـد فراوان، او را از مفسـدان معرّفی می کنـد: «اِنّهُ کانَ مِن المفسدین».

در قرآن، از قول ملکه سبا، برنامه پادشاهان و قدرت مندان لجام گسیخته، فساد و ویرانگری بیان شده است:

قالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ. (نمل: ۳۴)

ملکه گفت: پادشاهان چون به شهری در آیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند؛ این گونه می کنند.

او که خود فرمانروا و پادشاه بود، شاهان را خوب می شناخت که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: «فساد و ویرانگری» و «خوار سـاختن عزیزان»؛ زیرا آنهـا به منـافع خود می اندیشـند، نه به منافع ملّت ها و آزادی و سـربلندی آنها و همواره این دو بر ضدّ یکدیگرند.

بر این اساس، تبه کاری و فساد مسـتکبران یکی از انگیزه هایی است که سـبب به استضـعاف کشـیده شدن مستضعفان از سوی مستکبران می گردد.

۳. دل بستگی های دنیایی

اشاره

۳. دل بستگی های دنیایی

دل بسـتگی هـای مـادّی و دلـدادگی افراطی به ظواهر دنیـایی، شـرایطی را فراهم می آورد تـا انگیزه هـایی برای به استضـعاف کشـیده شدن مستضـعفان به دست مستکبران شود؛ انگیزه هایی مانند: اشرافی گری، زراَندوزی و حرص به سرمایه های دنیایی که به سلب هویت انسانی شخص می انجامد.

الف) اشرافی گری

اشاره

الف) اشرافی گری

مردم از نظر شـکل زنـدگی، بـه دو گروه کلّی تقسـیم می شونـد: گروهی تهی دسـت و ناتواننـد کـه طبقـه فرودست جـامعه را تشـکیل می دهند و گروه دیگر که دارای امکانات فراوان سیاسـی و اقتصادی هستند، طبقه فرادست آن را به وجود می آورند. این گروه هم از

لحاظ سیاسی و اجتماعی، کانون های قدرت را در دست دارند و هم از نظر اقتصادی و مالی در رفاهند و درآمدها و ثروت های کلانی را در اختیار دارند. به همین دلیل، خود را با گروه های دیگر اجتماع در نوع زندگی و رفتار متفاوت می دانند. گفتار، تغذیه، راه و روش و سلوک اجتماعی آنها با دیگران فرق دارد. در رفتار و اندیشه به شکل ویژه ای ظاهر می شوند. خود را تافته جدا بافته می پندارند و به طور کلّی، در همه عرصه های زندگی، رفتاری دیگرگونه با رفتار گروه های دیگر جامعه از خود بروز می دهند. این نوع رفتار را اشرافی گری می دانند.

در قرآن از این گروه به «مَلأ» تعبیر شده است. ملأ به معنای جماعت، جماعت اَشرف و آنهایی که هیبتشان، سینه ها را پر کند، آمده است.(۱)

به گفته راغب، مَلأ جماعتی هستند که بر یک رأی بوده و دیدگان بیننده را با جلال و جبروت و ظاهر خود پر می کنند. البتّه این هیبت اعمّ از سیاسی و اقتصادی است. با بررسی قرآن، روشن می شود که این جماعت (مَلأ)، گروه برگزیدگان سیاسی و اشراف اقتصادی هستند؛ گرچه در برخی موارد این هر دو در مصداقی واحد، خودنمایی می کنند که بیان خواهد شد.

ویژگی مشترک این گروه آن است که از شنیدن سخن حقّ دوری می کنند و در برابر مصلحان می ایستند. خودمحور و خودخواهند و دشمن مستضعفان به شمار می آیند.

اشرافی گری همواره به دو صورت در جامعه نمود پیدا می کند که در ادامه به توضیح آن دو می پردازیم:

یک _ اشراف سیاسی

یک _ اشراف سیاسی

اشراف سیاسی کسانی هستند که در دستگاه حکومتی فاسد، زمام امور را در دست دارند و معمولاً مسیر کارهای اجرایی را مشخّص می سازند، چنان که قرآن از قول ملکه سبا چنین می فرماید:

۱- ۱.سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چ ۱۲، مادّه ملأ.

گفت: ای سران کشور، در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما تا به حال کاری را فیصله نداده ام. (نحل: ۳۲)

همچنین کار اصلی مبارزه با مستضعفان و اظهار نظر در امور به عهده این گروه است:

اشراف متکبر قوم او (صالح) به مستضعفان که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا شما می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آنها گفتند: ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده ایم. متکبران و اشراف گفتند: ولی ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافریم. (اعراف: ۷۵ و ۷۶)

از تقابل اشراف و مستکبران در برابر مستضعفان که در دو آیه یاد شده آمده است، برمی آید که به استضعاف کشیده شدن مستضعفان قوم صالح از سوی اشراف صورت گرفته است. آن گاه نیز که صالح علیه السلام از سوی خدا فرستاده می شود تا مستضعفان را از بهره کشی و استثمار نجات دهد، با صف آرایی در برابر وی و پیروانش، از اعمال اصلاح گرانه اش پیش گیری می کنند. ازاین رو، اشرافی گری سیاسی یکی از انگیزه ها و عوامل به استضعاف کشیده شدن مستضعفان به شمار می رود.

دو_ اشراف اقتصادی

دو_ اشراف اقتصادی

گروه دیگری از اشراف که در قرآن آمده است، اشراف اقتصادی هستند که نمونه آن قارون(۱) است. او از بستگان نزدیک موسی بود و با تورات به خوبی آشنایی داشت و در شمار مؤمنان بود، ولی غرور ثروت، او را به آغوش کفر کشاند و به ستمگری واداشت. قارون آن قدر طلا و نقره و اموال گران بها و قیمتی داشت که صندوق آنها را گروهی از مردان نیرومند به زحمت جابه جا می کردند. همین موضوع سبب شده بود که حالت غرور همراه با خوشحالی به او دست دهد؛ به گونه ای که او از شدّت شادی در پوست خود نمی گنجید.(۲) قرآن به نقل از قوم او می فرماید:

۱- ۱.قرآن شریف، داستان قارون را در سوره مبارک قصص آیه ۷۶ تا ۸۲ بیان فرموده است.

۲- ۲.تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۱۵۲ _ ۱۵۴.

إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحينَ. (قصص: ۷۶)

قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا، شادی کنندگان را دوست نمی دارد.

همچنین یکی دیگر از انـدرزهای قومش این بود که: در زمین فسـاد مجوی که خـدا فسـادگران را دوست نمی دارد. (قصـص: ۷۷)

بسیاری از سرمایه داران بی ایمان گاه بر اثر جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جویی و خودنمایی، زمینه های فساد و تباهی را فراهم می آورنـد؛ زیرا بـا اعمـال ناشـایست خود، جامعه را به محرومیّت و فقر می کشاننـد، همه چیز را در انحصار خود می گیرند و مردم را برده و بنده خود می دانند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ. (قصص: ۷۹)

پس قارون با زیور و زینت و تجمّل بسیار بر قومش نمایان شـد. کسانی که خواسـتار زنـدگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده است، به ما نیز داده می شد. واقعاً او بهره و نصیب بزرگی از ثروت دارد.

به طور معمول، ثروتمنـدان مغرور، گرفتار نوعی جنون می شونـد که با به نمایش گذاشـتن ثروتشان لـذّت می برنـد و از اینکه زمینه های تحقیر دیگران را فراهم سازند، احساس آرامش خاطر می کنند.

آری، در جامعه ای که روابط اقتصادی سالم نباشد، گروهی اندک به دلیل داشتن ثروت فراوان به چنین اعمالی دست می زنند و گروهی بسـیار برای سیر کردن شکم خود، به انواع زشتی ها تن درمی دهند. همچنین شکاف طبقاتی و فاصله فقیر و غنی هر روز افزایش می یابـد. قارون صـفتان برای برآورده کردن غریزه اشـرافی گری خود به انواع عیاشـی ها و ثروت انـدوزی ها می پردازنـد، ولی در مقابـل، طبقه زیرین اجتمـاع و اکثریت تهی دست به خاطر تنگ دستی، به مرگ تـدریجی دچار می شونـد و زندگی فلاکت بار و دردآوری را

تحمّل می کنند. گاهی نیز تنگ دستی سبب خودکشی، جنون و فساد و تبه کاری آنان می شود.

بر این اساس، اشرافی گری اقتصادی یکی از عوامل و انگیزه های به استضعاف کشیده شدن مستضعفان است؛ زیرا برای فراهم آوردن ابزار و وسایل اشرافی گری، همواره حقوق مستضعفان پای مال می گردد.

ب) زراندوزی و حرص به دنیا

ب) زراندوزی و حرص به دنیا

یکی از جنبه های استضعاف که فرعونیان، بنی اسرائیل را به آن دچار ساخته بودند، استضعاف اقتصادی بود؛ چون بنی اسرائیل در جامعه ای می زیستند که تمام امکانات مالی از آن مستکبران فرعونی بود و آنان در برابر کار و تلاش خود حقوق ناچیزی می گرفتند تا زنده بمانند. از آیات قرآن چنین برمی آید که فرعونیان، خود را مالک آنان می دانستند و حتّی زنانشان نیز به عنوان خدمت گذار و کلفت در کاخ های فرعونیان به کار و خدمت مشغول بودند. در قرآن از قول طاغوت مصر چنین می خوانیم:

وَ نادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی أَ فَلا تُبْصِرُونَ. (زخرف: ۵۱)

فرعون در میان قوم خویش ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حاکمیّت سرزمین مصر از آن من نیست؟ و این نهرهای جاری زیر فرمان من قرار ندارد؟ و از کاخ و کشتزارهای من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟

به گفته برخی مفسّران، معنای عبارت «اَلَیسَ لی مُلکُ مِصرَ» این است که من بر سرزمین مصر سیطره دارم و به هر شکلی که بخواهم، در آن تصرّف می کنم و ازاین رو، دارای مال فراوان و ثروت زیادی هستم.(۱)

با آنکه فرعون و کارگزارانش از ثروت فراوانی برخوردار بودند، ولی همچنان به سبب

۱- ۱.مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۰.

حرص شدید به زخارف دنیا و جنون زراندوزی، به استضعاف اقتصادی بنی اسرائیل ادامه می دادند. آنان، خود را مالك و بنی اسرائیل را برده و بنده خویش می پنداشتند. ازاین رو، بهره کشی و استضعاف آنان را حقّ مسلّم شان می دانستند و همواره به این عمل غیر انسانی ادامه می دادند. قرآن در این باره می فرماید:

وَ أَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها... . (اعراف: ۱۳۷)

مشرق ها و مغرب های زمین را که در آن برکت قرار داده بودیم به آن قوم به استضعاف کشیده شده واگذار کردیم...

عبارت «کانوا یستضعفون» بر پیوستگی استضعاف بنی اسرائیل از سوی فرعونیان دلالت دارد.

همچنین تعبیر «ارث » به سبب آن است که این واژه در لغت به معنای مالی است که بدون تجارت و مانند آن به دیگری برسد(۱) و چون بنی اسرائیل از جهت اقتصادی در سرزمین مصر و در دوران حاکمیّت فراعنه با شدّت هرچه تمام تر به استضعاف کشیده شده بودند، خداوند برای جبران این شکست، آنان را وارث سرزمین و اموال فرعونیان قرار داد و ستمگرانی را که به دلیل عیّاشی و جنون زراندوزی، به ثروت های کلان دست یافته بودند، مجازات کرد.

براین اساس، زراندوزی و حرص نسبت به مال دنیا از جمله انگیزه های به استضعاف کشیدن مستضعفان به شمار می رود.

۴. تقلید کورکورانه

۴. تقلید کورکورانه

یکی از مصداق های تقلید، تسلیم بی قید و شرط در برابر آداب و رسوم و باورهای خرافی نیاکان و پیروی از راه و روش نادرست آنان است که نشان تقلید «جاهل» از

۱- قاموس قرآن، ماده ورث.

«جاهل»(۱) است. این امر، مورد نکوهش قرآن مجید و عقل سلیم است، چنان که قرآن درباره این گونه تقلیدهای کورکورانه می فرماید:

وَ إِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئًا وَ لا یَهْتَدُونَ. (مائده:۱۰۴)

هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش بیایید، می گویند: آنچه را از پدران خود یافته ایم، ما را بس است. آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟(۲)

پیروی از دیگران اگر به این شکل باشد که انسان عقل و اندیشه خود را به کار نگیرد، سبب عقب ماندگی و رشد نایافتگی خواهد شد؛ زیرا در این صورت، قوای فکری از کار باز می ایستد و زمینه رشد و پیشرفت از آنها گرفته می شود و تعقل و تفکّر که ابزار شناخت حقایق است، تحت تأثیر نادانی و تقلید کورکورانه قرار گرفته و از دست یابی به مقصود باز می مانند.

تقلید کورکورانه و بسته شدن راه شناخت، ممکن است به خاطر پیروی بی چون و چرا از نیاکان، بیگانگان، بزرگان و حاکمان ستمگر باشد.

قرآن در این زمینه از قول تقلید کنندگان گمراه شده می فرماید:

وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبیلاَ. (احزاب: ۶۷)

پروردگارا! ما از رؤسا و بزرگان خویش اطاعت کردیم و ما را از راه به در برده و گمراه ساختند.

این پیروان سرافکنده هنگامی که در هنگامه عذاب الهی قرار می گیرند، به اشتباه های گذشته خویش و تقلیدهای نابه جایشان پی می برند و در پیشگاه پروردگار، با مستکبران و

---

۱ - ۱.تقلید به چهار صورت تصور می گردد: تقلید جاهل از عالم؛ تقلید عالم از جاهل؛ تقلید عالم از عالم؛ تقلید جاهل از جاهل. از این فروض چهارگانه تنها فرض نخست، درست است.

۲ - ۲.در آیات و سوره های زیادی تقلید کورکورانه سرزنش و ملامت شده و عملی جاهلانه شمرده شده است. از جمله: یونس، ۲۱؛ زخرف، ۲۳؛ بقره، ۱۷۰ و شعرا، ۷۴.

سردمداران زر و زور و تزویر به کشمکش و مجادله می پردازند. قرآن شریف این گفت وگوی بی حاصل آنان را چنین نقل می کند:

و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند، می دیدی. برخی از آنان با برخی دیگر به جدل و گفت وگو می پردازند. کسانی که زیردست (مستضعف) بوده اند، به کسانی که برتری داشتند (مستکبران) می گویند: اگر شما نبودید، به یقین ما مؤمن بودیم. (سبأ: ۳۱)

مستکبران در برابر ایشان چنین پاسخ می دهند:

مگر ما بودیم که شما را از هدایت بازداشتیم؛ نه، بلکه شما خودتان گناه کار و مجرم بودید. (سبأ: ۳۲)

سپس مستضعفان به ایشان می گویند:

بلکه نیرنگ شب و روز شما بود که در آن هنگام، ما را وادار می کردید تا به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. (سبأ: ۳۳)

در این آیه، دو نکته برجسته وجود دارد: نخست اینکه تقلید کورکورانه را به شدت نکوهش می کند و کسانی را که بدون اندیشه و تأمّل از دیگران پیروی می کنند، افرادی ناتوان (ضعفا) می داند.

دیگر آنکه سرنوشت ضعیفان مقلّد و پیشوایانشان به یکدیگر پیوند خورده است. کسانی که در دنیا برای تحکیم موقعیّت زورمندان و مستکبران شب و روز کوشیده اند، در شرایط سخت از آنان یاری می جویند، ولی از حمایت ایشان خبری نیست.

بر این اساس، کسانی که با تقلید کورکورانه، زمینه های استکبار را فراهم ساخته اند، افزون بر اینکه خود سبب به استضعاف کشیده شدن گروهی از نیک اندیشان و آزادگان شده اند، خویشتن را نیز در دام مستکبران گرفتار می سازند. تقلیدهای کورکورانه و دنباله روی های بدون اندیشه، سرنوشت آن دو گروه را به گونه ای به یکدیگر پیوند زده است که مستضعفان مقلّد، تنها هنگامی که با ناتوانی و زبونی آنان در آخرت روبه رو می شوند، به اشتباه خویش در گزینش پیشوایان ستمگر پی می برند.

فصل هفتم: ابزارها و شیوه های مستکبران

اشاره

فصل هفتم: ابزارها و شیوه های مستکبران

گفتیم که رویارویی و درگیری مستضعفان با مستکبران از آغاز آفرینش بشر بوده و در قالب حقّ و باطل و نور و ظلمت ادامه یافته است. این دو همواره در برابر یکدیگر جبهه گیری داشته و دارند. گرچه روش ها و ابزارها و پیشاهنگ هایشان در گستره زمان ها دگرگون می شود، ولی حقیقت و ماهیّت رفتارهای آنان تفاوتی نمی کند.

گروندگان به این دو روش، از سپیده دم تاریخ تاکنون درگیر نبردی بی امان با یکدیگر بوده اند و در این ستیز مداوم، گاه این و گاه آن، بر دیگری چیرگی یافته است.

قرآن در تبیین ویژگی تقابل میان این دو روش و پیکار دایمی آنها می فرماید:

کسانی که ایمان آورده اند، در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کفر پیشه ساختند، در راه طاغوت می جنگند. (نساء: ۷۶)

خودبرتربینی و استکبار، بیماری های روحی هستند که پی آمدهای شومی در جامعه دارند. قرآن کریم با به کار گرفتن این دو واژه، در بررسی رژیم سیاسی فاسد و طاغوتی، به گونه ای معجزه آسا، کاربردهای عملی آن دو را تحلیل می کند. خداوند، برای تحلیل و ریشه یابی این صفت در مستکبران، آن را در وجود ابلیس جست وجو می کند. شیطان در آغاز آفرینش خود، در برابر فرمان خدا تسلیم بود، ولی پس از آفرینش انسان و دستور الهی برای سجده کردن بر او، در مقابل خواست خدا ایستاد و سرپیچی از فرامین الهی را آغاز کرد؛ زیرا او در وجود خود، چیزی را یافته بود که به پندار خودش، دیگران از آن بی بهره بوده اند. جنس برتر و عنصر بالاتر را ملاک خودبزرگ بینی قرار داد و با این دیدگاه، سر از فرمان الهی برتافت. در قرآن کریم، نمود ذهنی، روانی، اجتماعی و تاریخی ابلیس، «شیطان» نامیده می شود.

ص: ۱۰۵

نمود ذهنی و روانی شیطان در وجود آدمی، به شکل آن دسته از وسوسه های درونی که فرد را از رشد و حرکت به سوی خدا باز می دارد، تحقّق می یابد و نمود تاریخی ـ اجتماعی آن در قالب قدرت های دنیایی فاسد که حرکت تکاملی توده ها را به سوی خدا کند یا متوقّف می سازد، پدیدار می شود. فرعون، ملأ، مترفین و... از شیطان های اجتماع های بشری و تاریخ انسانی اند که با خودبرتربینی و با بهره گیری از ابزارهایی چون: استهزا، تکذیب، تهمت، استخفاف دیگران و کشتار به مبارزه با مصلحان و توده های فرودست جامعه پرداخته و با به کاربستن شیوه های گوناگون، آنان را به استضعاف کشیده اند.

سردمداران و به طور کلی، رژیم های سیاسی استکباری درپی بستن راه حق و به انزوا کشاندن انسان های راستین و استضعاف توده های مستضعف هستند. آنان با امکانات گوناگونی که در دست دارند، گوش ها را از شنیدن، چشم ها را از دیدن و عقل ها را از اندیشیدن ناتوان می کنند. آنان با ایجاد گروه ها و ملیّت های گوناگون و نفوذ در میان آنها، قدرت ابتکار عمل را از دستشان خارج می سازند و آنها را به پذیرش خواسته های خود ناگزیر می کنند. همچنین برای تحکیم حاکمیت و سیطره کامل بر آنان، تمام ابزارها و امکانات را به کار می بندند واز شیوه های گوناگون بهره می گیرند که در زیر به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. وسوسه

۱. وسوسه

به گفته راغب اصفهانی، وسوسه در اصل، صدای آهسته ای است که از برخورد زینت آلات برمی خیزد. سپس به هر صدای آهسته گفته شده است و پس از آن، به افکار نادرستی که همانند صدای آهسته در دل و جان انسان پیدا می شود، گفته اند.

خداوند به آدم و حوّا فرمان داد که در بهشت سکونت گزینند و آنان را موظّف ساخت تا از نزدیک شدن به درختی که آنجا بود، خودداری کنند، ولی شیطان آنها را وسوسه کرد و با وعده های دروغین سبب لغزش آنان شد. قرآن در این باره می فرماید:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدينَ.

وَ قاسَمَهُما إِنّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحینَ. (اعراف: ۲۰ و ۲۱)

پس شـیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت هایشان برایشان پوشیده مانده بود، نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت باز نداشت؛ جز آنکه مبادا دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید!

در آیه دیگر نیز می خوانیم:

فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یَبْلی. (طه: ۱۲۰)

پس شیطان، او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زوال ناپذیر است، راه بنمایم؟

آری، شیطان با وسوسه، لباس اطاعت و بندگی را از تن آنان در آورد و در این راه، از سوگند و نوید بهره جست و سرانجام، آدم و حوا را به ضعف و زبونی کشانید و از جایگاه والایشان به زیر آورد.

برای پیش گیری از وسوسه شیطان که برای نخستین پیامبر خدا رخ داد، خداوند متعال در قرآن کریم در این باره هشدار می دهد و از پیامبر اسلام می خواهد از شرّ وسوسه گری های شیطان به خدا پناه برد:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ. مَلِکِ النّاسِ. إِلهِ النّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ. الَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النّاسِ. مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ. (ناس: ۱ _ ۶)

بگو پناه می برم به پروردگار مردم. پادشاه و معبود مردم، از شرّ وسوسه گر نهانی؛ آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جنّ باشد و چه از انسان.

بر این اساس، وسوسه یکی از ابزارهای مستکبران است. آنان برنامه های خود را با پنهان کاری در هم می آمیزند و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند تا شخص باور کند که راه و روش آنها راه درست بوده و از درون جانشان جوشیده است تا این امر سبب گمراهی آنان شود. مستکبرانِ انسانی نیز به پیروی از شیطان، از این وسیله بهره می جویند تا دیگران

را به استضعاف کشانند و خوار و زبونشان سازند.

۲. خوار شمردن مصلحان

۲. خوار شمردن مصلحان

مستکبران همه چیز را در قدرت نظامی خلاصه می کنند و آن گونه که خود بدان خو کرده اند، معیار قدرت را در جلوه های ظاهری آن می پندارند. چون چنین نگرشی در ژرفای جان آنان رسوخ کرده است، نمود آشکار آن در قدرت نمایی و نشان دادن توانایی های فراوان خود بروز می کند. آنان افزون بر اینکه تمام کوشش خود را در نیرومند جلوه دادن خود به کار می گیرند، همواره درصدد ناچیز نمایاندن مخالفان خود هستند. قرآن، پاسخ آنان را در برابر دعوت نوح علیه السلامچنین بیان می دارد:

فَقالَ الْمَلأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّ بَشَرًا مِثْلَنا وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذینَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ وَ ما نَری لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ. (هود: ۲۷)

پس سران قومش که کفر پیشه بودند گفتند: ما تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم و جز جماعتی از فرومایگان ما ــ آن هم نسنجیده ــ نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما بر ما امتیازی ندارید.

واژه «اراذل» جمع «ارْذل» و «رَذْل» است که به معنای موجود پست و فرومایه از هرچیز آمده است؛ خواه انسان باشد یا چیز دیگر. بدون تردید، گروندگان به نوح علیه السلام نه اراذل و نه فرومایه و پست بودند، بلکه به دلیل اینکه پیامبران، پیش از هر چیز به پشتیبانی از مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که به ندای آنان پاسخ مثبت می دادند، همان گروه محروم و فقیر بودند که در نظر مستکبران، افرادی پست به شمار می آمدند.(۱)

همان گونه که وقتی موسی علیه السلام مأمور شد تا بنی اسرائیل را از مصر کوچ دهد، فرعون، دست نشاندگان خود را به اطراف گسیل داشت تا با تبلیغات گسترده، پیروان موسی

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۷۱.

را کم اهمیّت و گروه انـدکی معرفی کننـد که به زودی نابود خواهنـد گشت: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلیلُونَ؛ همانا اینان (موسـی و یارانش) گروهی اندک هستند». (شعراء: ۵۴)

بنـابراین، یکی از ترفنـدهای اسـتکبار آن است که با بزرگ نمایی خود و بی اهمیّت جلوه دادن مخالفان، آنان را از کوشـش و خیزش بازداشته و زمین گیر کند و به استضعاف کشاند.

۳. استهزا و تمسخر

۳. استهزا و تمسخر

نخستین واکنش مسـتکبران در برابر همه پیـامبران الهی، اسـتهزا و مسـخره کردن ایشان بوده است. هنگامی که یکی از پیامبران خـدا، رسـالت خـویش را آشـکار می کرد، بی درنـگ، بـا ریشــخند مســتکبران روبـه رو می شـد. آنـان برای شکسـتن ابهت فرسـتادگان الهی و پراکنده ساختن افراد حقّ جو از پیرامون ایشان، به چنین رفتارهایی دست می یازیدند. تحلیل روان شـناختی این کردار ناشـایست آن است که آنـان برای جبران نـاتوانی هایی که در برابر منطق نیرومنـد پیامبران احساس می کردنـد و نیز برای سرپوش نهادن بر وجدان خفته خود، به این واکنش انفعالی پناه می بردند.

یکی دیگر از عواملی که سـبب می شـد آنان به چنین رفتارهایی دست بزننـد، این بود که بسـیاری از پیامبران زنـدگانی بسـیار ساده ای داشـتند. آنها که شخصـیّت را در زندگانی مجلّل و داشـتن مال فراوان می پنداشتند، در شگفت می شدند که آیا یک انسان تهی دست می تواند راهنمای گروه های ثروتمند و خوش گذران گردد؟

در این باره، در قرآن کریم چنین می خوانیم:

وَ ما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ. (حجر: ۱۱)

پیامبری برایشان نیامد، مگر آنکه او را به مسخره می گرفتند.(۱)

همچنین قرآن درباره رویارویی موسی علیه السلام با مستکبران و واکنش نابه جای آنها

۱- در آیه ای دیگر به جای واژه «رسول»، «نبیّ» آمده است و آیه به همین ترتیب تکرار شده است. زخرف: ۷

می فرمایـد: «فَلَمّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا إِذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ؛ پس چون موسـی، آیات ما را برای آنان آورد، ناگهان ایشان خنده سر دادند». (زخرف: ۴۷)

بایـد دانست اسـتهزا و خنده آنان برای آن بود تا در نظر توده ها این گونه وانمود کنند که سـخنان و رفتار پیامبران به اندازه ای دور از منطق است که پاسخی جز خنده ندارد. این نخستین واکنش طاغوت ها و مسـتکبران جاهل در مقابل رهبران آسمانی و بیدارگران و یاوران مستضعفان است. جدّی نگرفتن دعوت و برهان های آنان و دادن پاسخ های مسخره آمیز، برای این بود که به دیگران بفهمانند دعوت آنها شایسته بررسی و پاسخ گویی نیست و ارزش برخورد جدّی را ندارد.(۱)

در واقع، این گونه رفتارهـا، نیرنگی بود تـا پیشوایـانِ دادگستر را به انزوا کشانـد، تا بـدین وسـیله، موانع به استضـعاف کشـیدن مستضعفان را از پیش رو بردارند و به استکبارورزی خویش ادامه دهند.

۴. تهمت و افترا

۴. تهمت و افترا

گروه هـای اسـتکبار پیشه برای دست یابی به اهـداف شوم خود به دسـتاویزهای گوناگونی چنگ می زننـد. ترور شخصـیّت ها یکی از این سازوکارهـاست. بـا این عمل، تا انـدازه ای زمینه عملکردهای دیگر فراهم می گردد؛ زیرا کسانی که در میان توده هـا نفـوذ دارنـد، به سـبب ترور شخصـیتشان، پایگـاه مردمی خـویش را از دست می دهنـد و موقعیّت منـاسبی هم نمی یابنـد تا واقعیّت هـا را روشن کننـد و پرده از روی پنهـان کـاری هـای نیرنگ بازان بردارنـد. در نتیجه، اوضاع برابر خواست بـدخواهان پیش می رود و گاه با چنین ترفندهایی، مسیر تاریخ ملّتی دگرگون می شود و خسارت های جبران ناپذیری به بار می آید.

تهمت و افترا از جمله مصداق های ترور شخصیّت شمرده می شود که مستکبران بدین وسیله به پیامبران الهی حمله می کردند تا آنان جایگاه خود را در میان مردم از دست

۱- ۲.تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۷۹.

بدهند و میدان برای تاخت و تاز مستکبران خالی بماند.

قرآن در این زمینه از قول فرعون می فرماید:

قالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ. (شعراء: ۲۷)

فرعون گفت: به راستی، این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است؟

نیز درباره خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله از زبان مشرکان می فرماید:

وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ. (حجر: ۶)

و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه ای.

در قرآن، واژه مجنون درباره پیامبران، از قول مخالفانشان نزدیک به ده بار تکرار شده و گاهی با واژه ساحر، معلّم و شاعر نیز ترکیب گردیده است. از بعضی آیات بر می آید که این اتّهام به همه پیامبران نسبت داده شده است: «کَذلِکَ ما أَتَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ بدین سان، بر کسانی که پیش از آنها بودند، هیچ پیامبری نیامد جز اینکه گفتند ساحر یا دیوانه است». (ذاریات: ۵۲)

و در آیه ای دیگر می خوانیم: «وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ؛ و می گفتند: آیا ما به خاطر دیوانه، دست از خدایانمان برداریم؟!» (صافّات: ۳۶)

چون سخن پیامبران، به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به گونه ای در دل ها نفوذ می کرد و عواطف انسان ها را برمی انگیخت، به آنان شاعر خطاب می کردند و به دلیل اینکه رنگ محیط را به خود نمی گرفتند و در برابر باورهای خرافی انبوه متعصّبان و مستکبران لجوج می ایستادند؛ (کاری که از نظر گمراهان و کوته بینان نوعی خودکشی جنون آمیز است)، به آن بزرگواران، مجنون می گفتند.(۱)

تهمت و افترا یکی از واکنش های عجولانه مستکبران در برابر رسالت انبیای الهی

ص: ۱۱۱

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۶؛ گاهی پیامبران خدا را «سفیه» خطاب می کردند: «قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَراکَ فی سَفاهَةٍ ؛ سران قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت، ما تو را در سفاهت می بینیم». اعراف: ۶۶

است تا بـدین وسـیله در کارهای اصـلاح طلبانه آنان اخلال ایجاد کننـد و مدت زمانی دیگر به بهره کشـی و حکمرانی ناروا و استضعاف توده ها تداوم ببخشند.

۵. برانگیختن احساسات

۵. برانگیختن احساسات

ستمگران، هنگامی که خود را در کانون خطر، گرفتار دیـده و اسـتدلال های مخالفان را منطقی می دیدنـد، و درمی یافتنـد که توانـایی رویـارویی و گفت وگو بـا آنـان را ندارنـد. به ناچـار موضوع های احساس برانگیز را پیش می کشـیدند و با طرح این گونه مسائل می کوشیدند تا موج ایجاد شده را به گونه ای مهار سازند.

در تاریخ، سردمداران استکبار، هنگام جدّی شدن کانون های خطر، از این موضوع بهره ها گرفته و با تحریک احساسات مردم به سود خود، بقای خویش را تحکیم بخشـیده انـد. دامن زدن به امور احساسـیماننـد «میهن دوستی» کاملاً حساب شده است؛ زیرا مردم، سـرزمین خود را هماننـد جان شـیرین دوست می دارند. ازاین رو، فرعون به اطرافیان خود فرمان داد تا چنین وانمود کننـد که موسـی و هـارون قصـد دارنـد آنان را از سـرزمینشان بیرون کننـد: «قالُوا إِنْ هـذانِ لَساحِرانِ یُریـدانِ أَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ؛ آنان گفتند: این دو تن از ساحران هستند و می خواهند شما را از سرزمینتان بیرون کنند». (طه: ۶۳)

در جنگ صفین نیز این سیاست به کار گرفته شد. هنگامی که اردوگاه معاویه شکست قطعی خود را احساس کرد، برای ایجاد تفرقه و جنگ داخلی در میان سپاهیان علی علیه السـلام دسـتور داد سربازانش، قرآن ها را برفراز نیزه کردند و فریاد برآوردند که این قرآن میان ما و شما داور باشد.

این نیرنـگ به زودی کارگر افتاد و بسـیاری با دیـدن این صـحنه احساس برانگیز، به بهانه اینکه ادامه جنگ با معاویه، پیکار با قرآن است، از جنگ دست کشـیدند و علی علیه السـلام را نیز به پذیرش آتش بس مجبور ساختند. آن حضـرت و یاران ژرف اندیش و با ایمانش کوشـش فراوانی کردند تا این گروه نادان را از خواب غفلت بیدار کنند و از شـیطنت معاویه و همفکرانش آگاه سازند، ولی تلاش آنها نتیجه ای نبخشید و آشوب سراسر لشکر را فراگرفت.

ص: ۱۱۲

از این رو، حضرت برخلاف خواست قلبی اش، دستور عقب نشینی و آتش بس را صادر کرد و حکمیّت را پذیرفت.(۱)

بنابراین، انگیزش احساسات و موج سواری در مواقع حسّاس از شیوه های کارآمد مستکبران است که با کاربرد این گونه ابزارها، خود را از کانون های خطر دور می سازند.

۶. اختلاف افکنی

۶. اختلاف افکنی

یکی از کارآمدترین ابزارهای قدرتمندان فاسد در طول تاریخ، ایجاد اختلاف میان گروه های مردمی و بهره برداری از این موضوع بوده است. گروه گروه شدن مرم، درصد آسیب پذیری آنها را به شدّت افزایش می دهد؛ زیرا کشمکش های گروهی، آنان را از پرداختن به امور بسیار مهم جامعه باز می دارد. افزون بر آن، درگیری هایی از این دست، زمینه وابستگی های بیشتر به قدرت های تبه کار را فراهم می سازد؛ زیرا هر گروهی برای برتری و غلبه بر رقیبش، می کوشد خود را به سردمداران تباهی نزدیک تر سازد. بدین ترتیب، هر گروهی برای برتری جویی بیشتر، در وابستگی به استعمارگران، گوی سبقت از همگنان می رباید.

امروزه مرزهای جغرافیایی، کشورهای اسلامی را از یکدیگر جدا کرده و زمینه اختلاف های شدیدی را میان آنان فراهم آورده است. این امر از یک سو، سبب دوری و فاصله گرفتن آنان از یکدیگر شده و از سوی دیگر، سبب افتادن آنها به دامن استکبار جهانی و افزایش

وابستگی های روزافزون آنان گشته است.

بیشتر گرفتاری هایی که ملّت های ضعیف با آن دست به گریبانند، دستاورد اختلاف افکنی ها و توطئه ها و مرزبندی هایی است که استکبار ایجاد کرده و در گسترش آن کوشیده است تا از این رهگذر، ثروت های سرشار کشورهای مستضعف را هر چه بیشتر و

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۲ ه . ق، ج ۳، ص ۳۱۶.

آسان تر به یغما ببرد.

همچنین استعمارگران کوشیده اند با افزودن بر توان مندی های نظامی، سیاسی و اقتصادی خود، ملّت های عقب نگه داشته شده را بیش از پیش به استضعاف بکشانند. قرآن در این باره می فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي ٱلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ. (قصص: ۴)

فرعون در زمین گردن فرازی کرد و مردم را به گروه هایی تقسیم کرد و گروهی را به استضعاف کشید.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان «شِیَعاً» را «فِرَقاً» معنا کرده است. بنابراین، معنای آیه این می شود که: فرعون، اهل مصر را گروه گروه و فرقه فرقه کرده بود.(۱)

گرچه این آیه بر استضعاف بنی اسرائیل از سوی فرعون دلالت دارد، ولی با افزودن آیه «فَاستَخَفَّ قَومَهُ»(۲) این مطلب برمی آید که: فرعون همه گروه های ساکن در آن سرزمین را به استضعاف کشیده بود، ولی شیوه استضعاف هریک با دیگری متفاوت بود.

به این ترتیب، دیکتاتور مصر، مردم را به گروه های کوچک تقسیم کرده بود و با ایجاد تفرقه میان سبطیان و قبطیان،(۳) آنان را به استضعاف می کشاند. باری، شیوه «تفرقه انداز و حکومت کن»، ابزاری کارآمد است که همه مستکبران در همه زمان ها به کار می گیرند.

۱- ۱.مجمع البیان، ذیل آیه.

۲- «پس قوم خود را سبک مغز یافت و آنان را فریفت». (زخرف: ۵۴)

۳- سبطیان، مهاجران بنی اسرائیل بودند که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال فراعنه گرفتار بودند. قبطیان نیز بومیان سرزمین مصر بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیارشان بود. برگرفته از: تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۱

۷. فال ناخوشایند زدن

۷. فال ناخوشایند زدن

به طور طبیعی، در جوامع عقب مانده و دور از دانش و بینش، انواع خرافه ها رواج دارد؛ زیرا نبود دانش، مردم این جوامع را از پی بردن به علّت های حقیقی رویـدادهای اجتماعی و طبیعی باز می دارد. در میان مصـریان، این اعتقاد خرافی و پوسیده شایع بود که برخی خوش قدم و برخی بدقدم هستند.

در سالیانی که موسی علیه السلام در برابر استکبار فرعونی سرگرم مبارزه بود، خشک سالی های پی در پی پدید آمد و مردم دچار قحطی شدید شدند. فرعون که خود، عنصـر اصلی هر نوع فساد و تباهی در جامعه مصر بود، با زیرکی و بی شرمی تمام، نیامدن باران و خشک سالی را به موسی نسبت داد و به مردم چنین وانمود کرد که از زمانی که موسی وارد سرزمین شما شده و سخنان زشت و ناسزا درباره بت ها و خدایان و مقدّسات شما بر زبان می راند، این گونه بلاهای آسمانی دامن گیرتان شده و این از شومی و بدشگونی او است. قرآن، این اندیشه خرافی را ناشایست می داند و می فرماید:

فَإذا جاءَتهُمُ الحَسَـنهُ قالُوا لَنا هـذِهِ وَ اِن تُصِبهُم سَیِّئَه یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَن مَعَهُ اَلا اِنّما طائِرُهُم عِنـدَاللّهِ وَلکنَّ اَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ. (اعراف: ۱۳۱)

پس هنگامی که نیکی و نعمت به آنان روی می آورد، می گفتند: این به سبب شایستگی خود ماست و چون گزندی به آنان می رسید، به موسی و همراهانش شگون بد می زدند. بدانید که سرچشمه بدشگونی آنان نزد خداست (که آنان را به زشتی کردارشان مجازات می کند) ولی بیشترشان نمی دانند.

آنـان به برخی پیـامبران دیگر نیز چنین امور موهومی را نسبت می دادنـد: «قالُوا إِنّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ؛ به رسولان(۱) گفتند ما شما را بدشگون گرفته ایم.» (یس:۱۸)

ص: ۱۱۵

۱- «در اینکه این رسولان چه کسانی بودند، در میان مفسران گفت وگو است. جمعی گفته اند: نام دو نفر از آنها «شـمعون» و «یوحنا» و نام سومی «پولس» بود و بعضی نام های دیگر برای آنان ذکر کرده اند». تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۴۱

به حضرت صالح علیه السلام و یارانش نیز نارواها بر زبان راندند: «قالُوا اطَّیَّرنا بِکَ وَ بِمَن مَّعَکَ؛ گفتند: ما به تو و به هرکس که همراه توست، شگون بد زده ایم». (نمل: ۴۷)

باید دانست ممکن است همزمان با آمدن این فرستادگان الهی، برخی از مشکلات اجتماعی، آن هم بر اثر انجام دادن گناهان یا به عنوان هشدار خدای سبحان پدید آمده باشد، چنان که بعضی از مفسّران یاد آور شده اند که مدّتی نزول باران قطع شد،(۱) ولی آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه این رویدادها را به دعوت پیامبران پیوند دادند.

این یک قانون کلّی و سنّت تغییرناپذیر الهی درباره همه پیامبران الهی بوده است که وقتی آنان با سرسختی ها و مخالفت ها رو به رو می شدند، خداوند برای عبرت آموزی و بیدار ساختن مردمان سرکش و غفلت زده، آنها را گرفتار بلاها و ناراحتی ها(۲) می کرد تا در خود احساس نیاز کنند و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و از خواب سنگین برخیزند.(۳)

برای نمونه، خشک سالی برای مردم مصر بلای بزرگی به شمار می آمد؛ زیرا شغل بیشتر مردمان آنجا کشاورزی بود و خشک سالی همه مردم را زیر فشار قرار می داد، ولی به یقین، فرعونیان که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان و خسارت می دیدند.

بر این اساس، همه مستکبران تاریخ با برداشت منفی، از چنین موقعیّت ها و پیشامدهایی، جریان رویدادها را به میل خود تفسیر می کردند و با فال(۴) ناخوشایند زدن به پیامبران و

۱- ۲.تفسیر قرطبی، ذیل آیات ۱۳ و ۱۸ سوره یس.

۲- در این باره، قوم یونس در قرآن استثنا شده است. «فَلَولا کانَت قَریَه آمَنَت فَنَفَعَها اِیمانُها اِلّا قَوم یُونُس لَمّا آمَنوا کَشَفنا عنهم عذاب الخِزی؛ چرا هیچ یک از شهرهاوآبادی ها ایمان نیاوردند که مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس. به هنگامی که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم». یونس:۹۸

۳- ۴.چنان که قرآن می فرماید: «وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ؛ و در حقیقت، ما فرعونیان را به خشک سالی و کمبود محصولات دچار کردیم. باشد که عبرت گیرند». اعراف:۱۳۰

۴- ۵.درباره «تطیّر و فال بد زدن» نک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۱۷، ذیل آیه ۱۳۱ اعراف؛ ج ۱۵، ص ۴۹۱، ذیل آیه ۴۷ نمل؛ ج ۱۸، ص ۳۴۳، ذیل آیه ۱۸ و ۱۹ یس.

همراهان با ایمانشان، از غفلت مردم برای تداوم حاکمیّت مستکبرانه خویش و استضعاف مستضعفان بهره می گرفتند.

۸. دامن زدن به مسائل قومی و نژادی

۸. دامن زدن به مسائل قومی و نژادی

اگر عملکرد سردمداران از سوی توده های پایین جامعه پذیرفته شود، پی آمدهای نیك و بد آنان به ایشان نیز نسبت داده می شود و آنان نیز در نتیجه کارها سهیم و شریك می شوند.(۱)

علی علیه السلام می فرماید:

ای مردم! خشنودی و ناخشنودی (در عملی) موجب یگانگی پاداش و کیفر مردم می گردد؛ یعنی عاملان و کسانی که خشنود به آن عملند، در کیفر و پاداش شریکند). ناقه «ثمود» را یك نفر بیشتر پی نکرد، ولی عذاب و کیفر آن، همه قوم ثمود را فرا گرفت؛ زیرا همه به عمل او راضی بودند.(۲)

در این زمینه گفته اند: «النّاس عَلی دین ملوکِهِم؛ مردم در مسیر سران و رهبرانشان هستند». مردم مصر نیز از این اصل مستثنا نبودند ؛ زیرا خشنودی آنها از عملکردهای فرعونیان، خود دلیل این ادعا است:

ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَأِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْمًا عالینَ. (مؤمنون: ۴۵ و ۴۶)

ما موسی و برادرش، هارون را با آیات خود و دلیل روشن به سوی فرعون و

ص: ۱۱۷

۱- ۱.در این باره علّامه خویی، شارح نهج البلاغه، بحث مبسوط و روایات گوناگونی را ارائه کرده است؛ یعنی در تأیید این سخن که: «لَأنَّ الرّاضی بفعل قوم کالدّاخِل معهم فیه؛ یعنی کسی که به عمل گروهی از مردم راضی باشد، مانند کسی است که در آن عمل همراه ایشان بوده است». شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۳۸۶

۲- محمد جعفر امامی و محمّد رضا آشتیانی، ترجمه و شرح فشرده نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱، ج ۲، ص ۳۵۷.

هوادارانش فرستادیم، ولی آنها استکبار ورزیدند. اساساً آنان مردمی برتری جو بودند.

واژه «قوم» در عبارت «و کانوا قَوماً عالین»، شاید نشان این است که همه قبطیان چنین ذهنیّتی داشته اند و چنین دیدگاهی ویژه فرعون و هواداران او نبوده است.

همان گونه که آیه دیگر نشان می دهد همه بنی اسرائیل، اسیر دست همه مردم مصر بودند: «فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ؛ پس گفتند: آیا به دو بشر که مثل خودمان هستند و طایفه آنها بندگان ما هستند، ایمان بیاوریم؟» (مؤمنون: ۴۷)

این تعبیر به فرعون و هوادارانش اختصاص ندارد، بلکه کلی بوده و به این معناست که همه مصریان از مستکبران بودند یا دست کم آنان را تأیید می کردند و کارهای ناپسندشان را پذیرا بودند؛ زیرا بنی اسرائیل در میان مردم مصر به عنوان نژادی پست و زبون شناخته شده بودند. آنها مردمی بیگانه بودند و مصریان با خواری به آنان می نگریستند. همچنین فقیرترین و محروم ترین قشر اجتماع بودند و بیشترشان به کارهای سخت و دشوار روزگار می گذرانیدند و زنانشان به خدمت گذاری در خانه های اشراف می پرداختند. ازاین رو، این نژاد در دیدگاه مردم آن سامان، بسیار پست و زبون جلوه می کردند. فرعونیان از این موضوع سوء استفاده کردند و به مردم گفتند: چگونه اجازه می دهید که نژاد پست تا آنجا جسارت ورزند که به کارهای فرعون ایراد بگیرند؟ چگونه می توان باور کرد که خداوند از قومی که همواره بندگان و بردگان ما بوده اند، پیامبری برگزینند؟

براین اساس، فرعونیان با دامن زدن به مسائل قومی و نژادی و بهره برداری از این ابزار می خواستند حسّ خودخواهی و نژادپرستی مصریان را بر ضدّ موسی علیه السلام و قومش برانگیزند و با ایجاد چنین تحریکاتی، استکبارورزی خود و استضعاف مستضعفان را تداوم بخشند.

ص: ۱۱۸

۹. بهانه جویی های نابخردانه

اشاره

۹. بهانه جویی های نابخردانه

یکی از ابزارهای مستکبران، بهانه جویی های واهی و نابخردانه است. پیامبران الهی با ارائه نشانه ها و دلایل آشکار برای اثبات برحق بودن و درستی ادعاهای خود، لرزه بر اندام طغیانگران و سرکشان می انداختند و آنان را به واکنش های انفعالی وادار می ساختند؛ زیرا مستکبران توان رویارویی و پاسخ گویی در برابر دلایل روشن آنان را نداشتند.

ازاین رو، بهانه تراشی می کردند و موضوع های بی ربط و مسائل فرعی را پیش می کشیدند تا شانه از زیر بار مسئولیّت خالی کنند و دست آویزی برای خیره سری خود و گمراه کردن توده ها بیابند. چنان که قوم نوح پس از درماندن در برابر سخنان استدلالی او گفتند:

«انُؤمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الَارذلون؛ آیا به تو ایمان آوریم، در حالی که فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟» (شعراء: ۱۱۱)

روح اشرافی گری، برتری طبقاتی و استکباری آنچنان در جانشان ریشه دوانده بود که تهی دستان را «اراذل»؛ یعنی پست و زبون و ناچیز می شمردند و این را بهانه بی ایمانی خویش قرار می دادند. همچنین بهانه بی اساسی که فرعون به کاربرد تا از واقعیّت بگریزد و زیر بار حقّ نرود، این بود که گفت:

فَلَو لا اُلقِیَ عَلَیهِ اَسوِرَهُ مِن ذَهَب اَو جاءَ مَعَهُ الملائِکَهُ مُقتَرنین. (زخرف: ۵۳)

پس چرا بر او دست بندهایی زرّین آویخته نشده است یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند؟

فرعون در این آیه، دو بهانه برای حق گریزی خود عنوان کرده است:

الف) دست بند طلا نداشتن موسی

الف) دست بند طلا نداشتن موسی

آنان اعتقاد داشتند که سردمداران و پیشوایان باید با دست بند و گردن بند طلا خود را بیارایند. ازاین رو، موسی را زیر سؤال بردند که زینت آلات ندارد و به جای آن، لباس پشمینه چوپانی دربر کرده است.

ب) همراه نبودن فرشته با موسی

ب) همراه نبودن فرشته با موسی

ایـن خرده گیری، بهـانه معروفی اسـت کـه بسیاری از امّت هـای سـرکش و گمراه پیشـین نیز در برابر پیـامبران الهی مطرح می ساختند. گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه همراه نبودن فرشته را بهانه می کردند و رسالت پیامبر را نمی پذیرفتند.

نمونه دیگری از بهـانه تراشـی هـای نـابه جـا که در برابر پیـامبر اسـلام ابراز شـد آن است که کافران مسـتکبر پس از بعثت آن حضرت چنین گفتند:

لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظیمٍ. (زخرف: ۳۱)

چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو شهر (مکه و مدینه) فرود نیامده است؟

چون در دیدگاه آنان، معیار ارزش و بزرگی انسان ها، سـرمایه و مقام ظاهری و شـهرت بود، چنین می پنداشتند که ثروتمندان نزدیـک ترین مردم به خـدا هسـتند و آنگـاه که دیدنـد قرآن بر یتیم و تهی دستی به نام محمّـد صـلی الله علیه و آله نازل شـده است، برای فرار از حق پذیری چنین بهانه ای را تراشیدند.

پس بهانه تراشـی نابخردانه نیز از جمله ابزارهای مستکبران برای تداوم گمراهی مستضعفان است تا بدین وسیله، سیطره خود را بر توده ها حفظ کنند.

۱۰. تکذیب

۱۰. تکذیب

رویکردهـا و موضع گیری های درست در برابر بینش ها و گرایش های مختلف، به تفکّر و پژوهش نیازمنـد است. تاریـخ، این موضوع را به اثبـات می رسانـد که اگر فرد یـا گروهی از این ویژگی بی بهره باشـد، رویکردی نـاپخته و انفعالی در برابر چنین پدیـده هـایی خواهـد داشت و با گفتار و کردار نسـنجیده اش، خامی و سـبک مغزی و اسـتکبار درونی خود را آشکار خواهد ساخت.

کسانی که در برابر پیامبران الهی ایستاده و سخنان منطقی و معقول آنان را ناشنیده می گرفتند، چنین ویژگی هایی داشتند؛ زیرا پس از فراخوانـده شـدن به اموری که با منافع زودگذرشان، ناسازگار یا از فهم و درک ساده آنان بیرون بود، بی درنگ آن را ناممکن

پنداشته و دروغ می شمردند، چنان که قرآن می فرماید:

بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّا یَأْتِهِمْ تَأْویلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. (یونس: ۳۹)

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده بود. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه پیامبرانشان را تکذیب کردند.

بخش مهمّی از ستیزها ودشمنی ها با حق، از نادانی سرچشمه می گیرد، ولی بسیاری از این مخالفت ها و تکذیب ها مقدّمه سرکشی و برتری جویی بوده است. همچنان که درباره فرعون در قرآن می خوانیم: «فَکَذَّبَ وَ عَصی؛ دروغ شمرد و سرکشی کرد.» (نازعات:۲۱)

همچنین خدای سبحان خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید:

وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتابِ الْمُنیرِ. (فاطر: ۲۵)

اگر تو را تکذیب کنند، به راستی، کسانی که پیش از آنها بودند نیز تکذیب کردند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (ولی کوردلان ایمان نیاوردند).

با توجّه به معجزه های پیامبران و دلایل کافی آنان، تکذیب ها و مخالفت های دشمنان با آگاهی و همراه با استکبارورزی بوده است. در واقع، تکذیب، ابزاری در دست مستکبران به شمار می آمد تا با خلع سلاح پیامبران بتوانند حرکت های تباهی آفرین خود را تداوم بخشند.

بر این اساس، همگی آن بزرگواران را تکذیب کردند. در این امر، همه اقوام گمراه در همه زمان ها، به گونه ای شگفت آور همسان بودند.(۱)

۱- ۱.برای نمونه، چند مورد را یاد آور می شویم: الف) «وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ؛ اگر تو را تکذیب کنند، پیامبران پیش از تو را نیز تکذیب کردند». (فاطر: ۴) ب) «کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَیْکَهِ الْمُرْسَلینَ؛ اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند». (شعراء: ۱۷۶) ج) «وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ؛ و قوم نوح را آن گاه که پیامبران خدا را تکذیب کردند». (فرقان: ۳۷) د) «کَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلینَ؛ قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند». (شعراء: ۱۲۳) و) «وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ؛ و پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند». (انعام: ۳۴)

در برخی آیات قرآنی تکذیب های آنان همه آیات الهی را شامل شده است. برای مثال، در یک مورد می خوانیم: «کَذَّبُوا بِآیاتِنا کُلِّها؛ آنان همه آیات ما را تکذیب کردند.» (قمر: ۲۴) و در جای دیگر آمده است: «کَذَّبَت قَومُ نُوحِ المُرسَلین؛ قوم نوح همه پیامبران را تکذیب کردند.» (شعراء: ۱۰۵)

درباره اینکه چرا اقوام کژاندیش، تمامی پیامبران الهی را تکذیب می کردند، برخی مفسّران گفته اند: سبب این بوده است که دعوت همه پیامبران از نظر اصول، یگانه بوده و تکذیب هر کدام آنها، تکذیب همه آنان به شمار می آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که اساساً چنین اقوامی تمامی ادیان و مذاهب و همه پیامبران الهی را چه پیش از پیامبری و چه پس از آن تکذیب می کردند.(۱)

۱۱. تهدید

اشاره

۱۱. تهدید

تهدید، یکی دیگر از روش های مستکبران برای درهم کوبیدن مقاومت مستضعفان بوده است. در ادامه، شکل های گوناگون تهدید آورده می شود:

الف) تهدید به زندان

الف) تهدید به زندان

زورمندان بی منطق هنگام ناتوانی از رویارویی اصولی و احساس شکست در میدان گفت وگوی منطقی، به تهدید دست می یازند؛ زیرا خود را بدون سلاح احساس می کنند.

فرعون در ادامه دشمنی خویش، موسی را به زندان تهدید کرد: «قالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهًا غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ؛ گفت: اگر خدایی غیر از من برگزینی، تو را زندانی خواهم

۱- ۲.تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

ساخت.» (شعراء: ۲۹)

در واقع، فرعون می خواهد به موسی بگوید من با استدلال های منطقی و آیات و نشانه های روشنی که ارائه کردی، کاری ندارم و درستی آنها برایم اهمیتی ندارد. تنها همین را می فهمم که یک معبود بزرگ و ستودنی وجود دارد که من هستم و هرکس جز این بیندیشد و بیان کند، محکوم به حبس است.

برخی از مفسّران گفته اند «الف و لام» در «المسجونین» برای عهد بوده و اشاره به زندان ویژه ای است که هرکس در آن می افتاد، به ظاهر، راه بازگشتی برایش نبود.(۱)

ب) تهدید به قطع عضو

ب) تهدید به قطع عضو

تهدید تنها زندان نبود، بلکه به گونه های دیگری نیز انجام می شد. فرعون آن گاه که ایمان آوردن ساحران را دید، این گونه آنان را تهدید کرد:

فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فی جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنا أَشَدُّ عَذابًا وَ أَبْقی. (طه: ۷۱)

بی شک، دست ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم،(۲) تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است.

ج) تهدید به قتل

ج) تهدید به قتل

مرحله شدیدتر تهدید، تهدید به قتل است. در این باره، قرآن به موارد فراوانی اشاره کرده است. هنگامی که ابراهیم خدایان دروغین را نپذیرفت، این گونه مورد خطاب قرار گرفت:

قالَ أَراغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ. (مریم: ۴۶)

گفت: ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من نفرت داری؟ اگر از این کار

۱- ۱.المیزان، ج ۱۵، ص ۲۷۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۱۳.

۲- ۱.در سوره اعراف، آیه ۱۲۴ این تهدید فرعون تقریبا تکرار گردیده است.

خودداری نکنی، بی گمان، تو را سنگسار خواهم کرد.

آزر با تأکید فراوان، ابراهیم را به سنگسار شدن تهدید کرد و می دانیم که سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است.(۱)

چنان که شعیب ــ پیغمبر خدا ــ را به این شکل تهدید کردند:

«لولا رهطُکَ لَرَجَمناکَ؛ اگر به دلیل احترام به قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم.» (هود: ۹۱)

«رهط» در لغت به گروهی اندک ــ از سه تا چهل نفر ــ گفته می شود. در این آیه، اشاره به این است که قبیله تو نیز در نظر ما توانی ندارند؛ بلکه ملاحظه های دیگری است که ما را از این کار باز می دارد.(۲)

بنابراین، با تهدید حضرت شعیب، به طور غیر مستقیم، او را تحقیر نیز می کردند. درباره تهدید سه پیامبر دیگر،(۳) در قرآن چنین می خوانیم: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ؛ اگر دست بر ندارید، سنگسارتان می کنیم». (یس: ۱۸)

پس از اینکه ساحران به حق بودن موسی پی بردند و ایمان آوردند، فرعون به آنان گفت:

«لَأُصَلِّبَنَّكُم اجمعین؛ همه شما را به دار خواهم آویخت». (اعراف: ۱۲۴)

و یا درباره موسی گفت:

«ذَرُونی اَقتُلُ موسی؛ بگذارید موسی را بکشم». (غافر: ۲۶)

آری، مستکبران و ستمگران چون منطق درستی ندارند، همواره بر تهدید و فشار و خشونت تأکید می ورزند و با تکیه بر ابزار زور و تهدید، به زندانی کردن، قطع عضو و قتل

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۸۳ .

۲- ۲.همان ، ج ۹، ص ۲۱۳.

۳- این تعداد را قرآن چنین بیان کرده است: «هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، ولی آنها رسولان ما را تکذیب کردند. ازاین رو، برای تقویت آن دو، شخص سومی را فرستادیم». یس:۴

مخالفان دست می زنند.

۱۲. شکنجه و کشتار

۱۲. شکنجه و کشتار

مستکبران حقّ گریز برای رسیدن به هدف های شوم خود به هر کاری دست می زنند؛ آنان هر ابزاری را که سرانجام به حفظ و حاکمیّت جابرانه آنان بیانجامد، برای خویش مباح و مجاز می دانند و اگر ابزارهای به کار رفته تأثیری نداشته باشد، از روش های سخت گیرانه تری بهره می گیرند. شکنجه و کشتار بی رحمانه از این گونه دست آویزهاست. آنان پس از به کاربردن ابزارهایی چون تهمت، اختلاف افکنی، تهدید و به دست نیاوردن نتیجه مطلوب، به حذف فیزیکی افراد دست می زنند تا بدین وسیله، خیال خود را از موانع ایجاد شده راحت کنند و حکومت استکباری و استبدادی خود را با به استضعاف کشیدن دیگران تداوم بخشند. در این باره، قرآن از قول موسی علیه السلام خطاب به بنی اسرائیل می فرماید:

«یَسُومُونَکُم سُوءَ العَذاب و یُذَبِّحُونَ اَبنائَکُم و یَستَحیُونَ نِساءَکُم؛ فرعونیان بر شما عذاب سخت روا می داشتند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند.» (ابراهیم:۶)(۱)

«یُسُومُونَکُم» از مادّه «سُوم» در اصل به معنای درپی چیزی رفتن و آن را جست وجو کردن است و به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگری نیز آمده است.(۲) بر این اساس، مفهوم جمله «یسومونکم سُوءَ العَذاب» این است که آنها بدترین و دردناک ترین شکنجه ها را بر بنی اسرائیل روا می دانستند.

آمدن فعل مضارع «یَسومون» به استمرار این کار از سوی فرعونیان اشاره دارد. عبارت «یُذَبِّح» که از ماده ذَبَحَ است، به معنای گلوبریدن و سربریدن گاو و گوسفند آمده است.(۳) و این نشان می دهد که رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل مستضعف، همچون رفتار با گوسفندان و چهار پایان بوده است.

ص: ۱۲۵

۱- ۱.این آیه شریفه با مقداری تفاوت در سوره بقره آیه ۴۹ نیز تکرار شده است.

۲- ۲.مفردات راغب و المنار، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳- ۳.فرهنگ معین و فرهنگ عمید.

این نکته نیز قابل توجّه است که قرآن، سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را با «واو» به «سوء العذاب» عطف می کند، در حالی که خود این رفتار، سوالعذاب است. این به سبب اهمیّت این دو عذاب بوده است و نشان می دهد که ستمگران دستگاه فرعون، شکنجه های دیگری نیز بر بنی اسرائیل روا داشته اند، ولی از میان همه، این دو شدیدتر و سخت تر بوده است.(۱)

مشهور است که فرعون در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدّس برخاست و خانه های مصر را فرا گرفت. خانه های قبطیان را سوخت، ولی خانه های بنی اسرائیل آسیب ندید! او در این باره از خواب گزاران توضیح خواست. آنها گفتند: از سرزمین بیت المقدّس، مردی به پا خواهد خاست که هلاکت مصریان و حکومت فرعون ها به دست او روی می دهد.(۲) همچنین نقل شده است که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل به دنیا می آید که حکومت تو را بر باد خواهد داد.(۳)

این احتمال نیز هست که پیامبران پیشین، بشارت ظهور موسی و ویژگی های او را داده و ازاین رو، فرعونیان بیمناک بودند و در مقام کشتار بنی اسرائیل برآمدند.(۴) این امر سبب شد که فرعون برای یافتن موسی، نوزادان بی شماری (تا هفتاد هزار نفر و بیشترنوشته اند) را بدون گناه بکشد.(۵)

از آیه دیگری به روشنی برمی آید که سیاست کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران حتّی پس از قیام موسی ادامه داشت. چنان که می فرماید:

فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا

۱- ۴.تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۲- ۵.مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۶۳.

۳- ۶.تفسیر کبیر، ج ۲۴، ص ۲۲۵.

۴- ۷.همان.

۵- ۸.همان.

نِساءَهُمْ. (غافر: ۲۵)

پس وقتی حقیقت را از سوی ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که به او ایمان آورده اند، بکشید و زنانشان را بگذارید.

بر این اساس، مستکبران برای حفظ منافع فردی و گروهی خود از هیچ اقدامی فروگذار نیستند. آنان برای رسیدن به مقصود نابه حق خود به هر کاری دست می زنند و حتی اگر دست یابی به هدف مستلزم ستم کاری فراوان باشد، از آن پرهیز نمی کنند، تا آنجا که برای حفظ موقعیّت اجتماعی و سلطه ستمگرانه خود، شکنجه و کشتار را آن هم به بدترین شکل (کشتن نوزادان) به کار می برند.

در طول تاریخ، قدرتمندان خون ریز بسیاری با ارتکاب جنایت های دلخراش و هولناک روی فرعون را سفید کردند؛ افرادی چون: بخت النصر، چنگیز، تیمور، هارون الرشید، یزید، هیتلر و... که هر کدام نماینده طرز فکری خاص بودند و هزاران و میلیون ها نفر از انسان های بی گناه از جمله زنان و کودکان و سال خوردگان را با وضع فجیعی به خاک و خون کشیده اند.

جنگ جهانی دوم که آن همه خسارت جانی و مالی در برداشت، نتیجه خودسری ها و استکبار ورزی های مشتی انسان سرکش بود که برای ارضای حسّ قدرت طلبی خود، آن را به پیش بردند. جنگ جهانی دوم، میلیون ها نفر را به خاک و خون کشید و میلیون ها نفر را نیز بی خانمان، یتیم، بی سرپرست، مجروح، مصدوم و... ساخت.

آمار خسارت های این جنگ خانمان سوز، که در آن زمان و به طور ناقص فراهم شده، به قرار زیر است:(۱)

سربازان کشته و شناخته شده ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر

سربازان مفقود الجسد ۳/۰۰۰/۰۰۰ نفر

کشته های غیر نظامی ۱۳/۰۰۰/۰۰۰ نفر

۱- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، ج ۲، صص ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷.

آسیب دیدگان و مجروحان ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر

زندانیان ۳/۰۰۰/۰۰۰ نفر

یتیمان جنگ ۹/۰۰۰/۰۰۰ نفر

بیوه زنان جنگ ۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر

پناهندگان و فراریان ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر

به این همه، خسارت های مالی و اقتصادی، روحی و معنوی، پی آمدهای گوناگونی از جمله فسادها و تباهی ها و عقده های روانی نیز باید افزوده شود. این همه، برآمده از احساس بی نیازی و سرکشی انسان است:

«إِنَّ ٱلْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى؛ انسان همین که خود را بی نیاز پندارد، سرکشی می کند.» (علق: ۶ و ۷)

همین احساس بی نیازی بود که امریکا را وادار ساخت تا با بمب اتمی، هیروشیمای ژاپن را مورد هدف قرار دهد و بیش از ۷۱۰۰۰ نفر را بی درنگ نابودسازد. به فاصله سه روز پس از آن، بمب اتمی دیگری بر روی ناکازاکی فرو افکنده شد که ۸۰۰۰۰ نفر در اثر آن جان باختند.(۱)

جنگ جهانی دوم، شش سال به درازا کشید. در این جنگ، هفتاد میلیون نفر به ارتش های دولت ها پیوستند و بیش از هفده میلیون تن از آنان کشته شدند، یعنی از هر ۲۲ تن روسی، ۲۵ تن آلمانی، ۴۶ تن ژاپنی، ۱۵۰ نفر ایتالیایی، ۱۵۰ نفر انگلیسی، ۲۰۰ نفر فرانسوی و ۵۰۰ نفر امریکایی یک نفر کشته شد. برخلاف جنگ های پیشین، شمار غیرنظامیانی که در این دوران کشته شدند، بیشتر از سربازانی بود که در میدان جنگ به قتل رسیدند. برخی در اثر بمباران هوایی و بسیاری نیز بر اثر سختی و گرسنگی، جان خود را از دست دادند.(۲)

۱- ۱۰.تیلر. ای. جی. پی، جنگ جهانی دوم، ترجمه: بهرام فرداد امینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۲- ۱۱.همان، ص ۴۰۱.

اوج وحشی گری امریکاییان در جنگ ویتنام آشکار شد. کشتار، تجاوز و شکنجه به اندازه ای بود که در خاطره بشر به عنوان جنایتی سهمگین به یادگار ماند. پی آمدهای جنگ ویتنام که در نیمه سال ۱۹۶۳ برآورد شده، چنین است:

۱۶۰۰۰۰مرده؛ ۷۰۰۰۰۰ شکنجه شده و دارای نقص عضو؛ ۴۰۰۰۰۰ زندانی؛ ۳۱۰۰۰ زنای به عنف؛ ۳۰۰۰ دریدن شکم انسان زنده و بیرون آوردن جگر؛ ۴۰۰۰ زنده سوزانده شده؛ ۱۰۰۰ معبد ویران شده؛ ۴۶ حمله به دهکده ها با مواد شیمیایی سمّی؛ ۱۶۰۰۰ اردوگاه موجود یا در حال ساختمان.(۱)

بر این اساس، مستکبران با شکنجه و کشتار بی رحمانه و هولناک پیوسته کوشیده اند تا هم حسّ قدرت طلبی خود را برآورده سازند و هم به استثمار، استعمار و استضعاف مستضعفان تداوم بخشند.

ص: ۱۲۹

۱- ۱۲.راسل برتراند، جنگ ویتنام، ترجمه: صمد خیرخواه، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸، ص ۶۳.

فصل هشتم: عدالت، تنها راهکار رهایی از استضعاف و استکبار

اشاره

فصل هشتم: عدالت، تنها راهکار رهایی از استضعاف و استکبار

زیر فصل ها

جامعه آرمانی و ضرورت استکبارستیزی

جامعه آرمانی و ضرورت استکبارستیزی

در جامعه سالم، روابط حاکم بر مردم و دستگاه های گوناگون، براساس ضوابط تعریف شده و معیارها و ارزش های انسانی صورت می پذیرد. در واگذاری سمت های اجتماعی و سیاسی، شایستگی و توان مندی اجرایی افراد درنظر گرفته می شود و در تخصیص منابع مالی و اقتصادی، حقوق واقعی آنها ملاک عمل قرار می گیرد.

در چنین اجتماعی، مبارزه با استکبار و استضعاف و استعمار و استثمار در همه زمینه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... به شکلی پی گیر انجام می گیرد. تمامی تصمیم گیری ها، برنامه ریزی ها و عملکردها در راستای تحقق عدالت اجتماعی و از میان برداشتن افراط و تفریط ها است.

در همه زمان ها و عرصه ها، مبارزه با استکبار فردی و اجتماعی، داخلی و بین المللی، امری ضروری به شمار می آید و نیازمند یافتن راهکارهای مناسب و روزآمد و عزمی راسخ و تصمیمی جدّی است. مصداق این گونه مبارزه پی گیر، پیامبران الهی اند که در طول عمرشان، تمام تلاش خود را در راه نفی ساختارهای استکباری و اجرای عدالت به کار برده اند.

عدالت، حدّ وسط استکبار و استضعاف و مرز جدایی آن دو از یکدیگر است و برقراری آن در روح افراد و گستره جامعه بشری، سبب آرامش و اعتدال آنها می شود. اجرای عدالت، افراط و تفریط ها را از میان برمی دارد و «حیات طیّبه» را برای انسان به ارمغان می آورد. عدالت، بهترین راهکار برای زدودن چهره روابط ناسالم استکباری و استضعافی در جامعه است. ازاین رو، در این فصل، به بررسی موضوع عدالت در اسلام می پردازیم و جنبه های گوناگون فردی و اجتماعی و چگونگی اجرای درست آن را به بحث می گذاریم.

ص: ۱۳۰

قرآن، خاستگاه عدالت در اسلام

قرآن، خاستگاه عدالت در اسلام

خاستگاه واقعی بحث های علمی و عملی درباره عدل در جامعه اسلامی را نخست باید در خود قرآن کریم جست وجو کرد. قرآن بود که بذر اندیشه عدل را در دل مسلمانان کاشت و دغدغه آن را چه از نظر فکری و فلسفی و چه از نظر علمی، اجتماعی و سیاسی در روح ها ایجاد کرد. برای نخستین بار مسئله عدل و ظلم در چهره های گوناگونش (عدل تکوینی، عدل تشریعی، عدل اخلاقی، عدل اجتماعی، و عدل سیاسی) در قرآن مطرح شد:

شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِمًا بِالْقِسْطِ. (آل عمران: ۱۸)

خدا و فرشتگان دارندگان دانش، گواهی می دهند که معبودی نیست جز خدای یکتا، که به پا دارنده عدل است.

در آیه دیگری، فرمان پروردگار به عدل مطرح شده است که:

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ؛ همانا خداوند به دادگری فرمان می دهد». (نحل: ۹۰)

به همین ترتیب، قرآن در بیانی دیگر با صدور فرمان دادگری به مؤمنان، آنان را از قرار گرفتن تحت تأثیر دشمنی هاو اجرا نکردن عدالت به شدّت باز داشته است. قرآن، اجرای عدالت را با تقوا و پرهیزکاری عجین می داند و با تأکید فراوان، خواهان اجرای آن شده است:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنئَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللّهَ. (مائده: ۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا قیام و خیزش کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با گروهی، شما را به وانهادن عدالت وادار نسازد. عدالت را رعایت کنید که به تقوا و پرهیزکاری نزدیک تر است.

ص: ۱۳۱

ارزش عدالت از دیدگاه قرآن و روایات

ارزش عدالت از دیدگاه قرآن و روایات

با نگاهی اجمالی به آیات و روایات می توان به اهمیّت موضوع عدالت پی برد. این مسئله چنان اهمیتی دارد که قرآن هدف از فرستادن پیامبران و کتاب های آسمانی را به پا داشتن قسط و عدل در جامعه معرّفی می کند:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ. (حدید: ۲۵)

به درستی، ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم به عدالت برخیزند.

موضوع عدالت، بسیار مهمّ و اساسی است. ازاین رو، در مجموعه اصول و فروع اسلام ریشه دوانیده است. عدل به عنوان یکی از زیربناهای فکری مسلمانان در تمام مسائل اعتقادی و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی به منزله یک ملاک و میزان، مطرح است.

در روایت های اسلامی، تعبیرهای حیرت انگیزی درباره عدل وجود دارد که به چند نمونه بسنده می کنیم:

«بِالعَدْلِ قامَت السَّمواتُ وَ الْاَرضُ؛ آسمان ها و زمین براساس عدل استوارند.»(۱)

«اَلعَدلُ اَساسٌ بِهِ قِوامُ العَالَم؛ عدل، بنیانی است که استواری جهان وابسته به آن است».(۲)

یا درباره اهمیت عملی و اجرایی عدالت می خوانیم:

«عَدلُ ساعَهٍ خَیرٌ مِن عِبادهِ سَبعینَ سَنَه قیامِ لَیلها و صیامِ نَهارِها؛ یک ساعت عدالت ورزیدن از هفتاد سال عبادت که شب هایش را به نماز ایستاده و روزهایش را روزه بدارند، بهتر و ارزشمندتر است».(۳)

ص: ۱۳۲

۱- ۱.تفسیر صافی، ذیل آیه ۷، سوره الرّحمن.
۲- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۰، چ ۳، ج ۶، ص ۷۸.
۳- ۳.الحیاه، ج ۶، ص ۳۲۵.

همچنین مسئله رعایت عدالت، چنان جایگاهی دارد که یکی از آثار وضعی آن، ماندگاری حاکمیّت و قدرت اجتماعی و سیاسی است، چنان که علی علیه السلام می فرماید:

«اِعدِل تَدُومُ لَکَ القُدرَه؛ عدالت را رعایت کن، قدرت و فرمان روایی برایت باقی می ماند».(۱)

با ژرف نگری در این تعبیرها، میزان اهمیت موضوع عدالت از دیدگاه اسلامی آشکار می گردد.

اسلام، افزون بر اینکه به عدالت سفارش می کند، ارزش و اعتبار آن را نیز بسیار والا می شمارد . این مسئله در نهج البلاغه چنین مطرح شده است:

وَ سُئِلَ علیه السّلام: اَیُّهُما اَفضَلُ: اَلعَدلُ، اَو الجُود؟ فَقال علیه السّلام: اَلعَدلُ یَضَعُ الاُمُورَ مَواضِعَها، وَ الجُودُ یُخرِجُها مِن جَهَتِها، وَ العَدلُ سائِس عام، وَ الجُودُ عارِض خاصّ، فَالعَدلُ اَشرَفُهُما وَ اَفضَلُهُما.(۲)

از آن حضرت پرسیدند: کدام یک بهتر است، عدل یا بخشش؟ فرمود: عدالت، کارها را در جایگاه های بایسته قرار می دهد و بخشش، آنها را از جایش بیرون می سازد. عدالت، تدبیر کننده ای به سود همگان و بخشش به سود خاصگان است. پس عدل، شریف تر و با فضیلت تر است.

بشر، همواره احسان و نیکوکاری به دیگران را که بدون چشم داشت باشد، می ستاید. بخششی که در آن، آدمی با دست خود، حقوق مسلّم خویش را به دیگری ارزانی دارد، امری مورد علاقه همه انسان ها به شمار می آید. از همین رو، آن را از عدالت که رعایت حقوق و حدود دیگران است، برتر و بالاتر می داند؛ زیرا در معیارهای فردی و اخلاقی موضوع چنین است: مفهوم عدالت، در نظر گرفتن استحقاق های طبیعی و واقعی است و اینکه هرکس باید به مقدار آنچه حق، شایستگی و استعدادش اقتضا می کند، از موقعیتّ ها، نعمت ها و دستاوردها برخوردار گردد.

از دیدگاه علی علیه السلام، عدالت، قانونی فراگیر است که همه اجتماع را دربرمی گیرد.

۱- همان، ص ۳۲۸. برای مطالعه بیشتر نک: بحارالانوار، ج ۷۰ و ۷۵؛ الحیاه، ج ۶؛ میزان الحکمه، ج ۶.

۲- ۵.کلمات قصار، ش ۴۲۷.

شاه راهی است که همگان را در خود گنجانده و بدون دشواری، عبور می دهد. اصلی است که می تواند به پیکر اجتماع و به روح جمعی، سلامت و آرامش ببخشد. بنابراین، از بخشش، بهتر و بالاتر شمرده می شود.

هدف اسلام از برقراری عدالت

هدف اسلام از برقراری عدالت

گذشته از موضوع های کلامی، بحث عدل در حلّ مسائل عقیدتی و زدودن تبعیض ها، شرور و نیز مجازات های آخرتی راه گشاست. ازاین رو، پژوهش درباره اموری از این دست لازم و ضروری به شمار می رود. مجموعه ای از آموزه های دینی که در کتاب و سنّت درباره عدالت و پی آمدهای آن آمده است، نشان می دهد اسلام در پی پدیدآوردن اجتماعی عادلانه و متوازن است؛ تعادل و توازنی که در همه عرصه ها اعمّ از فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، قضایی و... خودنمایی داشته باشد. این مهم در صورتی ممکن می شود که عدالت به طور فراگیر مبنای عمل قرار گیرد. تنها در این صورت می توان باور کرد که برکسی ستمی روا داشته نشود و هر حق داری به حقّ خویش دست یابد. با این فرض، شرایط اجتماعی برابر به گونه ای فراهم می گردد تا هرکس از هر پایه اجتماعی، امکان یابد تا استعدادهای بالقوّه خود را به فعلیّت رساند؛ یعنی با پرورش و تقویت آنها بتواند با دیگران به رقابت بپردازد و از ظرفیّت ها و فضای موجود جامعه به طور عادلانه بهره مند گردد.

اگر امکانات جامعه در جنبه های مختلف آن به گونه ای قالب بندی شده باشد که نتیجه آن، تولید طبقات اجتماعی و انتقال بی ضابطه نقش اجتماعی گذشتگان به آیندگان به شکل موروثی باشد، همچنان فراز دستی شماری اندك و فرودستی اکثریّت افراد جامعه را در پی خواهد داشت. این امر سبب می شود که بخش اندکی از طبقه های اجتماعی از هر لحاظ، منابع را به خود اختصاص دهند و همواره از تمامی امکانات برخوردار باشند و در مقابل، اکثریت جامعه با وجود استحقاق و شایستگی، از آن امکانات بی بهره یا کم بهره باشند. این مسئله نشان دهنده وجود روابط ناسالم در جامعه و توزیع ناعادلانه امکانات و منابع و

زیربنای روابط استکباری و استضعافی است که پی آمدهای ویرانگری درپی خواهد داشت.

این موضوع و پی آمدهای ناگوار آن، نه تنها از نظر بعد داخلی به ستم کاری و حق کشی می انجامد، بلکه از جهت بین المللی نیز زمینه های پدیدآمدن دولت های استکباری و استثمار و استعمار و استضعاف ملّت های ضعیف را فراهم می کند. ازاین رو، برای اینکه جامعه بتواند به کمال واقعی خود در جنبه های گوناگون برسد، اسلام، اجرای عدالت را در تمام زمینه ها سفارش می کند. تنها با برقراری همه جانبه عدالت است که روابط ناسالم استکباری از جامعه ریشه کن می شود و هر حق داری می تواند به حق خویش برسد.

عدالت و کارکردهای آن

اشاره

عدالت و کارکردهای آن

به طور کلّی می توان گفت عدالت دارای دو بعد فردی و اجتماعی است.

۱. جنبه فردی

۱. جنبه فردی

این بعد از عدالت به وجود یک سلسله ویژگی های اخلاقی در درون آدمی مربوط می شود؛ ویژگی هایی که فرد را از ارتکاب گناهان و رفتارهای ناپسند بازمی دارد و در مهار کارهای ناشایست وی نقش بسیار اساسی ایفا می کند. ازاین رو، در امام جماعت و امام جمعه، قاضی، مجتهد، شاهد، رهبر و حاکم جامعه، وجود عدالت شرط است و هرگونه اقدام آنان در اجرای فعالیت هایشان بدون برخورداری از شرط یاد شده، اثر شرعی ندارد و پی آمدهای ناگوار دنیایی و آخرتی خواهد داشت.

اصالت چنین ویژگی هایی در انسان ها و نیز در صحنه های گوناگون اجتماع به عنوان ضمانت های اجرایی لازم برای سلامت جامعه، امری است که کارآیی آن بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا موضع گیری ها، رفتارها و مجموعه کنش ها و واکنش های فردی و اجتماعی و حتّی اندیشه های درونی انسان عادل در پیدا و پنهان و ظاهر و باطن بر مبنایی صحیح استوار است و برابر معیارها و ملاک های معقول و مشروع صورت می گیرد. همین امر سبب می شود که از هرگونه افراط و تفریط و استضعاف و استکبار جلوگیری به عمل آید.

کسی که عدالت در ژرفای وجودش ریشه دوانیده و جانش صفا یافته است، به هیچ بهایی به ستم و بیدادگری نمی پردازد و حقوق هم نوعان را پای مال نمی سازد؛ گرچه

مجبور شود در این راه، دردناک ترین شکنجه ها و دشوارترین ناملایمات را تحمّل کند. علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

به خدا سوگند، اگر شب ها را بر بستر خارهای پرگزند سعدان(۱) به صبح آرم و دست و پایم به غل و زنجیر کشیده شود، تحملش برایم بسی دلپذیرتر از آن است که در قیامت، خدا و رسولش را در حالتی دیدار کنم که به بنده ای از بندگانش ستم روا داشته باشم.(۲)

از آنجا که تقابل عدالت و ظلم از نوع عدم و ملکه است، پس از تثبیت عدالت در وجود انسان، مجموعه اندیشه ها و رفتارهایش برفراز خطّ اعتدال سیر می کند و هیچ گونه کژی در روابط گوناگون وی یافت نمی شود. چنین کسی از افراط و تفریط در امان است؛ استکبار نمی ورزد و دیگران را به استضعاف نمی کشد.

۲. جنبه اجتماعی

۲. جنبه اجتماعی

بعد اجتماعی عدالت به اصول کلّی زندگی معقول(۳) جمعی و برقراری روابط سالم اجتماعی مربوط می شود. در این زمینه، میان مرزبندی های جغرافیایی محدود و گسترده گیتی تفاوتی وجود ندارد. رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط، امری مطلوب است که با پدید آمدن آن، مجموعه های انسانی با هر رنگ، نژاد و محیط زیستی، به شایستگی های خود دست خواهند یافت؛ زیرا در چنین اجتماعی، زمینه ها به گونه ای فراهم است که فرصت های گوناگون اجتماعی به طور برابر در اختیار همگان قرار می گیرد و هرکس می تواند استعدادهای خود را بروز دهد.

ایجاد عدالت اجتماعی و پیشگیری از پای مال شدن حقوق انسان ها و پدید آوردن زمینه ها و زیر ساخت های بهره مندی از حقوق اجتماعی، بر پایه عدالت، از آرمان های پیامبران الهی و مصلحان جوامع بشری در طول تاریخ بوده است. قرآن نیز امّت اسلامی را با

۱- ۱.بوته ای خاردار.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۳- این واژه از استاد علاّمه محّمدتقی جعفری وام گرفته شده است.

این ویژگی معرّفی می کنـد و می فرمایـد: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أَمَّهً وَسَطًا لِتَکونُوا شُـهَداءَ عَلَی النّاسِ؛ و این گونه، شـما را امّتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید». (بقره: ۱۴۳)

واژه «وسط» در لغت، هم به معنای حدّ متوسط در میان دو چیز و هم به معنای جالب، زیبا، عالی و شریف آمده است و این هر دو به ظاهر، به یک حقیقت باز می گردد؛ زیرا به طور معمول، شرافت و زیبایی یک چیز در آن است که از افراط و تفریط به دور باشد و در حدّ اعتدال قرار گیرد.

تعبیر «وسط» دربـاره امّت اسـلامی که آنهـا را امّتی میـانه و معتـدل می دانـد، جنبه هـای گونـاگون اعتـدال ایشان از جمله بعد اجتماعی آن را دربرمی گیرد. به همین منظور، خداونـد به عدالت اجتماعی فرمان می دهد: «اِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ؛ بی گمان خدا به دادگری فرمان می دهد». (نحل: ۹۰)

علاّمه طباطبایی در توضیح این آیه شریفه می فرماید:

عـدالت به دو بخش تقسیم می گردد: یکی عـدالت فردی و دیگر عـدالت اجتماعی. هرچنـد در آیه مورد بحث، واژه عدالت، مطلق است و هر دو بخش را دربرمی گیرد، ولی ظـاهر سیاق آیه نشـان می دهـد که مراد از عـدالت، عـدالت اجتمـاعی است. عدالت اجتماعی عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه به گونه ای که استحقاق و شایستگی آن را دارد، رفتار شود و در جایگاهی قرار گیرد که سزاوار آن است.(۱)

بـا برقراری عـدالت اجتماعی در سطح جامعه، حقوق همه افراد با هر بینش و گرایشـی فراهم می آیـد و زمینه ها و انگیزه های هرگونه ستم و تجاوزی از میان می رود.

تحقّق این موضوع، اصلاحات اساسی جامعه را در پی دارد؛ زیرا سبب می شود تا هر چیز و هرکس در جایگاه شایسته خود قرار گیرد؛ پاداش ها و مجازات ها برپایه قانون و به دور از تبعیض و یک سونگری اجرا گردد و به طور کلّی، هرکس هرگونه استحقاقی را که

۱- ۲.المیزان، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

دارد، به او داده شود. تنها در این صورت، می توان گفت که جامعه از هر جهت سالم است و هیچ گونه بیماری، او را تهدید نمی کند؛ یعنی مستکبر و مستضعفی در آن یافت نمی شود.

عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی

عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی

زیربنای قوانین اقتصادی اسلام که از وحی الهی سرچشمه می گیرد، بر محور عدالت استوار است. قانون گذار اسلام با شناخت ژرفی که از انسان، جامعه و مصالح و مفاسد واقعی آنها داشته، قوانین فردی و اجتماعی بشر را پایه ریزی کرده است؛ قوانینی کامل و فراگیر که در صورت اجرای آنها، سعادت انسان و جامعه فراهم خواهد شد.

اسلام، اجرای عدالت به طور کلّی و عدالت در بعد اقتصادی به طور ویژه را هدف اصلی قرار داده و بینش خود را در زمینه عدالت به روشنی بیان کرده و راه های تحقّق آن را نشان داده است.

اجرا شدن قوانین یاد شده از پدید آمدن ناهماهنگی های اقتصادی و انباشته شدن ثروت در دست سرمایه داران و به وجود آمدن شکاف های عمیق طبقاتی پیشگیری و در صورت بروز این گونه نابسامانی ها، بر دفاع از حقوق مستضعفان و کوتاه ساختن دست مستکبران از سرنوشت آنان پافشاری می کند. از نظر اسلام، عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی، با تعدیل ثروت و فراهم ساختن زندگی معتدل اجتماعی، برای تمامی افراد جامعه تحقّق می یابد.

نباید از نظر دور داشت که وجود تفاوت، امری پذیرفته شده و بلکه لازمه ضروری زندگی اجتماعی انسان است. می توان گفت اساس برخورداری افراد و جوامع از نعمت های الهی به دو موضوع باز می گردد: نخست، تفاوت های اختیاری که معلول ستم و استثمار و استضعاف دیگران نیست، بلکه برآمده از میزان کوشش افراد، مدیریّت و سازمان دهی اقتصادی، مصرف گرایی و میانه روی است؛ یعنی به گزینش خود افراد و جوامع باز می گردد.

دوم، تفاوت های طبیعی که در میان انسان ها، امری بدیهی است؛ زیرا ریشه های آن به تفاوت طبیعی توان مندی های آنان برمی گردد. افراد بشر در ویژگی های روحی، فکری و بدنی با یکدیگر تفاوت دارند. این تفاوت ها در اصل، برآمده از رویدادهای سطحی در

تاریخ زندگی بشر نیست و نمی توان ادعا کرد که ریشه همه این تفاوت ها در تبعیض های اجتماعی نهفته است و اگر تبعیض ها نمی بود، همه انسان ها در ویژگی های شخصیّت همانند هم بودند.(۱)

البته نمی توان انکار کرد که گاهی شدت این تفاوت ها برآمده از عوامل اجتماعی است که در اختیار انسان ها است، مانند: تفاوت در فقر و ثروت خانواده، بود و نبود امکانات تحصیلی و برخورداری از فرصت ها و زمینه های اجتماعی که در استعدادها، ذوق ها و سلیقه های افراد تأثیر می گذارند. البته این عوامل به طور قطعی، در تفاوت ها مؤثّر نیستند؛ زیرا با وجود همه این عوامل اجتماعی، گاهی افراد محروم، استعدادها و قابلیّت های برجسته ای را از خود نشان داده و افراد برخوردار، به دلیل اینکه زیر فشار و محرومیّت ها قرار نداشته اند، استعدادهایشان نهفته مانده است.

بنابراین، وجود اصل تفاوت میان افراد، واقعیّتی مسلّم است و برآیند چهارچوبه اجتماعی مشخصّی نیست. هیچ دیدگاه واقع بینانه و هیچ نظام اجتماعی نیز نمی تواند این تفاوت ها را نادیده بگیرد.

رویکرد اسلام در برابر تفاوت ها

رویکرد اسلام در برابر تفاوت ها

از یک سو، چشم پوشی کردن از فاصله های فاحش درآمد و ثروت به این دلیل که تفاوت های درآمدی آن را پدید آورده است و نباید در برابر آن موضع گرفت، سخن نادرستی است. از سوی دیگر، سلب مالکیّت افراد از دستاوردهای کارشان، به سرکوبی استعدادها و از میان رفتن کارآیی های آنان می انجامد. پس نتیجه می گیریم که باید در عین حال که افراد، مالک درآمد کار خود هستند و ارتباط درآمد با بازده کارشان حفظ می شود، سیاست هایی در تولید، توزیع و مصرف درپیش گرفته شود تا از سویی فقر به کلّی

۱- مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، قم، انتشارات سمت، مهر قم، ۱۳۷۱، صص ۴۰۲ و ۴۰۳. برای مطالعه بیشتر نک:محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۲۵۳ به بعد.

از میان برود و همه مردم از زندگی آبرومندانه ای برخوردار شوند (چه آنان که به طور کلّی توانایی کار ندارند و چه آنانی که کارآیی به نسبت، کمتری دارند). از سوی دیگر، امکان پیدایش مالکیّت های بزرگ اراضی، صنایع، معادن و... برای افرادی اندک شمار از میان برود و بیشترین ثروت و درآمد اجتماع در دست شماری اندک تمرکز نیابد تا در یک برنامه ریزی اصولی، شکاف های عمیق طبقاتی کاهش یابد و سطح درآمد و ثروت افراد به یکدیگر نزدیک شود.

می توان گفت خط مشی نظام اسلامی در برابر این تفاوت ها، کنترل و راهنمایی درست تفاوت ها به سمت شکوفایی سالم و عادلانه اقتصادی است. البته این موضوع با استفاده از سیاست ها و ابزارهای حقوقی، به منظور تعدیل ثروت (توازن اجتماعی) و برقراری تأمین اجتماعی لازم، به گونه ای ایستا یا پویا و استفاده از سیاست های فرهنگی و تربیتی که براساس بینش ها و ارزش های اصیل اسلامی پایه گذاری می شود، صورت خواهد گرفت.

وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ. (نساء: ۳۲)

از آنچه خداوند به سبب آن، برخی از شما را بر برخی برتری داده، آرزو نکنید. برای مردان از آنچه به دست آورده اند، سهمی و برای زنان از آنچه کسب کرده اند، بهره ای است و شما باید از فضل الهی طلب کنید.

اسلام برای از میان بردن فاصله های فاحش ثروت و درآمد، همزمان عدالت اجتماعی را در بعد اقتصادی نهادینه می کند: از سویی، با کنترل ثروت سرمایه داران به وسیله انفاق های واجب و مستحب، جلوگیری از احتکار و انحصار، ایجاد بخش عمومی، پیش گیری از اسراف و تبذیر، تشویق به ترک تجمّل گرایی، تحریم بهره، ارث و دادن اختیارهای لازم به حاکم اسلامی برای اصلاح امور جامعه براساس مصلحت و...، تعدیل ثروت را برقرار می سازد و از سوی دیگر با ایجاد تأمین اجتماعی، سطح متوسّطی از زندگی

ص: ۱۴۰

را برای نیازمندان فراهم می آورد.(۱)

تسخیر و استخدام و تفاوت آنها با بهره کشی، استثمار و استضعاف

تسخیر و استخدام و تفاوت آنها با بهره کشی، استثمار و استضعاف

وجود برخی ویژگی ها در برخی افراد و جوامع، فراز و فرودهایی برای آنان درجنبه های گوناگون درپی دارد. تفاوت در رتبه و درجه به خاطر برخورداری از بعضی امتیازها، امری عقلانی و مشروع است و حتّی چنین موضوعی در میان پیامبران الهی نیز مطرح بوده است. قرآن کریم می فرماید:

تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ. (بقره: ۲۵۳)

برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد.

بدون تردید، این گونه تفاوت ها به برتری معنوی اختصاص دارد. در قرآن، آیات فراوانی(۲) هست که به تفاوت رتبه ها اشاره می کند. اختلاف درجه، امری طبیعی و مورد پذیرش قرآن کریم است. عوامل گوناگونی در پدید آمدن اختلاف درجه تأثیر دارد که یکی از آنها و شاید مهم ترین آن، مسئله تقسیم کار و گردش چرخ زندگی انسان است.

این تفاوت هاست که تقسیم کار را امکان پذیر می سازد. اگر این تفاوت ها وجود نمی داشت، آدمیان نمی توانستند یکدیگر را استخدام کنند و به کار بگمارند. شک نیست که اگر تقسیم کار و استفاده انسان ها از یکدیگر تحقّق نیابد، چرخ نظام اجتماعی نمی چرخد.(۳)

۱- ۱.برای مطالعه بیشتر نک: مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، از ص ۴۱۰ به بعد.

۲- ۱.انعام، ۱۳۲ و ۱۶۶؛ نساء، ۹۵ و ۹۶؛ حجرات، ۱۳؛ زمر، ۹؛ توبه، ۲۰؛ حدید، ۱۰؛ بقره، ۲۱۳؛ آل عمران،۱۹؛ یونس، ۱۹.

۳- ۲.محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، چ ۲، ص ۲۶۵.

قرآن مجید نیز می فرماید:

نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُمْ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا. (زخرف: ۳۲)

ما (ابزار) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از (نظر) درجات بالاتر از بعضی قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی دیگر را به خدمت گیرند.

تسخیر به معنای به کار گماردن است؛ یعنی اینکه فردی، دیگری را به خدمت بگیرد و از نیروی کار یا تخصّص یا دیگر توان مندی های او بهره مند شود و در مقابل، پاداش و مزدی به وی بپردازد. این امکان نیز وجود دارد که دو شخص، هر کدام از جهتی، دیگری را به خدمت بگیرند و به این شکل، خدمات دو سویه ای را به یکدیگر انجام دهند، به گونه ای که هر کدام در مقابل کاری که برای دیگری انجام می دهد، مزد و پاداشی دریافت کند.

این گونه تسخیرها و استخدام ها که به گذران زندگی اجتماعی بشر کمک می کند، امری اجتناب ناپذیر می نماید. در این میان نیز برخی تفاوت ها از لحاظ قدرت بدنی بیشتر، هوش سرشارتر و تدبیر و مدیریّت کارآمدتر وجود دارد که به مقتضای حکمت الهی است. چنین تفاوت هایی سبب پدیدآمدن نیازمندی انسان ها به یکدیگر و ایجاد هم بستگی های گوناگون می شود؛ زیرا زندگی جمعی، نیازمند همکاری است. در این نوع زندگی، برخی سرمایه، بعضی نیروی کار و بعضی تخصّص دارند. ازاین رو، همه اینها به گونه ای به یکدیگر نیازمند هستند و لازم است یکدیگر را به استخدام درآورند تا امور جامعه به روند خود ادامه دهد.

اگر در میان افراد و مجموعه های انسانی و سازمان ها و کشورهای گوناگون، یک طرف از نیروها و دسترنج دیگران به هر شکلی استفاده کند، ولی در برابر، هیچ گونه بازدهی برای طرف دیگر نداشته باشد یا بازده کارش برای دیگری، بسیار کمتر از بهره وری اش باشد، موضوع استثمار و استضعاف پیش می آید. ازاین رو، اسلام با شدّت هرچه بیشتر با

آن به مبارزه برخاسته است. به بهره برداری از کار و دارایی دیگری، استفاده یک سویه از چیزی و در واقع، نتیجه کار دیگران را بدون استحقاق به خود اختصاص دادن، استثمار گویند که با روح اسلام ناسازگار است.

مبارزه اسلام با استثمار

مبارزه اسلام با استثمار

اسلام از سویی مسلمانان را به تلاش و کوشش تشویق می کند و کار را عبادت و تحمّل رنج و زحمت برای گذران سالم زندگی خود و خانواده را همچون جهاد در راه خدا به شمار می آورد.(۱) از دیگر سو، بهره کشی از دسترنج دیگران را عملی ناپسند و زمینه ساز دوری از رحمت پروردگار می داند.(۲) اسلام با به کارگیری شیوه های فرهنگی و ایجاد انگیزه در راستای تأمین نیازهای اقتصادی خانواده، با هرگونه استثمار و بهره کشی و تحمیل خود به دیگران از سوی افراد و گروه ها در درون جامعه اسلامی مبارزه کرده و انسان ها را از هرگونه رفتار سودجویانه ای باز داشته است. همچنین اگر بهره کشی و استثمار در سطح بین المللی مطرح باشد و بیگانگان بخواهند با شیوه های گوناگون، منافع جامعه اسلامی را به یغما ببرند و از این راه به سودهای کلان اقتصادی دست یابند، به مسلمانان فرمان می دهد تا با مظاهر بهره کشی و استثمار مبارزه کنند و تا گرفتن حق خود از پای ننشینند.

اجرای این فرمان را در فتوای تحریم تنباکو، در مبارزه با شرکت های غارت گر انگلیسی دیده ایم. میرزای شیرازی رحمه الله با نوشتن حکم اسلامی، بساط بیگانگان و دست نشاندگان داخلی آنها را برچیده و از استثمار جامعه اسلامی از سوی بیگانگان

۱- «اَلکادُ علی عِیالِه کالمجاهد فی سبیل اللّه » فروع کافی، ج ۵، ص ۸۸، باب من کَدَّ عَلی عیالِه، ح ۱.
۲- ۲.«مَلعونَ مَن اَلقی کَلَّه علی النّاسِ»، همان، ص ۷۲، باب الاستعانه بالدّنیا عَلَی الآخره، ح ۷.

پیشگیری کرد.(۱)

اسلام و فقر اقتصادی

اسلام و فقر اقتصادی

در روایات فراوانی، فقر مالی با تعبیرهای گوناگون، ناشایست دانسته شده است: «کادَ الفَقرُ اَن یکُونَ کُفراً؛ فقر نزدیک به کفر است.»(۲) همچنین روایتی از اهل سنت نقل شده است که به پیامبر اسلام نسبت داده اند که حضرت می فرماید: «اَلفَقرُ سوادُ الوَجه فی الدّارین؛ فقر سبب روسیاهی در هر دو جهان است».(۳)

از این دو روایت برمی آید که فقر مالی در دنیا به کفر می انجامد و کفر نیز زمینه های روسیاهی در سرای دیگر را فراهم خواهد ساخت. در نتیجه، فقر و تنگ دستی، دنیا و آخرت انسان را تباه می کند.

در حدیثی دیگر می خوانیم:

«اَلفَقر مُوتُ الاکبر؛ فقر مرگ بزرگ تر است».(۴) در سخن دیگری از پیامبر آمده است: «اَلفَقرُ اَشَدُّ مِنَ القَتلِ؛ فقر از کشته شدن دشوارتر و ناگوارتر است».(۵)

به سبب پی آمدهای ناگوار فقر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را با کفر برابر دانسته و چنین

۱- «بسم اللّه الرحمن الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بأیّ نحو کان در حکم محاربه با امام زمانعج است.» برای مطالعه بیشتر نک: شیخ حسن اصفهانی کربلایی، تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، ص ۱۱۸؛ ریشه و روند تاریخی جنبش تنباکو، سلسله تحقیقات تاریخی قرن اخیر، شماره ۱ که از سوی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا نوشته شده است.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰.

۳- ۲.همان. این موضوع در ادبیات ما نیز آمده است: آنچه شیران را کند روبه مزاج؛ احتیاج است، احتیاج است، احتیاج.

۴- ۳.تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۲۰.

۵- ۴.بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

دعا می کند: «اللّهم انّی اَعُوذُبکَ مِن الکفرِ و الفقر؛(۱) خدایا از کفر و فقر به تو پناهنده می شوم.» مردی پرسید: آیا این دو با یکدیگر برابرند؟ فرمود: آری!

همچنین علی علیه السلام به فرزندش، محمّد حنفیّه می فرماید:

فرزندم! من از فقر بر تو بیم دارم، از آن به خدا پناه ببر؛ زیرا فقر مایه نقصان دین، سرگردانی عقل و دل مردگی است.(۲)

آن حضرت به فرزند بزرگ خود، امام حسن مجتبی علیه السلام نیز فرمود:

کسی را که در پی روزی خویش است، هرگز نکوهش مکن؛ زیرا آن کس که روزی اش نایاب شد، ناراستی اش فزونی می یابد. ای فرزندم! فقیر، خوار و زبون است؛ سخنش شنیده نمی شود، جایگاه و منزلتش به رسمیّت شناخته نمی شود. اگر فقیر راست گو باشد، دروغ گویش می شمارند و اگر زاهد باشد، جاهلش به شمار می آورند. ای فرزندم! هر که به فقر دچار شود، به چهار خصلت گرفتار می شود: ضعف یقین، نقصان عقل، رقیق شدن دین و کاهش شرم و حیا در چهره. پس از فقر به خدا پناه می بریم.(۳)

بر این اساس، از دیدگاه اسلام، فقر مالی چهره ای بس زشت و ناخوشایند دارد؛ زیرا زمینه ساز بسیاری از ناهنجاری های فردی و اجتماعی است. به لحاظ فردی، فقر افزون بر تباه کردن زندگی این دنیا و از کار انداختن تدبیر و اندیشه انسان و افسرده و دل مرده کردن وی، دین او را نیز تباه و فاسد می کند و زمینه های کفر و بی دینی را برایش فراهم می آورد. فقر به لحاظ اجتماعی نیز سبب پدید آمدن دشواری های فراوانی برای انسان می گردد؛ زیرا مردم از او می گریزند؛ به سخنش ارزشی نمی نهند و نسبت های ناروا به او می دهند. به طور کلی، فقیر در میان مردم پذیرفته نمی شود و ازاین رو، احساس خواری می کند و همین

۱- علاءالدین متّقی هندی، کنزالعمّال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ه . ق، ج ۶، ص ۴۳۹، ح ۱۶۶۸۷.

۲- ۶.نهج البلاغه، حکمت ۳۱۰.

۳- ۷.بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

مسئله، انگیزه جرم و فساد را در وی پدیدار می سازد.(۱)

البتّه همین فقر مالی به سبب همراه شدن با شرایط مطلوبی همانند اطاعت خدا و دوستی خاندان رسالت و... از نظر فردی ستوده شده است. در این زمینه احادیث فراوانی وارد شده است که فقر و فقیر را ستایش کرده اند ؛ برای مثال، در حدیثی آمده است:

فقیران پادشاهان اهل بهشتند و همه مردم آرزومند بهشتند و بهشت آرزومند، فقر است.(۲)

یا پیامبر در حدیث دیگری می فرماید:

فقر افتخار من است و به آن مباهات می کنم.(۳) فقر مایه سرافکندی در نزد مردم و مایه زینت در نزد خدا در روز قیامت است.(۴) ایمان بنده هر چه افزوده گردد، تنگنای معیشتی او افزایش می یابد.(۵)

همچنین پیامبر به چند چیز از جمله هم نشینی با فقیران فرمان داده است.(۶)

با این حال، باید دانست فقر برای کل جامعه مطلوب نیست. فقر اجتماعی پی آمدهای شوم فراوانی دارد. همه افراد جامعه، نمی توانند فقر را تحمّل کنند و پی آمدهای زیان بار اخلاقی و اجتماعی آن دامن گیرشان می شود. ازاین رو، برای جامعه، فقر ستوده نشده است و اسلام بر زدودن لکه های فقر از چهره جامعه تأکید فراوان دارد.

امام سجّاد علیه السلام در هنگام خشک سالی با دعا و تضرّع از خدا طلب باران می کرد تا بدین وسیله نیاز مردم جامعه برطرف شود و گرفتار فقر و بدبختی نشوند:

بار خدایا، بر ما آن چنان باران فرست که از برکت آن، آب در تل ها و تپه ها

۱- برای مطالعه بیشتر نک: مهدی کی نیا، مبانی جرم شناسی، ج ۲، ص ۹۳۶.
۲- ۹.اَلفُقَراءُ ملوکُ اَهل الجَنَّه و النّاس کُلُّهم مُشتاقُون اِلَی الجَنَّهِ و الجَنَّهُ مشتاقَهُ اِلَی الفقراءِ. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۹
۳- ۱۰.الفَقرُ فخری و بِهِ اَفتَخِرُ. همان، ص ۵۵
۴- ۱۱.اَلفَقرُ شَینٌ عند النّاس و زین عنداللّه یوم القیامَه. همان، ص ۴۹
۵- کلّما ازداد العبد ایماناً ازداد ضیقاً فی معیشَتِهِ. همان
۶- ... وَ جالِسُوا الفقراء. همان، ص ۵۶

جاری گردد؛ چاه ها را با آن پرآب سازی، نهرها و رودها را با آن روان فرمایی، درختان را با آن برویانی و نرخ ها را در همه شهرها به وسیله آن ارزان فرمایی؛ چهارپایان و آفریده ها را به وسیله آن سرزنده سازی. بدین وسیله، روزی های پاکیزه را برایمان کامل فرمایی؛ زراعت را برایمان بوسیله آن برویانی و پستان های حیواناتمان را پر از شیر گردانی.(۱)

از مجموع فرازهای این دعای شریف و عبارت «و تُرخِصُ بِهِ الاسعار فی جمیع الامصار» برمی آید که امام زین العابدین علیه السلام برای رهایی همه مردم و همه شهرها از بلای خشک سالی، از خداوند باران می خواهد تا بدین وسیله همه جوامع از پی آمدهای ناگوار فقر نجات یابند و زمینه تجاوزها و مفاسد اجتماعی از میان برود.

پی آمدهای ناگوار فقر

اشاره

پی آمدهای ناگوار فقر

پیش تر به مجموعه ای از روایات پرداختیم که به شکل کلّی چهره زشت و پی آمدهای ناگوار فقر را با تعبیرهای گوناگونی بیان می کردند، نظیر:

ـ فقر به کفر نزدیک است.

ـ فقر سبب روسیاهی در هر دو جهان می شود.

ـ کسی که معاش ندارد، معاد هم ندارد.

ـ فقر مایه نقصان دین، سرگردانی عقل و دل مردگی است.

ـ فقر با کفر موازی و برابر است.

ـ فقر، مرگ بزرگ تر است.

در مجموعه این روایات، به رویکردهای فردی و اجتماعی فقر و عوامل پیدایش واکنش های منفی و ناهمگونی های مختلف اشاره شده است. فقر، پدیده ای است که انسان از آن نفرت دارد. بسیاری از جرایم و مفاسد از آن برمی خیزد. آن کس که خود و افراد خانواده اش گرسنه باشند و ایمانی که به ایشان صبر و امید دهد، نداشته باشد، به دزدی

۱- صحیفه سجادیه، دعای نوزدهم.

و قاچاق و هزار جرم دیگر روی می آورد. زنی که شوهرش درگذشته و فرزندانش خردسال است و هیچ گونه منبع درآمدی برای گذران زندگی خود و فرزندانش ندارد، در معرض فساد قرار می گیرد. کارگری که برای به دست آوردن کار و فراهم آوردن هزینه زندگی خود به تهران رفته است، به خبرنگاری می گوید:

یک ماه است که برای کار به تهران آمده ام، اما هنوز به جز ۲ روز، دیگر کار گیرم نیامده است. چهار دختر دارم. در روستایمان کشاورزی می کردیم. کمبود آب و خشک سالی به تهرانم کشاند. هر کاری گیرم بیاید انجام می دهم.(۱)

از کارگری پرسیده می شود حال که کار به دست نیاورده ای، آیا نمی خواهی تهران را ترک کنی و به روستایت برگردی؟ در پاسخ می گوید:

در این فکر هستم، ولی باور کنید اینجا بهتر است. چون لااقل نگاهم توی چشمان خانواده ام نمی افتد و شرمنده شان نمی شوم.(۲)

در یکی از جراید آمده بود: «تعداد کودکان خیابانی در حال افزایش است.»(۳) بیشتر این کودکان که شماری از آنها در «خانه سبز» پذیرفته شده اند، از خانه گریخته و اصلی ترین دلیل فرارشان را بی کاری عنوان کرده اند؛ زیرا فقر خانوادگی، فشار طاقت فرسایی بر آنان وارد کرده است و به ناچار از خانه گریخته اند. براساس آمار برخی سازمان های بین المللی، ۱۱۰ میلیون کودک در سراسر جهان از رفتن به مدرسه محرومند.(۴) به نظر می رسد علّت اساسی این موضوع، فقر و تنگ دستی است که بر ملّت های جهان حاکم است. بنابراین، فقر مادی، فقر فرهنگی را نیز در پی خواهد داشت.

با وجود گسترش تکنولوژی و پیشرفت چشم گیر بشر در عرصه های گوناگون، پیش

۱- روزنامه حیات نو، سه شنبه ۱۲ مهر ۱۳۷۹، ش ۱۰۲، ص ۱۲.

۲- ۲.همان.

۳- ۳.کیهان، سه شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۷۹.

۴- ۴.آفتاب امروز، پنج شنبه، ۱۱ اردیبهشت، ۱۳۷۹.

بینی شده است که شمار گرسنگان و قربانیان سوء تغذیه تا سال ۲۰۳۰ به شدّت افزایش یابد. فائو ــ وابسته به سازمان ملل ــ در گزارشی می نویسد: در سال ۲۰۱۵ همچنان نزدیک به ۵۸۰ میلیون نفر از مردم جهان از سوء تغذیه مزمن رنج خواهند برد.(۱)

هم زمان با افزایش گرسنگی، فقر و بی کاری بر آمار جرم و جنایت نیز افزوده می شود؛ زیرا این دو با یکدیگر پیوند تنگاتنگی دارند. یکی از دزدان درباره علّت دزد شدنش می گوید:

من سال ۶۴ که از خدمت برگشتم، آماده رفتن به سر یک شغل حسابی بودم، امّا به هر دری زدم حتّی به عنوان آبدارچی هم ما را نخواستند. خوب ما هم دیدیم شکم گرسنه تعارف ندارد، رفتیم دزد شدیم.(۲)

گرچه عوامل گوناگونی مانند: نبود شغل، موقعیّت خانوادگی، سستی اراده، فشار فقر مالی و... در ارتکاب بزه مؤثر هستند، ولی عامل سطح سواد و فرهنگ از برجستگی ویژه ای برخوردار است. میان سطح سواد و میزان ارتکاب جرم، رابطه ای مستقیم برقرار است. پژوهش ها نشان می دهد که بیش از ۸۰ درصد از مجرمان، از نظر سواد در سطح پایینی قرار دارند و یا اصلاً سواد ندارند. کارشناسان می گویند: هر چه میزان سواد افراد بالاتر برود، عزّت نفس آنها نیز بیشتر می شود. افراد باسواد برای خود ارزش بیشتری قایلند و به همین دلیل، می کوشند به سوی کار خلاف که نتیجه ای جز رسوایی ندارد، نروند.(۳)

زن ۴۵ ساله معتادی که بیش از ۱۵ سال از عمرش را به دلیل جرم های گوناگون در زندان سپری کرده است، درباره بافت اجتماعی مجرمان می گوید: آنها تبه کار به دنیا نیامده اند، بلکه شرایط زندگی و بی رحمی جامعه آنها را به سوی بزه کاری کشانده است. وی نداری و بدبختی را عامل اصلی در اولین خلافش می داند. سست بودن پایه های ایمان و عقیده نیز از عوامل بسیار مهم در ارتکاب گناه است. همچنین اراده افراد تأثیر به سزایی در

۱- ۵.کیهان، پنج شنبه ۶ مرداد ۱۳۷۹، ش ۱۶۸۶۰.

۲- ۶.همان.

۳- ۷.کیهان، پنج شنبه ۷ مهر ۱۳۷۹، ش ۱۶۹۱۳.

ایـن امر دارد، ولی نبایـد از نظر دور داشـت کـه بیشـتر نوجوانـان بزه کـار، در خـانواده هـای بســیار فقیر پرورش یـافته انـد.(۱) نوجوانـان و جوانـان، نیازمنـد برطرف شـدن نیازهـای مـالی و معنوی شـان هسـتند تا احساس امنیّت کننـد؛ زیرا هر نوع احساس کمبود در این موارد، به نبود تعادل روحی و رفتاری در آنان می انجامـد و اگر از آموزش و هدایت درستی برخوردار نباشـند، ایـن نبـود تعـادل روحی و رفتـاری و این احسـاس نـاامنی و کمبـود در آنهـا شدیـدتر می شـود. پس هم فقر فرهنگی و هم فقر اقتصادی هر دو می تواند عامل ناهنجاری اجتماعی باشد.

با اسـتناد به نظریه های جامعه شـناسانی مانند: چارلز بوث، کارل مارکس، رابرت مرتون، لکو وارد، آلبرت کهن و نیز پژوهش های انجام شـده، اقتصاد از عوامل مهم در مفاسـد اجتماعی و انواع بزه کاری های اجتماعی است. نابرابری های اجتماعی و فقر شدیـد در طبقـه هـای محروم جـامعه و نیز میـل شدیـد به بالاـ بردن پایگـاه اجتمـاعی و تلاـش برای رهـایی از محرومیّت هـای اقتصـادی و اجتمـاعی در میان این افراد، زمینه را برای انحراف فراهم می کنـد. البته این افراد، به دلیل موانع ساختاری، به ناچار از راه های غیر طبیعی می کوشند تا به خواسته های خود برسند.

باید دانست که همه جوانان محروم و فقیر به مبارزه با هنجارها و قواعد اجتماعی دست نمی زنند؛ زیرا جرم، ویژه افرادی است که در کنار فقر مادی، از نظر تربیتی و معنوی نیز دچار فقرند. یکی از کارهای مهّم دولت، فراهم آوردن امکانات مناسب برای اجرای عـدالت اجتماعی در میان گروه های مختلف جامعه است. اینکه ۸۰ درصد امکانات مادّی جامعه نزد ۲۰ درصد از افراد جامعه باشـد و ۸۰ درصــد مردم از ۲۰ درصـد امکانـات بهره منـد باشـند، نشانه شـکاف عمیق طبقاتی و قربانی شـدن عـدالت اجتماعی است.(۲)

موانع برقراری عدالت اجتماعی

موانع برقراری عدالت اجتماعی

با آنکه ایجاد عدالت اجتماعی، آرمان انبیا و مصلحان الهی بوده است و آن بزرگواران

ص: ۱۵۰

۱- ۸.حیات نو، دوشنبه ۲۵ مهر ۱۳۷۹، ش ۱۱۲.

۲- ۹.همان.

در این راه فداکاری ها و کوشش های فراوانی کرده و رنج ها و سختی های طاقت فرسایی به جان خریده اند، ولی این موضوع همواره با موانع و چالش های جدی روبه رو بوده است.

یکی از موانع اساسی که از دیرباز در برابر پدیده عدالت اجتماعی خودنمایی می کرد، ویژگی های درونی انسان است. ساختار وجودی انسان به گونه ای است که خودخواه، سیری ناپذیر، افزون خواه و بسیار حریص است.

إِنَّ ٱلإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. (معارج: ۱۹ _ ۲۱)

به راستی که انسان، سخت آزمند (بسیار حریص) آفریده شده است. چون صدمه ای بدو رسد، عجز و لابه می کند و چون به چیزی دست یابد، بخل می ورزد.

قرآن، در آیه دیگری انسان را موجودی ناتوان معرفی می کند و می فرماید: «خُلِقَ ٱلإِنْسانُ ضَعيفًا؛ انسان، ناتوان آفریده شده است.» (نساء: ۲۸)

انسان در برابر خواهش های نفسانی خود ناتوان است. ازاین رو، به انباشتن ثروت سخت علاقه مند است و هرچه بر مال و اندوخته هایش افزوده شود، آز و حرص او نیز افزایش می یابد. در همین باره، ملّا احمد نراقی می فرماید:

حرص، صفتی است نفسانیه که آدمی را وا می دارد بر جمع نمودن زاید از آنچه احتیاج به آن دارد. این صفت یکی از شعب حبّ دنیا و از جمله صفات مهلکه و اخلاق مضلّه است. بلکه این صفت خبیثه، بیابانی است کران ناپیدا که از هر طرف روی، به جایی نرسی و وادی بی انتهایی است که هر چند در آن فرو روی، عمق آن را نیابی.(۱)

آزمندی و هر صفت ناپسند دیگری که در وجود انسان است، ناشی از حبّ دنیاست، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «رأسُ کُلِّ خطیئهِ حُبّ الدّنیا؛ سرچشمه همه خطاها، دوستی دنیاست».(۲)

۱- ملّا احمد نراقی، معراج السعاده، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۹۵.

۲- ۲.اصول کافی، ج ۲، باب ۳۱۲، ص ۳۰۴.

در توضیح این حدیث شریف، علامه مجلسی می فرماید:

همه خصلت های شرّ با دوستی دنیا درهم پیچیده شده و همه زشتی های نیروی شهوت و خشم در میل به دنیا نهفته است.(۱)

بر این اساس، بزرگ ترین مانع در برابر ایجاد عدالت اجتماعی، زیاده خواهی و حرص دنیادوستان خودپرست است. این گروه، هرگز از انباشت اموال و زخارف دنیا سیر نمی شوند و هرچه ثروت آنها افزایش می یابد، حرصشان نیز بیشتر می شود، مانند کسی که هرچه از آب شور دریا بنوشد، به عطش و تشنگی اش افزوده می شود. به همین ترتیب، اگر از راه حلال و مشروع به انباشت بیش از پیش ثروت توفیق نیابد، از راه های نامشروع و غیر قانونی به این کار اقدام می کند.

بزرگ ترین مانعی که در سر راه علی علیه السلام قرار گرفت و ایجاد عدالت اجتماعی اسلام به دست آن حضرت را با مشکل روبه رو ساخت، همین موضوع بود. هواپرستان که اجرای عدالت اجتماعی با منافع شخصی آنان ناسازگار بود، سخت با آن بزرگوار به مخالفت برخاستند و اصلاحات آن امام بر حقّ را تاب نیاوردند. آنان که ثروت های بادآورده و کلان اندوخته و به این روش ناپسند عادت کرده بودند و خود را تافته جدا بافته می پنداشتند، چنان شیفته زر و سیم شده بودند که حتّی انسانیّت خود را فراموش کردند. نمونه هایی از این ثروت های حرام در تاریخ ثبت است. مسعودی، تاریخ نویس مشهور می نویسد:

عبدالرحمن بن عوف، خانه ای وسیع، صد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و هنگامی که از دنیا رفت، چهار زن داشت و ۸۱ ما ترک او را که بین آنان تقسیم کردند، به هر زن، هشتاد و چهار هزار دینار طلا سهم الارث رسید!(۲)

به اندازه ای طلا و نقره از زید بن ثابت باقی ماند که پس از مرگش، آنها را

۱- ۳.مرآه العقول، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۲- علی بن الحسین مسعودی، مروج الذّهب، دارالمعرفه، بیروت، ج ۲، ص ۳۴۲.

با تبر شکستند و بین ورثه اش تقسیم کردند و ارزش بقیّه ما ترک او نیز هزار دینار طلا شده بود.(۱)

یعلی ابن امیّه در هنگام مرگ، پانصد هزار دینار طلا از خود به جای گذاشت و ما بقی املاک و ماترک وی سیصد هزار دینار طلا بود.(۲)

زبیر بن عوام در بصره خانه ای بنا کرد که تا این زمان _ سال ۳۳۲ ه .ق _ مشهور است و تاجران و سرمایه داران و دیگران در آن فرود می آمدند. وی همچنین خانه هایی در مصر، کوفه و اسکندریه ساخته بود. بعد از مرگ، اموال او بالغ بر پنجاه هزار دینار طلا، هزار اسب و هزار غلام و کنیز بود.(۳)

این افراد از کارگزاران خلافت عثمان بودند. خود وی نیز دست کمی از آنان نداشت. چنان که در یک نوبت، خمس اموال نواحی آفریقا را که پانصد هزار دینار طلا بود، به مروان بن حکم پسر عمو و داماد خودش بخشید.(۴)

حیف و میل اموال عمومی و پای مال کردن حقوق مستضعفان در دوران حکومت عثمان به اندازه ای بود که مسعودی پس از ذکر چند نمونه می گوید: «و هذا باب یتسع ذکره و یکثر وصفه، فیمن تملّک من الاموال فی ایّامه؛ سخن گفتن درباره کسانی که در زمان حکومت او اموال را به ملکیّت خویش درآوردند، بابی است که وصفش فراوان و ذکرش گسترده است».(۵)

علی علیه السلام در این باره می فرماید:

خویشاوندانش با او همکاری کردند و بیت المال را خوردند و بر باد دادند؛ همانند شتری که مهار بریده و گیاهان بهاری را می چرد.(۶)

۱- ۵.همان.

۲- ۶.همان، ص ۳۴۳.

۳- ۷.همان، ص ۳۴۲.

۴- ۸.الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷.

۵- ۹.مروج الذّهب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۶- ۱۰.نهج البلاغه، خطبه ۳.

امروزه نیز فساد مالی در بعد جهانی از سوی مستکبران که منافع کشورهای عقب نگه داشته شده را به جیب شرکت ها و کارتل ها و سرمایه داران خود سرازیر می کنند(۱) و در بعد داخلی کشورها به گونه ای تحمل ناپذیر ادامه دارد. برخی با استفاده از مجاری به ظاهر قانونی، ثروت های کلانی را به هم زده اند، در صورتی که بخش قابل توجهی از جامعه نمی توانند به آسانی معاش روزانه خود را فراهم کنند و هر روز شاهد زیاد شدن شکاف طبقاتی در کشورها هستیم؛ به گونه ای که در ایران، برابر آمار سازمان بهزیستی، ۸۰ درصد ثروت جامعه در دست ۲۰ درصد افراد است.(۲) این فاصله نابهنجار طبقاتی بسیار شکننده است و در شأن نظام اسلامی نیست. ازاین رو، رهبر معظم انقلاب گاه و بی گاه نسبت به این خطر هشدار داده است:

من بارها به دولت و همچنین مجلس گفته ام که مسئولیّت و اولویّت اول شما رفع مشکلات اقتصادی مردم است.(۳)

این در حالی است که در اثر برنامه ریزی های نادرست و بی کفایتی برخی مسئولان، تنها در یک سال، ۲۰۰ میلیارد تومان از انحصار آهن نصیب رانت خواران می شود.(۴) همچنین ثروت های باد آورده، طبقات جدیدی از اشراف را پدید آورده است؛ مشکلات فراوان اقتصادی، کشور را فرا گرفته است و حقوق بگیران و اقشار کم درآمد شرایط

۱- ۱۱.جناب حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی سال ها پیش در خطبه های نماز جمعه تهران درباره عدالت اجتماعی اسلام در بعد اقتصادی مباحثی را مطرح کرد که در کتابی با همین عنوان به چاپ رسید. در صفحه ۳۶ این کتاب آمده است: «امروز در دنیا طبق آماری که می دهند نوزده کشور دنیا هفتاد و سه درصد ثروت دنیا را دارند و این ۱۹ کشور، ۱۶ درصد جمعیّت دنیا هستند و ۷۳ درصد ثروت دنیا درست در اختیار ۱۶ درصد مردم است و ۶۰ درصد مردم دنیا فقط ۱۱ درصد ثروت دنیا را دارند که اینها در هند، در چین، در بنگلادش، در آفریقا و در کشورهای فقیر آسیا زندگی می کنند. این تقسیم ثروت، طبیعی نیست». عدالت اجتماعی اسلام در بعد اقتصادی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، نشر ولیعصر، سازمان چاپ ممتاز.

۲- ۱۲.روزنامه کیهان، پنج شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۷۹، ش ۱۶۸۶۶.

۳- ۱۳.همان، پنج شنبه ۶ مرداد ۱۳۷۹، ش ۱۶۸۶۰.

۴- ۱۴.روزنامه حیات نو، سه شنبه ۱۲ مهر ۱۳۷۹، ش ۱۰۲.

سختی را می گذرانند. کمبود درآمد، خانواده ها را به قرض گرفتن مجبور کرده و مردم از شکاف عمیق طبقاتی و اعمال تبعیض در تنگنا هستند.(۱) شاید به دلیل همین شکاف طبقاتی عمیق است که:

الآن برای پاسبان سر خیابان ما چندان روشن نیست که آیا وقتی یک بنز با قیمت کلان ۲۰۰ یا ۳۰۰ میلیون تومانی اگر تخلّف کند، برای او دست خود را بالا ببرد و احترام بگذارد و یا برعکس با قاطعیّت با او برخورد کند.(۲)

به طور کلی، موضوع فاصله طبقاتی در جامعه موضوع مهمی است. امروزه برخی افزون بر برخورداری از کاخ های سر به فلک کشیده، اتومبیل های چند صد میلیونی و حساب های بانکی میلیاردی، حتی از حسابرسی دقیق ثروت خود ناتوان هستند و در مقابل، شمار بسیاری برای تأمین هزینه اولیه زندگی خود به فروش عضو بدنشان مانند کلیه اقدام می کنند تا به خاطر فقر، به فساد و تباهی کشیده نشوند یا حتی برخی توان خرید کفش و لباس برای فرزندان خود ندارند. این گونه امور، از فساد و تباهی جامعه، از میان رفتن ارزش ها، ضایع شدن حقوق مردم و تقسیم ناعادلانه ثروت حکایت دارد که باید بر ضدّ آن به پا خاست.

راهکارهای ایجاد عدالت اجتماعی در قرآن و سنّت

راهکارهای ایجاد عدالت اجتماعی در قرآن و سنّت

اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی برای اصلاح، تربیت، تکامل و اداره فرد و جامعه، احکام و قوانینی قرار داده است. به ویژه برای اداره جامعه برپاداشتن عدل اجتماعی را امری ضروری به شمار می آورد، به گونه ای که حتّی نسبت به غیر مسلمانان، حکم به عدالت را لازم شمرده است: «وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ؛ اگر داوری می کنی، پس در میانشان به عدالت حکم کن؛ که خداوند، دادگران را دوست می دارد.» (مائده: ۴۲)

۱- ۱۵.«اظهارات امام جمعه ارومیه»، کیهان، پنج شنبه ۲۱ مهر ۱۳۷۹، ش ۱۶۹۲۴.

۲- ۱۶.سخنرانی میر حسین موسوی، روزنامه حیات نو، چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۷۹، ش ۸۵۰.

البتّه اجرای عدالت در این آیه، داوری در امور فردی و حقوق اجتماعی و مسائل دیگر را شامل می شود.(۱) در قاموس اسلام، عـدل به معنـای معتـدل ساختن بخشـش و توزیع های اجتماعی و اقتصادی است که در میان مردم رواج دارد.(۲) قرآن از قول پیامبر می فرماید: «لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ اللّهُ؛ به من دستور داده شده تا عدالت را در میان شما برقرار سازم». (شورا: ۱۵)

علی علیه السلام در نامه ای به لشکریانش، حقوق و وظایف آنان را به این شرح گوشزد می کند:

بی گمـان، خداونـد، شـما را در حقّ برابر قرار داده و در این جهت تفـاوتی میـان سـیاه و سـرخ وجود نـدارد. شـما را نسـبت به زمامدار و زمامدار را نسبت به شما همانند پدر نسبت به فرزند و فرزند نسبت به پدر قرار داد. حق شما بر زمامدار این است که انصاف و عدالت را در میانتان برقرار سازد.(۳)

گرچه این سـخن درباره لشـکریان و نیروهای نظامی بیان شده است، ولی مورد، مخصّص نیست. به ویژه با توجه به اینکه رابطه حـاکم با مردم و مردم با او رابطه پـدر و فرزنـدی است. بنابراین، زمامـدار به منزله پـدر برای مردم و مردم نیز هماننـد فرزنـدان اویند. به همین دلیل، امام صادق علیه السلام فرمود:

همه مسلمانان فرزندان اسلامند. در بخشش میان آنان، برابری را رعایت می کنم. فضایل و برتری هاشان میان خود و خدایشان است. من همه آنها را چون فرزندان یک فرد به شمار می آورم.(۴)

این یـک اصل تربیتی، انسانی، اجتماعی و سیاسـی است. اصـلی است که اسـلام به آن اهمیّت می دهـد. همین موضوع، انگیزه اصـلی اهتمـام به عـدالت و توازن را آشـکار می سـازد؛ زیرا در اجتمـاع اسـلامی همه مردم فرزنـدان یـک پـدر و اعضای یک خانواده اند. آنان در

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۸۷.

۲- ۲.محمدرضا حکیم، الحیاه، قلب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۰ ه . ق، ج ۶، ص ۳۷۱.

۳- ۳.بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶.

۴- ۴.الحیاه، ج ۶، ص ۳۷۲.

یـک صف و در کنـار هم قرار می گیرنـد؛ نه اینکه برابر یکـدیگر جبهه گیری کننـد. همـان گونه که پـدر فرزانه مـال را میـان فرزنـدانش بر حسب نیـاز و رعایت عـدالت توزیع می کنـد و بـدون دلیل، برخی را بر برخی دیگر ترجیـح نمی دهـد، برخی را محروم نمی کنـد و برخی را بیش از مقـدار نیازشان نمی دهد تا حقوق دیگران پای مال شود، اسـلام نیز که پدر روحانی مردم است، چنین عملکردی را نسبت به مردم روا می دارد و همواره در پی ایجاد عدالت اجتماعی است. برپایی عدالت اجتماعی در جامعه به اندازه ای مورد اهتمام اسلام است که هدف از فرستادن رسولان و کتاب های آسمانی، دست یابی به آن قلمداد شده است. قرآن می فرماید:

لَقَـدْ أَرْسَـلْنا رُسُـلَنا بِالْبَيِّنـاتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنا الْحَديـدَ فيهِ بَأْسٌ شَديـدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللّهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ. (حدید: ۲۵)

به راستی، ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم، خطری سخت و سودهـایی است، پدیـد آوردیم، تـا خـدا معلوم بـدارد چه کسـی در نهـان، او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند و شکست ناپذیر است.

برابر این آیه، پیامبران با سه وسیله مجهّز بوده اند:

۱. بیّنات و دلایل روشن که شامل معجزه ها و برهان های عقلی است؛

۲. کتاب های آسمانی که با گذشت زمان و تکامل انسان ها، محتوای آن رو به تکامل گذاشته است؛

۳. میزان که معیـار سـنجش حقّ از باطل است و تمام کردارهای انسان ها را می توان براساس آن سـنجید و آن احکام و قوانین الهی است که ملاک تمیز نیکی ها و بدی ها و ارزش ها و ضدّ ارزش ها است.

هدف از فرستادن این مردان بزرگ، برپاداشتن و اجرای قسط و عدالت اجتماعی بوده

است. نکته ای که در عبارت «لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ» در این آیه وجود دارد، این است که مردم، خود به خود، برای اجرای قسط و عدل قیام کنند؛ نه اینکه پیامبران آنان را به این کار وادار سازند، ولی چون در جامعه انسانی، برخی به واسطه پیروی از خواهش های نامحدود درونی خود، سرکشی و گردن کشی می کنند، ضمانت اجرایی امور سه گانه بالا، آهن و نیروی قوی بوده است که در ادامه آیه بدان پرداخته است.

این سخن بدان معناست که قانون و مقرّرات، نیازمند ضمانت اجراست و چنانچه بهترین قوانین تدوین گردد، ولی ضمانت اجرا نداشته نباشد، هدف آنها تأمین نخواهد شد. به همین دلیل، علی علیه السلام فرمود: اَلخَيرُ كُلُّهُ فی السَّيف، و تحت السّيف و فی ظِلِّ السّيف؛ تمام خوبی ها در شمشیر و زیر شمشیر و در سایه شمشیر است». (۱)

در روایتی از مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف آمده است که بزرگ ترین، کلّی ترین و مهم ترین رسالتی که آن مصلح بزرگ الهی برعهده دارد و از برنامه های اساسی آن حضرت به شمار می رود، بر پاداشتن قسط و عدل و نابود ساختن جور و ستم و حقّ کشی است. در آن روزگار، از میان رفتن شرک، فسق، شر، فساد و تباهی، در ریشه کن شدن ستم نهفته است و شرایط به گونه ای فراهم خواهد شد که اجتماع بشری آماده پذیرش ایمان، صلاح، تقوا و اخلاق فاضله می گردد.

نمونه هایی از اجرای عدالت اجتماعی درنظام اسلامی

نمونه هایی از اجرای عدالت اجتماعی درنظام اسلامی

عدالتی که اسلام درصدد اجرای آن در اجتماع بشری است، بخشی از عدالت کلّی حاکم بر نظام هستی است. بر اساس همان توازن و عدلی که سبب برپایی آسمان و زمین گشته است، باید اجتماع انسانی نیز برپا داشته شود. در واقع، منبع اینها یکی بوده و هر دو از یک آبشخور سیراب می شوند و آثار به هم پیوسته و یکسانی دارند. این عدالت، توازن در همه مسائل و شئون را در برمی گیرد. این تعادل و توازن، بنیانی مستحکم است که تمام هستی براساس آن برقرار شده است. از همین رو، اجتماع های بشری نیز که بخشی از

۱- ۵.محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، چ ۳، ج ۵، ص ۸ ، ح ۱۵.

هستی به شمار می روند، باید در این راستا حرکت کنند.

با توجه به پیچیدگی های انسان و شبکه های درهم پیچیده اجتماع های انسانی، برقرار ساختن عدالت اجتماعی در میدان عمل امری لازم است و البته بسیار دشوار می نماید، ولی زمامدار اسلامی موظّف است اجتماع را بدان سمت بکشاند. هرچند این موضوع مستلزم آن است که مجری عدالت، خود، از تعادل برخوردار باشد و به افراط و تفریط گرایشی نداشته باشد؛ تا با این فرمایش علی علیه السلام بسازد که فرمود: «کیف یَعدِلُ فی غیرِهِ مَن یَظلِمُ نَفسَهُ؛ چگونه عدالت را درباره دیگران اجرا می کند کسی که به خود ستم روا می دارد؟»(۱)

همچنین آن حضرت، برخورداری از عدالت را لازمه جدایی ناپذیر یک زمامدار شایسته می داند: «قد اَلزَمَ نَفسَهُ العَدلَ، فکان اَوَّلَ عَدلِهِ نَفیُ الهوی عن نَفْسِهِ؛ انسان ممتازی که شایستگی امامت دارد، خود را ملزم به عدالت می داند و نخستین گامش در راه عدالت، دوری از هواپرستی و گرایش های شخصی است.»(۲)

به همین دلیل، آن امام همام در سخت ترین شرایط نیز بر رعایت عدالت پافشاری می کرد اجرای عدالت را هرچند به قیمت شکست ظاهری، بر پیروزی به وسیله پای مال کردن عدالت، برتر می دانست.

در زمان حکومت آن حضرت، برخی از سرشناسان که در بسیج مردم نقش مهمّی داشتند و به اصطلاح از خواص جامعه به شمار می آمدند، به چگونگی تقسیم بیت المال معترض بودند. آنان اعتقاد داشتند که نباید همه افراد جامعه به طور مساوی از بیت المال بهره مند گردند، بلکه باید به خواصّ و اشراف، سهم بیشتری داده شود؛ همان گونه که پیش تر چنین بوده است. باید دانست خلفای پیش از حضرت، در تقسیم بیت المال، میان مجاهدان بدر با دیگر مجاهدان تفاوت قایل می شدند و سهم قریشی را در غنیمت، افزون تر

۱- ۱.غرر الحکم و درر الکلم، قم، مؤسسه طباعه و تجلید الکتاب، ج ۲، ص ۵۵۴، ح ۲۳.
۲- ۲.نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

از غیرقریشی می دانستند و مسلمان عرب را از مسلمان غیرعرب برتر می شمردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، رعایت حال طبقه محروم و کارگر و کشاورز را نخستین وظیفه خلیفه مسلمانان می دانست و همواره مانند محرومان غذا می خورد و لباس بر تن می کرد. بهای پیراهنش در دوران خلافت از سه درهم نمی گذشت. مجموع دارایی اش پس از شهادت، هفت صد درهم بود. در تمام دوران خلافت، در برابر شرع و قانون فرقی میان ضعیف و قوی و عرب و عجم و ذمّی و مسلمان برابر شرع و قانون قائل نمی شد. وظیفه مأموران دولت را نیز در درجه نخست، برقراری عدل و رفع تبعیض و دفع سلطه زورمندان تعیین کرده بود. به دستور ایشان، از غنیمت های جنگی و درآمدهای گوناگون هرگز چیزی در بیت المال جمع نمی شد و در هر منطقه ای بی درنگ هزینه می شد.(۱)

آن حضرت کسی نبود که هدفش از حاکمیت، تنها حکومت بر مردم و در دست گرفتن قدرت باشد، بلکه هدف او پشتیبانی از مظلومان و مستضعفان و مبارزه با ستم پیشه گان و اجرای عدالت اجتماعی و دیگر احکام اسلامی بود. همان گونه که خود می فرماید:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجّت بر من تمام نمی کردند و خدا علما را نفرموده بود تا ستم کار شکم باره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم دیده بشتابند، رشته این کار را می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم.(۲)

علی علیه السلام در دوران حکومت خود نه تنها اجازه نداد تا نزدیکان و خویشاوندانش و یا جمعی فرومایه و فرصت طلب به بهانه حمایت از وی و نزدیکی به آن حضرت، به حقوق دیگران تجاوز کنند و از اموال عمومی به طور نامشروع بهره گیرند (تا آنجا که برای برادر نابینا و نیازمند خود نیز امتیازی قایل نشد)، بلکه تصمیم قاطع گرفت، ثروت های فراوانی را

۱- ۳.عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ص ۱۲۰ برگرفته از: نظام نامه حکومت، محمد کاظم بن محمد فاضل مشهدی، ص ۱۴.

۲- ۴.نهج البلاغه، خطبه ۳.

که برخلاف قانون از اموال عمومی جمع آوری شده بود، به بیت المال برگرداند. ازاین رو، در نخستین روزهای حکومت خود چنین فرمود:

آگاه باشید! هر قطعه زمین از اراضی مسلمانان که عثمان بدون ضابطه به دیگران داده و آن اموال و ثروت هایی که او برخلاف قانون از بیت المال به اطرافیانش بخشیده است، باید به بیت المال برگردد؛ زیرا حق کهن را چیزی (میل خلیفه) باطل نمی گرداند. به خدا سوگند، اگر ببینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می گردانم؛ زیرا در عدالت گشایش است و آنکه عدل و داد بر او تنگ و ناگوار آید، پس جور و ستم بر او تنگ تر و ناگوارتر باشد.(۱)

اعتقاد و عملکرد علی علیه السلام براساس عدالت، سودجویان و عدالت گریزان را که همواره در پی بهانه ای بودند تا بیعت خود را شکسته یا به دربار معاویه پناهنده شوند، مصمّم تر می ساخت. ازاین رو، مصلحت اندیشان، برای خارج شدن از این بن بست به امام پیشنهاد کردند تا در تقسیم اموال، اشراف عرب را بر دیگران برتری دهد و به قریش سهم بیشتری بخشد و نظر کسانی را که از مخالفت و فرارشان بیم دارد، به این وسیله جلب کند. امام علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود:

آیا مرا فرمان می دهید که پیروزی را به بهای ستم کردن بر کسانی فرا چنگ آرم که مسئولیّت سرپرستی و ولایت ایشان را بر عهده دارم. به خدا سوگند، تا روزگار در گردش است و ستارگان آسمان، پیاپی هم در حرکتند، گرد چنین ناروایی نخواهم گشت. اگر این مال، ثروت شخصی من بود، در توزیع آن مساوات را رعایت می کردم، چه رسد به اینکه مال، مال خداست.(۲)

۱- شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغه، جزء ۱، ص ۴۶.
۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

نقش اجرای عدالت اجتماعی در کنترل جامعه

نقش اجرای عدالت اجتماعی در کنترل جامعه

فراگیر شدن عدالت اجتماعی سبب تنظیم و تعادل و توازن جامعه شده و مجریان امور را در برقراری نظم اجتماعی یاری خواهد کرد؛ زیرا گسترش عدالت اجتماعی سبب متعادل شدن مردم می شود و آنان نیز به نسبت، بخشی از تعادل اجتماعی را تأمین خواهند ساخت. با این حساب، مجموع تعادل ها موجب پدید آمدن جامعه ای متعادل و متوازن خواهد شد. در این باره علی علیه السلامی فرماید: «العَدلُ یَضَعُ الامُورَ مواضعها... و العدلُ سائسٌ عامٌ؛ عدل، جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد. عدالت، تدبیر کننده ای است به سود همگان».(۱)

با استقرار و فراگیر شدن عدالت اجتماعی، حقوق کسی پای مال نمی شود و هر حق داری به حق خود دست می یابد. دیگر ستمگر و ستم دیده ای وجود نخواهد داشت. به همین دلیل، کسی کینه دیگران را به دل نمی گیرد؛ عقده ای و سرکش نمی شود و هرگز به فکر شورش و برهم زدن نظم اجتماع نمی افتد؛ چون احساس می کند هرکس هر چه به دست آورده، حاصل کوشش اوست؛ نه توزیع ناعادلانه. حتی چنانچه برخی افراد نابهنجار یافت شوند، کسی به یاری آنان نمی شتابد، بلکه به حاکمیّت در سرکوبشان یاری می رسانند.

آری، از نظر علی علیه السلام، اصلی که می تواند تعادل اجتماع را نگاه دارد و همه را خشنود سازد و پیکر اجتماع را سلامت و روح جامعه را آرامش بخشد و آن را به آسانی کنترل کند، اجرای عدالت اجتماعی است. ازاین رو، در دوران زمامداری خود، به کارگزاران حکومتی فرمان می دهد تا به طور کلّی، در میان همه مردم جامعه، عدالت را رعایت کنند: «فَلیَکُن اَمرُ النّاسِ عِندَکَ فی الحَقِّ سَواءٌ فَاِنَّهُ لَیسَ فی الجُورِ عِوَضٌ مِنَ العَدلِ؛ پس باید در رابطه با حقّ، همه مردم را یکسان بنگری؛ زیرا جور و ستم را با عدل عوض ندهند».(۲)

ص: ۱۶۲

۱- ۱.همان ، حکمت ۴۳۷.

۲- ۲.همان ، نامه ۵۹.

همـان گونه که خود انتظـار داری که براسـاس عـدالت با تو رفتار شود، بایـد تو نیز با مردم براساس عـدالت رفتار کنی. در این صورت، نه تنهـا نبایـد به حقوق دیگران تجـاوز کنی، بلکه بایـد حافـظ حقوق آنهـا از تجـاوز متجاوزان باشـی، تا امور اجتماع سامان یابد و در مجرای طبیعی سیر کند و از فروپاشی در امان باشد و به این وسیله، جامعه به طور طبیعی کنترل و مهار گردد.

براین اساس، اجرای دقیق عدالت اجتماعی به ایجاد نظم و کنترل امور گوناگون اجتماع کمک می کند و جریان های اجتماعی را در مجرای طبیعی قرار می دهـد و از بروز ناهنجاری های اجتماعی پیش گیری می کنـد. ازاین رو، کسـی به خود اجازه نمی دهـد تا به حقوق دیگران دست اندازی کند؛ زیرا به این باور رسـیده است که در این صورت، واکنش جامعه در برابر او بسـیار دقیق و جدّی خواهد بود.

عدالت اجتماعی در بعد سیاسی

عدالت اجتماعی در بعد سیاسی

پیش تر بیـان شـد که عـدالت اجتماعی به مفهوم برخورداری جامعه از چنان تعادل و توازنی است که همه مردم به حقّ خویش ــ آن گونه که قـانون در نظر گرفته است ــ دست پیـدا کننـد. این امر، آن گـاه شـدنی است که روابطی سـالم و قانون منـد بر مجموعه ساختـار اجتمـاعی حـاکم گردد. فرمـان های الهی مبنی بر لزوم ایجاد عـدالت اجتماعی، همه جنبه های این موضوع را دربرمی گیرد. هر چند ممکن است برخی از جنبه ها به دلیل مقدار اهمیّت، تقدّم رتبی یا مقدّمی داشته باشند.

پدیـد آمـدن عـدالت اجتماعی در بعـد سیاسـی، این امکان را به وجود می آورد تا زمینه های رقابت سالم در تمام عرصه ها به گونه ای فراهم گردد که همه افراد بتواننـد از امکانات عمومی و موقعیّت های اجتماعی و فرصت های مناسب بهره بگیرند و با توجه به اسـتعدادها، شایسـتگی هـا و توان منـدی هـای خود، در میـدان های تلاش و کوشـش گام نهنـد و اسـتعدادهای بالقوّه خویش را به فعلیّت رسانند. هنگامی می توان مدعی گسترش عدالت اجتماعی در سـطح و عمق جامعه شد که همه بخش های جامعه به منابع موجود دسترسی داشته باشند و بتوانند به منزلت های گوناگون اجتماعی برسند؛ یعنی چنانچه افراد یا

گروه های کارآمدتر و توان مندتر، از لحاظ تعهّد و تخصّص و شرایط دیگر یافت شدند، امکان پیشرفت و پسرفت برای هر دو یکسان باشد.

این موضوع وقتی می تواند به مرحله اجرا درآید که ضوابط و معیارهای درست و عادلانه در تقسیم مسئولیّت های سیاسی و اجتماعی رعایت گردد، بلکه می توان گفت عدالت اجتماعی اسلام آنچنان گسترده است که افزون بر زیر پوشش قرار گرفتن مسلمانان، کافران را نیز از چشمه جوشان عدالت خود سیراب می گرداند. چنان که علی علیه السلام پس از یورش ناجوان مردانه سفیان بن عوف(۱) به شهر انباز(۲) که به تحریک معاویه صورت گرفته بود، فرمود:

شنیده ام مردانی از آن سپاهیان به خانه های مسلمانان و کسانی که در پناه اسلامند، درآمده، گردن بند و دست بند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان به در آورده اند؛ در حالی که آن ستم دیدگان در برابر آن متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته اند... اگر از این پس، مرد مسلمانی از غم چنین حادثه ای بمیرد، جای ملامت ندارد، بلکه در دیده من شایسته کرامت است.(۳)

بنابراین، عدالت اجتماعی در بعد سیاسی که با تدبیر امور کلّی جامعه ارتباط پیدا می کند، امری گزینشی و موردی نیست تا به برخی از قشرهای جامعه که شرایط و عقاید ویژه ای دارند، اختصاص یابد، بلکه موضوعی فراگیر است و همه افراد جامعه را با هر اندیشه و رنگ و نژاد و مذهبی که باشند، دربرمی گیرد.

ص: ۱۶۴

۱- ۱.سفیان پسر عوف از بنی غامد، تیره ای از مردم أزدِشَنُوء که معاویه او را مأمور غارت بردن به مرزهای عراق کرد و بدو گفت: این غارت ها چشم عراقیان طرفدار علی را می ترساند و دوستان ما را شاد می دارد. ترجمه نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، ۱۳۷۷، چ ۶، ص ۴۵۷.

۲- ۲.شهرکی است در شرق فرات، مقابل هیت. همان.

۳- ۳.نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

دلایل لزوم رعایت عدالت در بعد سیاسی

دلایل لزوم رعایت عدالت در بعد سیاسی

لزوم فراگیر بودن عدالت اجتماعی در بعد سیاسی نیز از آیات و روایت های اشاره شده در بحث بعد اقتصادی، قابل برداشت است. همچنین موضع گیری اسلام در برابر تفاوت ها، رعایت سلسله مراتب و استخدام، پی آمدهای قدرت طلبی و موانع برقراری عدالت نیز به همان ترتیب گذشته می تواند مورد بهره برداری قرار گیرد. البته به نظر می رسد روایت های دیگری که با موضوع حاضر ارتباط تنگاتنگی دارند، می تواند در اینجا به کار آید که به چند نمونه بسنده می گردد.

از رسول خدا نقل شده است که فرمود: «عَدلُ ساعهٍ خیرٌ مِنْ عِبادهِ سَبعینَ سِنهٍ قیامِ لَیلِها و صیامِ نهارِها؛ یک ساعت عدالت ورزیدن، از هفتاد سال عبادت که شبش را با نماز و روزش را با روزه به سرآورده باشند، برتر است».(۱)

علی علیه السلام فرمود: «اِعدِل! تَدُوم لَکَ القُدرَه؛ دادگر باش تا قدرتت پایدار بماند.»(۲) و نیز فرمود: «ملاکُ السَّیاسَهِ العَدلُ؛ اساس سیاست، دادگری است».(۳)

درباره حاکمان گفته شده است: «إنَّ اَفضَلَ قُرَّهِ عَینِ الوُلاه، إستقامهُ العَدلِ فی الْبلادِ و ظُهورُ مودّهِ الرَّعیه؛ و آنچه موجب روشنی بیشتر دیده والیان است، برقراری عدالت در شهرها و پدید آمدن دوستی در میان مردمان است».(۴)

در روایت دیگری آمده است: «جَمالُ السّیاسه، اَلعدلُ فی الْإمره؛ زیبایی سیاست، به کار گرفتن عدالت در حکومت است».(۵) یا در روایت های زیبایی می خوانیم: «اَلعدلُ اَساسٌ بِهِ قِوامُ الْعالَم؛ عدالت، بنیانی است که استواری جهان به سبب آن است.»(۶)

۱- ۱.بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲.

۲- ۲.غررالحکم، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۶۲

۳- ۳.همان، ص ۷۵۷، ح ۲.

۴- ۴.نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵- غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۴، ج ۷۶.

۶- ۶.بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.

یا «اَلعدلُ أقوی أساسٍ؛ عدالت، قوی ترین بنیان است».(۱) و «اَلعدلُ قِوامُ الرَّعیه؛ عدالت، موجب پابرجایی ملّت است».(۲)

از این احادیث، لزوم عدالت ورزی در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، عقلی، عملی، تربیتی، اخلاقی و قضایی استفاده می شود؛ زیرا مجموع اینها از هماهنگی نظام تشریع و نظام تکوین حکایت می کند که با اجرای عدالت در تمام عرصه های زندگی اجتماعی، این هماهنگی به کمال خود نزدیک تر می شود. ازاین رو، در روایتی می خوانیم: «العدلُ حیاةٌ؛ عدالت، همان زندگی است».(۳)

از آنجا که «العدل حیاه الاحکام؛ عدالت حیات احکام اسلام است.»(۴) و «انّ الحیاه فی العَدلِ؛ بی گمان، زندگی در رعایت عدالت است»، در حقیقت، زندگی دینی و زندگی انسانی، بدون عدالت ارزش ندارد. اصولاً جامعه بدون عدالت را نمی توان جامعه ای پویا و زنده به شمار آورد، بلکه چنین اجتماعی در واقع مرده است، گرچه به ظاهر تکاپو برای حیات در آن جاری باشد.

قیام مسلحانه برای برپایی عدل

قیام مسلحانه برای برپایی عدل

بر پاداشتن عدالت، امری حسّاس و بسیار اساسی است که انجام این مهّم به تحمّل هزینه های سنگین نیاز دارد و در راستای عملی شدن آن باید از همه ابزارها و امکانات بهره گرفت. حتی کارهایی مانند مبارزه مسلّحانه نیز در برخی موارد لازم و ضروری می شود. آنجا که گروهی مظلوم در سرزمینی به سر می برند که ستمگران بر سرنوشت آنان حاکمند و حقوقشان را پای مال می کنند، به کارگیری تجهیزات نظامی تنها وسیله احقاق حقّ

۱- ۷.الحیاه، ج ۶، ص ۳۳۱.
۲- ۸.غررالحکم، ج ۱، ص ۸۴، ح ۱۹۷۵.
۳- ۹.الحیاه، ج ۶، ص ۳۲۷.
۴- ۱۰.همان، ص ۳۸۵.

و نجات دادن ستم دیدگان است. برای همین، قرآن کریم، مسلمانان را به جهاد فرمان می دهد تا بدین وسیله، زمینه های رهایی آنان فراهم گردد، چنان که می فرماید:

و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما. (نساء: ۷۵)

براساس این آیه، مبارزه با ستم به هر شکل ممکن باید در دستور کار حکومت اسلامی باشد. این آیه به بعد بین المللی پیکار با ستمگران نیز اشاره دارد؛ یعنی اگر مظلومانی در سرزمینی غیراسلامی و در شرایطی بسیار اسف بار گرفتار آمده اند، خدا برای کاستن از ستم و ایجاد تعدیل به گونه ممکن، فرمان جهاد صادر کرده است.

در جای دیگر می خوانیم: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ؛ و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت است، فرو فرستادیم.» (حدید: ۲۵) این تعبیر در پی عبارتی است که هدف از فرستادن پیامبران را قیام مردم به عدل معرّفی کرده است و از آن برمی آید که قیام به عدل در مواردی، بدون بهره گیری از سلاح و تجهیزات نظامی امکان پذیر نیست.

علی علیه السلام در این باره می فرماید:

ای مؤمنان! آن کس که ببیند کار ناشایست و ستمی و کار منکری که مردم را به آن فرا می خوانند، صورت می گیرد، اگر تنها با قلبش آن را انکار کند، سالم مانده و گناهی مرتکب نشده است و آنکه با زبان و بیان به انکار برخیزد، پاداش الهی خواهد داشت و جایگاهش برتر از گروه نخست است و آن کس که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بر فراز و گفتار ستمگران، پست و سرنگون گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر جادّه حقیقی گام نهاد و نور یقین در قلبش تابیده است.(۱)

بر این اساس، در هر زمان و مکانی و به دست هرکسی که ستم و تجاوز نسبت به

۱- ۱.نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

مسـلمانان و جـامعه اسـلامی صورت گیرد، امر به معروف و نهی از منکر و پیش گیری و از میـان برداشـتن سـتم و تجاوز بر هر مسلمانی، امری لازم و واجب است.

بر حکومت اسـلامی نیز که برآینـد بیعت مردم و فرمان الهی است، بر پاداشـتن عـدل و قسط و ایجاد عـدالت اجتماعی در جنبه های گوناگون اقتصادی، قضایی، سیاسـی و فرهنگی، لازم و وظیفه ای دینی است. براساس آموزه های اسـلام، هیـچ مصـلحتی بالاتر از اجرای عدالت و پیش گیری از سـتم و تجاوز قدرتمندان سیاسـی و اقتصادی و سرکوب زیاده خواهان در بعد داخلی و مبارزه با جلوه های شرک و استکبار جهانی در بعد جهانی وجود ندارد. بر این اساس تا زمانی که افراط گران داخلی به حقوق مسـتمندان و مستضعفان دست اندازی می کنند و فقر و تنگ دستی بیداد می کند و تا وقتی که حتّی یک نفر گرسنه در کشور باشـد و از سوی دیگر، سـرمایه های باد آورده در دست شـماری مسـتکبر باشـد، نمی توان ادعا کرد که به مقصد نزدیک شده ایم.

نیز تـا زمـانی کـه ملّـت سـتم دیـده فلسـطین زیر شـلّاق صـهیونیست هـای اشـغال گر و ملّـت هـای مستضـعف دیگر زیر یـوغ استعمارگران و استثمارگران بین المللی باشـند، همچنـان بایـد به مبـارزه و نـبرد ادامه داد. به امیـد روزی که انسـان هـا بتوانند عادلانه و براساس حقوق انسانی و بدون بهره کشی و تجاوز، در کنار یکدیگر با آرامش خاطر به سر برند.

ص: ۱۶۸

فصل نهم: سنت الهی؛ پیروزی حق بر باطل و سرانجام مستضعفان

اشاره

فصل نهم: سنت الهی؛ پیروزی حق بر باطل و سرانجام مستضعفان

زیر فصل ها

پیکار همیشگی مستکبران و مستضعفان

سنت های الهی در تدبیر جوامع

پیروزی حق بر باطل

نوید پیروزی مستضعفان

نمونه هایی از پیروزی مستضعفان و عوامل آن

لزوم مبارزه برای نجات مستضعفان

مستضعفان، وارثان زمین

حکومت جهانی مستضعفان

پیکار همیشگی مستکبران و مستضعفان

پیکار همیشگی مستکبران و مستضعفان

سرنوشت مستضعفان در طول تاریخ، فراز و نشیب های فراوان و پیچیدگی های ویژه ای داشته؛ پیکاری سخت و مبارزه ای پی گیر که همواره آنان را با محیط اطراف درگیر کرده است. در این میان، سردمداران زر و زور و تزویر و مستکبران خودپرست به گونه های مختلف آنان را بر نمی تابیدند و می کوشیدند تا آنان را همواره زیر سلطه خود داشته باشند. در طول این کشمکش ها، قدرت طلبان و سودجویان که خوی استکباری در وجودشان ریشه دوانیده است، از هر روشی بهره برده اند و حتی اگر منافع خویش را در زندگی آنان می یافتند، آنان را نمی کشتند و چنانچه مصلحت خویش را در مرگشان می دیدند، بی محابا بر زندگی شان دست تطاول می یازیدند و خیمه های تجاوز و عیش و نوش خود را بر فراز استخوان های خردشده آنان بنا می کردند که تاریخ از این سرگذشت های اندوه بار، فراوان به یاد دارد.

کشتار و غارت آشکار و پنهان، حق کشی ها و زشتی های بی امان و پلیدی ها و پلشتی هایی که از سوی استکبار در طول سال ها به وقوع پیوسته و نفرتی که در دل انسان های آزاداندیش و وارسته نسبت به آنان هست، سند زنده رشد نایافتگی آنان

به شـمار می رود. در مقابل، مظلومیّت و حقّانیت و راستی و درستی وصف ناپـذیری که از جبهه حقّ در سـینه تاریخ به یادگار مانده، نیکوترین سرانجامی است که مستضعفان به آن رسیده اند.

هنگامی که نبرد قهرمانانه شـماری اندک با قلب های سـرشار از عشق به حقیقت را در صـحرای کربلا در برابر انبوه عظیم سپاه شب پرستان کینه توز و بی هویت به نظاره می نشینیم

ص: ۱۶۹

، مفهوم تاریکی و روشنایی، خوبی و بدی، حقّ و باطل و مستضعف و مستکبر را با روشنی هرچه بیشتری ادراک می کنیم.

از داستان های زندگانی پیام آوران الهی و رهبران آسمانی و امامان و مصلحان و عالمان نیک سیرت و همه فرهیختگان و محرومان و مظلومان تاریخ که برای دست یابی به آرمان ها و اهداف مقدّس و فطرت خداجوی بشری کوشیده و در این راه رنج های بسیاری به جان خریده اند، می توان پندهای فراوانی آموخت و در زندگی به عنوان سرمشق از آن بهره مند شد. آنان که هرگاه به پیروزی دست یافتند، زمینه های بندگی مردم را در برابر خدا فراهم آوردند و خود، پیشاپیش آنان در برابر خدا به خاک افتادند و هرگز درصدد هماوردی با آفریدگار جهان و زیر پا نهادن قوانین و فرمان های او برنیامدند. آن گاه نیز که کارشان به شکست ظاهری انجامید، هیچ گاه سرخورده نشدند و احساس شکست نکردند، بلکه شکست و پیروزی در نظر آنان به گونه ای دیگر جلوه کرد؛ زیرا در دیدگاه ژرف آنان، گام نهادن در مسیر کمال و پیشرفت به سوی هدف ترسیم شده از سوی خالق هستی، پیروزی است، هرچند به ظاهر کشته یا مجروح شوند. در مقابل، چنانچه یک گام از آرمان های بلند خود عقب می افتادند، احساس شکست می کردند؛ گرچه به لحاظ ظاهری به پیشرفت هایی هم دست یافته باشند.

براین اساس، از دیدگاه ژرف بین آنان، قیام به قسط، انجام وظیفه، کوشش در راه خدا و خدمت به جامعه و مبارزه با مظاهر استکبار و استضعاف، سرانجامی نیکو دارد و این مهم، هر نتیجه ای را که در پی داشته باشد، ارزشمند است.

ولی از دیدگاه کلّی، سیر تدریجی نظام هستی به سوی پیروزی و موفقیّت مطلق مستضعفان است. سرانجام، آنان بر قلّه های پیروزی تکیه خواهند زد و جور و ستم و استثمار و بهره کشی ها را از پهنای هستی خواهند زدود و خود، وارثان زمین خواهند شد. آنان زمینی را که پر از جور و ستم شده بود، از عدل و داد سرشار خواهند کرد؛ زیرا خداوند چنین اراده کرده است که پیشوایی و سروری جهان از آن مستضعفان باشد و آنان وارثان زمین شوند.

ص: ۱۷۰

سنت های الهی در تدبیر جوامع

سنت های الهی در تدبیر جوامع

قوانین جامعه شناختی قرآن کریم، با عنوان «سنتّهای الهی در تدبیر جوامع» قابل طرح است. واژه «سنّت» به مفهوم راه و رسم، روش و رفتار و شیوه ای است که استمرار داشته باشد. قرآن، سنّت را هم به خدا و هم به انسان ها نسبت می دهد. به همین دلیل، تعبیرهایی مانند «سنّت اللّه»، «سنّتنا»، «سنّه الاوّلین» و «سنن الّذین من قبلکم» و... در قرآن به چشم می خورد.

به طور کلی، سنّت های الهی در یک تقسیم بندی به دو گونه اند:

۱. سنّت هایی که به زندگانی انسان در سرای دیگر و پاداش و کیفری که در آن جهان از آن برخوردار خواهند بود، مربوط می شود.

۲. سنّت هایی که به زندگی دنیایی و این جهانی بشر مربوط است.

این سنّت ها نیز برخی رفتارهای فردی و برخی دیگر رفتارهای اجتماعی یا هر دو مورد را در برمی گیرد، ولی چیزی که ما در پی شناسایی آن هستیم، سنّت های الهی مربوط به زندگی دنیایی در بستر جوامع است که از آن میان، به سنّت الهی پیروزی حق بر باطل اشاره می کنیم.

پیروزی حق بر باطل

پیروزی حق بر باطل

نبرد و رویارویی حق و باطل، به سرآغاز هستی باز می گردد. ابلیس به عنوان موجودی سرکش و قانون ستیز در برابر فرمان الهی گردن فرازی کرد و آن را نپذیرفت. به همین سبب از درگاه الهی رانده شد، ولی هرگز از کینه ورزی و عناد و مبارزه پی گیر در برابر حق باز نایستاد.

این امر به نماد تضادّ دو گونه اندیشه و روش در تمام دوران ها تبدیل شد. در طول زمان و در قالب های گوناگون، همواره موضع گیری ها و درگیری هایی میان آنان صورت پذیرفته است. کشمکش های دامنه داری که فرزندان آدم از آغاز آفرینش تا روز قیامت با آن روبه رو خواهند بود، ناشی از همین امر است. کشته شدن هابیلیان به دست قابیلیان و به

آتش در افتادن ابراهیم ها به دست نمرودها و به حاشیه رانده شدن علویان به وسیله امویان، داستان غم انگیز این مبارزات و رویارویی هاست.

از سوی دیگر، تاریخ شاهد گویای پیروزی های جبهه حقّ در دوران های مختلف است. پیروزی مستضعفان بنی اسرائیل در سرزمین مصر، غلبه مسلمانان در حجاز، دوران شکوفایی و بالندگی اسلام و پدید آمدن عدالت اجتماعی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نمونه هایی از این پیروزمندی هاست، ولی به طور کلّی، یکی از سنّت های الهی، پیروزی حق بر باطل است. تحقّق این امر گرچه به طول می انجامد، ولی اراده الهی و سنّت پروردگار بر آن تعلّق گرفته است.

در این باره به چند آیه از قرآن کریم اشاره می کنیم:

... وَ یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ. لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. (انفال: ۷ و ۸)

خدا می خواست حق را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند. هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند.

در آیه دیگری می فرماید: «یَمْحُ اللّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ؛ خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می کند». (شورا: ۲۴)

به دلیل اینکه حقّ و باطل با یکدیگر قابل جمع نیستند، آمدن حقّ، موجب از میان رفتن باطل خواهد شد: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقًا؛ حقّ آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.» (اسراء: ۸۱)

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ؛ بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم. پس آن را درهم می شکند و به ناگاه آن نابود می گردد.» (انبیا: ۱۸)

و در بیان دیگری، خطاب به پیامبر اسلام می فرماید:

قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ. قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما یُعِیدُ. (سباء: ۴۶ و ۴۹)

بگو: بی گمـان، پروردگـارم حقیقت را القا می کنـد. اوست دانای نهان ها. بگو: حق آمـد و دیگر باطل از سـر نمی گیرد و بر نمی گردد.

در کنار آیات یاد شـده، بخشـی از آیات قرآن از پیروزی پیامبران و پیروان آنان سـخن به میان آورده است: «فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ؛ حزب خـدا همان پیروزمندانند.» (مائده: ۵۶) یـا «وَ کـانَ حَقّاً علینـا نَصرُ المُومِنینَ؛ و یاری کردن مؤمنان بر ما واجب است.» (روم: ۴۷)

إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ اْلأَشْهادُ. (غافر: ۵۱)

در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویدنـد، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپا می ایسـتند، به یقین، یاری می کنیم.

ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ. (یونس:۱۰۳)

سپس فرستادگان خود و کسانی که گرویدند می رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.

پیش تر به اثبـات رسـید که پیـامبران، امامـان، عالمـان بیـدار و مؤمنـان حق جو و به طورکلی، هرکس که به گونه ای از حقوق خویش محروم شـده و زمینه بالنـدگی و شـکوفایی نیـافته است، در شـمار مستضـعفان قرار دارنـد. اینان که همواره در راسـتای تحقّق آرمان های حق و نابودی باطل در تکاپوینـد و بخشـی از آنان دست کم حق ستیز نبوده انـد، مصـداق های حق به شـمار می آیند و مشمول وعده های الهی می شوند.

نوید پیروزی مستضعفان

نوید پیروزی مستضعفان

قوانین حـاکم بر نظـام آفرینش و سـنّت هایی که بر تاریـخ و جوامع حاکم است، همواره همه پدیـده ها از جمله انسان و جامعه انسانی را به سوی رشـد و کمال رهنمون می شونـد. مستضـعفان مؤمن که برترین رویکرد را درباره این قوانین برگزیـده انـد و نظام فکری، اعتقادی و عملی شان با سـنّت های هستی هماهنگی دارد و پیوسته در تکاپوی رسیدن به هدف های بلندی هستند که خدای سبحان برای نظام آفرینش ترسیم کرده است، این استحقاق را دارند که با بهره گیری از دستورها و سنت های الهی، مراحل رشد و تکامل را

گذرانده و به قلّه سعادت برسند. در این راستا، قرآن کریم به آنان این گونه بشارت می دهد:

وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ. وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ . (قصص: ۵ و ۶)

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرو دست شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم و در آن سرزمین فرمانروایی شان دهیم.

واژگان «نرید» و «نمُنُّ» و «نجعَلُ» در قالب فعل مضارع و دارای معنای استمرار و به صورت یک قانون کلی و فراگیر بیان شده اند، تا چنین پنداری پیش نیاید که این نوید پیروزی ویژه مستضعفان بنی اسرائیل است.(۱) «و لَیَنصُرَنَّ اللّهُ مَن یَنصُرُهُ؛ و به یقین خدا به کسی که دین او را یاری می کند، یاری می دهد». (حج: ۴۰) چنانچه خدا به کسی یاری رساند، پیروزی او قطعی است. پس در واقع، این آیه شریفه نوید پیروزی به مستضعفان است.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ؛ و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید که شما برترید.» (آل عمران: ۱۳۹)

همچنین می فرماید:

وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین خود قرار داد.

در شأن نزول این آیه آمده است:

پیامبر و اصحابش در مکّه حدود ده سال، مردم را مخفیانه به سوی خدا فرا

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۵.

می خواندنـد، بدون اینکه درباره مبارزه مسلّحانه سـخنی بگویند. تا اینکه فرمان الهی مبنی بر هجرت مسـلمانان به مدینه صادر گردید. پس از هجرت و تشکیل نظام اسلامی، مسلمانان از سوی خدا به نبرد مسلّحانه با دشمنان مأمور شدند. به خاطر ترس از دشـمن ناچار بودند در طول شـبانه روز مسـلّح باشـند. این موضوع برای مسـلمانان سـخت و طاقت فرسا بود. ازاین رو، یکی از آنان نزد پیامبر آمده و پرسـید: یا رسول اللّه! آیا ما برای همیشه باید در حالت وحشت به سـر ببریم؟ آیا روزی فرا خواهد رسید که ما به امنیّت رسـیده و سـلاح های خود را کنار بگـذاریم؟ پیامبر فرمود: این وضـعیّت دیری نمی پایـد و پس از مدّت زمانی شما آرامش و امنیّت خود را باز خواهید یافت و اسلحه ها را از خویشتن دور خواهید کرد.(۱)

بنابراین، قرآن درباره پیروزی نهایی مستضعفان بشارت هایی داده است، ولی این نویدها به شرایطی وابسته است.

نمونه هایی از پیروزی مستضعفان و عوامل آن

نمونه هایی از پیروزی مستضعفان و عوامل آن

یکی از سـنت های الهی، پیروزی مستضـعفان بر مسـتکبران است. قرآن کریم در آیات گوناگونی، نمونه هایی از پیروزی های مستضعفان و عوامل پدید آورنده آنها را بیان داشته است:

قـالَ مُوسـی لِقَوْمِهِ اسْـتَعینُوا بِـاللّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَـرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ. وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْـعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْـنی عَلی بَنی إِسْـرائیلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ. (اعراف: ۱۲۸و۱۳۷)

موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و پایداری ورزید. که زمین از

۱- ۲.سیّد قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، ۱۴۰۶ ه . ق، ج ۴، ص ۲۵۲۹.

آن خـداست؛ آن را به هرکس از بنـدگانش که بخواهـد، می دهـد و فرجـام نیک برای پرهیزکاران است. و به آن گروهی که پیوسـته تضـعیف می شدند، بخش های باختر و خاوری زمین را ــ که در آن برکت قرار داده بودیم ــ به میراث عطا کردیم. و به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقّق یافت.

سرانجام پس از درهم شکسـته شـدن قـدرت فرعونیان، بنی اسـرائیل که ساليان درازی را در زیر زنجیر اسارت و بردگی به سـر برده بودند، پیروز شدند و وارث سـرزمین های پهناور آنان گشـتند. از این دو آیه برمی آید که رمز پیروزی آنان، یاری جستن از خدا و پایداری در راه هدف بوده است.

حضرت نوح و شمار پیروانش، سال ها کوشیدند و در راه هدف خویش رنج های طاقت فرسایی را به جان پذیرفتند و سرانجام به پیروزی نهـایی دست یافتنـد: «فَأَنْجَيْناهُ وَ الَّذينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودنـد، نجات دادیم.» (اعراف: ۶۴)

و درباره هود علیه السلام می فرماید: «فَأَنْجَيْناهُ وَ الَّذينَ مَعَهُ؛ پس او و کسانی را که با او بودند، رهانیدیم.» (اعراف: ۷۲)

نیز در مورد حضرت لوط علیه السلام می فرماید:

«فانجَيناهُ اَهلَهُ؛ پس او و خانواده اش را نجات دادیم.» (اعراف، ۸۳) همچنین درباره صالح پیامبر آمده است:

«فَلَمّـا جـاءَ اَمرُنـا نَجَّينـا صالِحـاً و الَّذينَ آمَنوا مَعَهُ؛ پس چون فرمـان مـا رسـید، صالـح و کسانی را که با او ایمان آورده بودنـد، رهانیدیم.» (هود: ۶۶)

تعبیر پیشین درباره حضرت شعیب نیز وارد شده است.(۱)

موارد بسیاری از نمونه های پیروزی مستضعفان در قرآن(۲) آمده است که آوردن

ص: ۱۷۶

۱- ۱.«و لَمّا جاءَ اَمرُنا نَجَّيْنا شُعَيباً و الَّذين آمَنوا مَعَهُ». هود: ۹۴

۲- ۲.نک: سوره های یوسف، ۱۱۰؛ انبیاء، ۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۸؛ شعراء، ۶۵، ۱۱۹ و ۱۷۰؛ نمل، ۵۳ و ۵۷؛ عنکبوت، ۱۵ ،۲۴ و ۳۲؛ صافات، ۷۶، ۱۱۴، ۱۱۶ و ۱۳۴؛ فصّلت، ۱۸؛ قمر، ۱۸.

یکایک آنها در این مجال نمی گنجد.

پیامبر گرامی اسلام و یاران پاک باخته اش که سال ها در زیر شکنجه و آزار مشرکان بودند، در اثر جان بازی و جهاد و مبارزه به پیروزی دست یافتند. قرآن در این باره می فرماید:

إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللّهِ أَفْواجًا (نصر: ۱و۲)

چون هنگام فتح و پیروزی با یاری خداوند فرا رسد و در آن روز مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل می شوند.

در این آیه شریفه، واژگان «نصر» و «فتح» در پی یکدیگر آمده است. «نصر» به معنای یاری و کمک پروردگار به پیامبر و غلبه و پیروزی آن حضرت بر دشمنان است که با فتح مکّه صورت پذیرفت و بیشتر دشمنان پیامبر از میان رفتند. همچنین مراد از «فتح»، فتح مکّه است که پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمانان بود. منظور از واژه «النّاس» نیز بت پرستان عرب مانند اهل مکّه و طائف و یمن و هوازن و همانندهای ایشان هستند که گروه گروه به دین حق گرویدند و در راه پیروزی مستضعفان تلاش ها کردند.(۱)

افزون بر موارد یاد شده، نشانه هایی در آیات و روایات مبنی بر تعلّق مشیّت الهی بر پیروزی نهایی مستضعفان وجود دارد که در آینده بدان خواهیم پرداخت.

لزوم مبارزه برای نجات مستضعفان

لزوم مبارزه برای نجات مستضعفان

از مجموع معارف اسلامی برمی آید همان گونه که هیچ عملی ـ حتّی اعمال جوانحی ـ بدون پاداش نمی ماند، هیچ پاداشی نیز بدون عمل و یا شایستگی لازم به دست نمی آید. رمز فرمان های قرآنی به انجام کوشش در راه به دست آوردن ویژگی های پسندیده اخلاق و کردارهای نیک و شایسته اجتماعی، به همین موضوع باز می گردد.

همه پیامبران نیز راز پیروزی و موفقیت خود را در گرو کوشش و جهاد و مبارزه در

۱- ۳.آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

راه آرمان های بلند الهی می دانستند. ازاین رو، به پیروان خود در مکتب وحی، درس شکیبایی و تلاش می دادند تا هنگام نبرد و رویارویی با سختی ها ایستادگی کنند و از میدان ستیز با مستکبران کناره نگیرند و تا دست یابی به پیروزی نهایی به جهاد و مبارزه ادامه دهند.

یکی از اهداف جهاد اسلامی، رهانیدن مستضعفان از چنگال مستکبران و ستمگران است و بدون آن دست یابی به این امر اساسی امکان پذیر نیست. از همین رو، خداوند در قرآن، دستورهایی در قالب های گوناگون برای برانگیختن مؤمنان به جهاد و مبارزه آورده است.

یکی از راهکارهای به کار رفته در قرآن، برانگیختن عواطف انسانی است. در این زمینه می فرماید:

وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیرًا. (نساء: ۷۵)

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که به دست ستمگران به استضعاف کشیده شده اند، نمی ستیزید؟ همان افراد ستم دیده ای که می گویند: خدایا، ما را از این شهر که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از سوی خود سرپرست قرار ده و برای ما از طرف خود یار و یاور تعیین فرما.

این آیه، فراخوانی به جهاد را براساس برانگیختن عواطف انسانی و لزوم پاسخ گویی به ندای مظلومیّت مستضعفان، گوشزد می کند. بنابراین، هیچ مسلمانی حق ندارد چنین صحنه های رقّت بار و چندش آوری را بنگرد و سکوت کند. فریاد مظلومیّت ستم دیدگان، ویژه دوران مشخصی نیست. ازاین رو، فرمان الهی مبنی بر زدودن چهره استضعاف نیز به جامعه یا برهه ویژه ای اختصاص ندارد. روح آیه یاد شده بیانگر لزوم پیش گیری از ستمگری های مستکبران در ابعاد گوناگون و گسترش عدالت اجتماعی و رهانیدن مستضعفان از هرگونه استثمار و بهره کشی است تا حقوق پای مال شده آنان برگردانده شود. ایجاد تعادل اجتماعی و زدودن نابرابری ها در تمام سطح های آن و نیز زدودن فساد و

تبعیض و حق کشی ها، از اساسی ترین برنامه های حکومتی اسلام است. چنان که در زمان حاکمیّت حضرت مهدی علیه السلام، چنین برنامه هایی به طور کامل اجرا خواهد شد.

آن امام همام، عدالت راستین را در جامعه عینیّت خواهد بخشید و گم گشته بشریّت را به ارمغان می آورد و آرمان های مستضعفان ستم دیده را تحقّق خواهد بخشید. ایجاد عدالت اجتماعی در سراسر عالم که از اهداف اصلی انبیا بوده است، از اساسی ترین برنامه های حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود، چنان که در روایتی از امام جواد علیه السلام می خوانیم:

همه ما بر پا دارنده امر خدای بزرگ هستیم و به سوی دین خدا راهنمایی می کنیم، ولی آن قائمی که خداوند به دست او زمین را از کافران و منکران پاک خواهد کرد و سراسر گیتی را سرشار از عدالت خواهد نمود، کسی است که تولّد او از مردم پنهان خواهد بود.(۱)

روشن است که گسترش عدالت در هر زمان و به ویژه در دوران امام عصر علیه السلام نیز بدون مبارزه و جهاد نخواهد بود، همان گونه که پیامبران الهی چنین روشی را در مبارزات خود داشتند. بررسی سرگذشت غم انگیز انسان در گذشته، به خوبی این واقعیّت را آشکار می سازد که موانع رشد و تکامل جوامع انسانی جز با قدرت و ضمانت اجرای نیرومند، از سر راه برداشته نمی شود. آموزه های اخلاقی و اصول تربیتی، هرچند تأثیرهای ژرف و عمیقی دارند، ولی این تأثیرها تنها ویژه انسان های پاک سرشت است و در گروه های سلطه جو و خود پرست و استثمارگر که نیروهای اقتصادی، سیاسی و نظامی و نیز شبکه های پیچیده قدرت جهانی را در اختیار داشته و دارند، نه تنها نتیجه ای ندارد، بلکه بر فشارهای گوناگون آنان می افزاید و آنان را در استکبارورزی خود استوارتر می سازد. بنابراین، مبارزه به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر مطرح می گردد.

تعبیرهای احادیث در ترسیم این مبارزه امام دادگستر چنین است:

هنگامی که مهدی خروج می کند، میان او و عرب چیزی جز شمشیر وجود

ص: ۱۷۹

۱- ۱.صدوق، کمال الدّین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲.

ندارد.(۱)

حمران درباره امام باقر علیه السلام می گوید: امام همواره می خواند: «بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می گماریم»(۲) سپس فرمود: «او قائم و یارانش هستند که سخت نیرومندند».(۳)

مفضّل بن عمر می گوید که از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «و عذاب نزدیک را پیش از عذاب بزرگ تر به ایشان بچشانیم» (سجده: ۲۱)، فرمود: «عذاب نزدیک،گرانی نرخ هاست و عذاب بزرگ تر، قیام مهدی با شمشیر است».(۴)

امام باقر علیه السلام فرمود:

قائم آل محمد صلی الله علیه و آله شباهت هایی با پنج تن از پیامبران الهی دارد، ولی شباهت او به جدّ خود (محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله)، قیام با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و پیامبر و جباران و سرکشان است. او با (نیروی) شمشیر و (نیروی) ترس (که در جبّاران افکنده می شود)، مدد می گیرد.(۵)

شمشیر امام مهدی علیه السلام بر سر مستکبران فرود خواهد آمد و در آن هنگام، آنان راه گریزی نخواهند یافت. فرصت وارونه جلوه دادن حقایق از صاحبان زر و زور و تزویر گرفته می شود. او و یاران نزدیکش، به علم باطن عمل می کنند و راه گریز را بر بزهکاران و تبهکاران خواهند بست. به وسیله شمشیر آن حضرت، برای مستکبران پست و ستمگران تجاوزگر، نیستی و نابودی و برای مستضعفان ستم دیده و رنج کشیده، پیروزی و حیات پدید خواهد آمد. بر این اساس، حکومت های اسلامی در زمان غیبت، باید از هر وسیله ای برای یاری مستضعفان و محرومان بهره گیرند و مبارزه با ظلم و استکبار در ابعاد گوناگون

۱- ۲.منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، تهران، منشورات مکتبه الصدر، چ ۳، ص ۴۸۹.

۲- ۳.اسراء بنی اسرائیل، ۵.

۳- ۴.بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۷.

۴- ۵.همان، ج ۵، ص ۵۹.

۵- ۶.کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.

آن را نخستین و اساسی ترین وظیفه خود بدانند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکنند.

مستضعفان، وارثان زمین

مستضعفان، وارثان زمین

در واقع، مالک همه هستی، پروردگار جهانیان است. میراث آسمان ها و زمین از آن اوست،(۱) ولی در عین حال، بعضی از بندگان را که ویژگی خاصی دارند، به عنوان وارث معرّفی می کند: «أَنَّ ٱلْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ؛ زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.» (انبیا: ۱۰۵) و در آیه دیگر می فرماید: «اِنَّ الارضَ للّهِ یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عبادِهِ و العاقِبَهُ للمُتّقین؛ زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می دهد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است.» (اعراف:۱۲۸)

قرآن، مستضعفان را به عنوان وارث زمین به شمار آورده و می فرماید: «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ ٱلْأَرْضِ وَ مَغارِبَها؛ و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند، بخش های باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را به میراث عطا کردیم.» (اعراف:۱۳۷) و در آیه دیگر می خوانیم: «و اَورَثناها بنی اسرائیل؛ و آن (نعمت ها) را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم.» (شعراء:۵۹)

قرآن خطاب به مسلمانانی که در غزوه بنی قریظه شرکت جسته و پیروزی چشم گیری به دست آوردند و زمین ها و اموال دشمنان ستمگر را در اختیار گرفتند، می فرماید: «وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَؤُها؛ و زمینشان و خانه ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید، به شما به میراث داد.» (احزاب: ۲۷)

سراسر دعوت الهی در راستای جانشین ساختن مستضعفان و وارث قراردادن آنان است. تجربه تاریخی این موضوع در دعوت موسی علیه السلام جلوه گر شد و مذاکره های نوح

۱- ۱.«وللّهِ میراثُ السَّمواتِ و الارضِ». آل عمران: ۱۸۰

علیه السلام با اشراف، شاهد دیگری بر آن است. به طور کلی، فروپاشی اقوام پیشین که در قرآن از آنها یاد شده و جای گزین شدن قومی دیگر، نشان دهنده سنّت الهی درباره این مسئله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان آغاز، مسلمانان ضعیف را بشارت می داد که به زودی وارث کسری خواهند شد، ولی این امر سبب می شد تا مشرکان، مسلمانان را مسخره کنند. آنان هرگاه خباب و صهیب را می دیدند، با تمسخر می گفتند: «جائکم ملوك الارض؛ پادشاهان زمین نزد شما آمدند.»(۱) طولی نکشید که پیش بینی های پیامبر عملی شد و مسلمانان وارث قیصر و کسری شدند و قدرت های سیاسی و اقتصادی و نظامی آنها را به ارث بردند.

قرآن، این حقیقت را بارها بیان می کند که در روزگاران گذشته، مستضعفان وارث اموال، سرزمین ها و قدرت های پیشینیان گردیده اند. رمز این موضوع نیز در عملکرد مستکبران نهفته بود؛ زیرا آنان از موقعیّت به دست آمده، بهره برداری نامشروع می کردند و در زمین به تبهکاری و فساد می پرداختند. مستضعفان را زیر شدیدترین شکنجه ها و فشارها قرار می دادند؛ دسترنج آنان را به یغما می بردند و حقوقشان را پای مال می کردند و با سلطه بر آنان حکم می راندند. آنان بر این پندار بودند که روزگار همواره این گونه ادامه خواهد یافت، ولی پس از زوال ملك آنان، مستضعفان، جانی تازه می گرفتند، بر سرزمین ها و اموال آنان دست یافته و قدرت های اجتماعی را به دست می آوردند و بر امور مسلّط می شدند.

در آینده نیز سنت الهی در سطح و عمقی بسیار گسترده ظهور خواهد یافت؛ مستضعفان وارثان پیشینیان می شوند و تمام امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی به دست آنان خواهد افتاد. اراده الهی بر آن شده است که به استضعاف کشیده شدگان، مشمول منّت پروردگارشان گردیده و وارثان زمین شوند:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ. وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ. (قصص: ۵ و ۶)

ص: ۱۸۲

۱- ۲.تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۲۹.

اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفان نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و در زمین قدرتشان دهیم.

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

لَتَعطِفَنَّ الدّنیا عَلَینا بَعدَ شِماسِها عَطفَ الضَّروسِ علی وَلَدِها و تَلا عَقیبَ ذلِکَ «و نُرید أن نمُنَّ علی الّذینَ استُضعفوا فی الارضِ و نجعَلَهُم أئِمَّهً و نَجعَلَهُم الوارِثین».(۱)

دنیا پس از سرکشی، به ما روی آورد، همانند شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می ورزد. (سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود) «می خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را امامان و وارثان گردانیم».

آیت الله العظمی رحمه الله خویی در شرح نهج البلاغه می گوید: «اتفاق نظر وجود دارد که این جمله از امام علیه السلام صادر شده است و دلالتش بر اعتقاد امامیّه قطعی است؛ زیرا تعبیر با لفظ «علینا» صراحت در اهل بیت دارد. به ویژه، به قرینه آیه ای که حضرت تلاوت فرمود».(۲)

در تفسیر آیه یاد شده، می خوانیم در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام: «هُم آلَ محمّد یَبعثُ اللّه مهدیَهم بَعدَ جُهدِهم فَیُعزِّهم و یذّل عَدُوَّهُم؛ این گروه آل محمّد صلی الله علیه و آله هستند. خداوند، مهدی آنها را پس از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود، بر می انگیزد و به آنها عزّت می دهد و دشمنانشان را زبون و خوار می گرداند».(۳)

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «فهذِهِ الآیه جارِیَه فینا اِلی یوم القیامَه؛ این آیه تا روز قیامت درباره ما جریان دارد».(۴)

بنابراین، با توجّه به اینکه خداوند، بندگان صالح و مستضعف خود را وارثان زمین

ص: ۱۸۳

۱- ۳.نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

۲- ۴.میرزا حبیب اللّه خویی، شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۲۷۹.

۳- ۵.تفسیر نور الثّقلین، ج ۴، ص ۱۱۰.

۴- ۶.همان.

معرفی کرده است و نمونه هایی از این سنت خود را در طول تاریخ، عملی کرده است و با توجّه به سیر تکاملی آفرینش و لزوم هماهنگی نظام تشریع و تکوین در فرجام هستی، این امر قطعی است که روزی مستضعفان، وارث زمین می شوند و آن را آکنده از عدل و داد می کنند. امید است که این رویداد اجتناب ناپذیر به زودی رخ دهد و بشر راه گم کرده را از تمام بدبختی ها رها سازد و با ظهور آن یگانه دوران ها، خزان حیات انسان به بهاری سبز تبدیل شود.

حکومت جهانی مستضعفان

حکومت جهانی مستضعفان

اهمیّت و ضرورت وجود حکومت در جوامع بشری، امری فطری و بدیهی به شمار می رود. بدون وجود حکومت، سامان بخشیدن به زندگی اجتماعی و تنظیم روابط حاکم بر آن امکان پذیر نخواهد بود. هرج و مرج، از هم پاشیدگی و نبود امنیّت از پی آمدهای نبود حکومت به شمار می آید. به دلیل اهمیّت این موضوع، خداوند به پیامبران خود فرمان حکمرانی داده است: «یا داوود اِنّا جعلناکَ خلیفهً فی الارض فَاحکُم بین النّاس بالحقّ؛ ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم. پس میان مردم، به حق داوری کن.» (ص: ۲۶)

و خطاب به پیغمبر اسلام می فرماید: «وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ؛ به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند.» (نساء: ۶۵)

و در آیه دیگری، در زمینه رسالت همه پیامبران و حاکمیّت آنان می فرماید:

مردم، امّتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف دارند، داوری کند. (بقره: ۲۱۳)

بنابراین، آموزه ها و برنامه های پیامبران به زندگی شخصی و خصوصی افراد اختصاص ندارد، بلکه حوزه مسئولیّت آنان جنبه های اجتماعی و تشکیل حکومت را نیز دربرمی گیرد.

ص: ۱۸۴

همچنان که بسیاری از آنان حکومت های گسترده ای پدید آوردند که داستان های آن در قرآن آمده است. از آنجا که پیامبران خود از مستضعفان بودند، در حکومت آنان، مستضعفان جایگاه ویژه ای داشتند.

تشکیل دولت مستضعفان و تحقّق بخشیدن به آرمان والا و الهی حکومت فرودستان و عقب نگه داشته شدگان از برنامه های اصلی و اقدام های اساسی و تردیدناپذیر حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف است. در جامعه ای که امام موعود علیه السلام بنیاد می نهد، زمام همه امور در دست طبقه های محروم است و این مستضعفانند که برآن حکم می رانند و اداره جامعه را به عهده دارند. چنین آرمانی، هدف اصلی ادیان آسمانی به ویژه اسلام بوده است. در آموزه های ادیان، معیارها و اصولی آمده است که در جهت گیری کلی، به سود مستضعفان و تحقّق بخش حاکمیّت آنان است. به شهادت تاریخ، رویارویی و نبرد اصلی پیامبران و پیروان مستضعف آنان با طبقه های اشراف، مسرفان، مترفان، مَلأ و به طور کلی با مستکبران بوده است؛ طبقه هایی که همواره از تن دادن به حقّ و عدالت سرباز می زنند؛ خوی برتری جویی، سلطه طلبی، حق کشی و بیدادگری و اسراف، راه و روش آنان است. اینان، گردن کشان و جبّارانی هستند که از روزگاران پیشین، مستضعفان را به بند کشیده، حقوق و آزادی های آنان را پای مال می کردند. اینان با آغاز حرکت اجتماعی جدید در جامعه بر ضدّ آن به ستیز برمی خیزند و چون به اصل برتری طبقاتی اعتقاد دارند و معیار ارزش ها را در مال دنیایی می دانند، ازاین رو، پیام آوران الهی و پیروان آنان را افرادی از طبقه های پایین به شمار می آورند و دعوت آنان را نمی پذیرند و افزون بر آن، به پیکار با آن برمی خیزند.

در این رویارویی و نبرد همیشگی تاریخ، هر از چند گاه حق در جایگاه خویش استقرار یافته و بینوایان و مستضعفان از سلطه اشراف و مترفان و ملأ و مستکبران آزاد شدند و حاکمیّت هایی هر چند کوتاه مدّت برای آنان پدید آمد. قرآن کریم برخی از این دوره ها را چنین ترسیم می کند: «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ اْلأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا؛ خاوران و باختران زمین را میراث قومی قرار دادیم که همواره فرو دست و مستضعف نگاه داشته می شدند.» (اعراف:۱۳۷)

ص: ۱۸۵

این آیه درباره فروپاشی حاکمیّت طاغوتی فرعون و تأسیس حکومت مستضعفان به دست حضرت موسی علیه السلام و یاران به استضعاف کشیده شده اش است. در آیه دیگری می خوانیم:

هنگامی را به یاد آرید که شما گروهی اندک شمار بودید (در میان دشمنان بسیار) و شما را در زمین (مکّه)، فرو دست (مستضعف) می شمردند و بیم آن داشتید که با یک هجوم کارتان را بسازند. در آن حال، خداوند پناهتان داد و یاری تان کرد و به شما روزی های پاکیزه بخشید. (انفال: ۲۶)

این آیه، درباره پایه ریزی حکومت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و رهایی بخشیدن مستضعفان جزیره العرب به دست مبارک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. این حکومت، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدّت زمان حکومت و ولایت امام علی علیه السلامنیز ادامه یافت و روح اصلی آن، که مستضعف گرایی و پشتیبانی از محرومان و پابرهنگان و نفی مستکبران و زراندوزان و طاغوتیان بود، به طور کامل پایدار ماند. البته آخرین روزهای حکومت عدل علوی، واپسین روزگار حاکمیّت این خط اصیل اسلامی نیز بود.

آری، چنین دوره های افتخارآمیزی در طول تاریخ تحقّق یافت و روزگاری هر چند کوتاه، آیین عدل و حق بر جامعه هایی پرتو افکند و آسایش و امنیّت واقعی را برای انسان ها به ارمغان آورد. با این حال، این دوره ها پایدار نماند و پس از درگذشت رهبران راستین، کم فروغ گردید و روزگار سیاه بیدادگری و تجاوز و تبعیض، به دست طاغوتان سایه گستر شد و راحت و آسایش و امنیّت را از مردمان گرفت و مستضعفان را در چنگال اهریمنی خود فشرد. بدین سان، روزگاران سیاه در تاریخ، در بیشتر دوره ها رقم خورده است و زندگی مستضعفان با این فشارها و اندوه ها گذشته است.

اکنون پس از دوران طولانی و ستم سالاری و بیدادگری و حاکمیّت های ظالمانه طبقاتی و اشرافی گری، تاریخ به پیش می رود تا دیگر بار به دوران حاکمیّت مستضعفان و امامت عدل مهدی علیه السلام گام بگذارد و به طور کامل، زمام امور جامعه را به دست فرودستان مظلوم بسپارد و همه آبادی ها را از طاغوتان و سرکشان و سلطه طلبان پاک سازی

ص: ۱۸۶

کند. این دوره از تاریخ و ویژگی های اصلی آن آشکارا در قرآن کریم و احادیث معصومان علیه السلام تبیین گشته است. قرآن می فرماید:

وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا. (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند.

بدون شک، حکومت جهانی مستضعفان به دست امام مهدی علیه السلام که براساس عقیده همه مسلمانان، پس از آنکه ظلم و جور همه جا را فرا گرفته باشد، سراسر زمین را پر از عدل و داد می کند، مصداق کامل آیه شریفه است.(۱)

به چند دلیل، منظور از صالحان مؤمن که در آیه یاد شده اند، همان مستضعفانند:

۱. بیشتر «صالحان مؤمن» در طول تاریخ از طبقه مستضعفان بوده و طبقات اشراف، مترفان، مسرفان، ملأ و مستکبران نوعاً فاسد، منحرف و مخالف عدل و داد بوده اند.

۲. در این آیه از استواری و استقرار دین خدا سخن رفته است. روشن است که استواری و استقرار دین در اجتماعی امکان دارد که جامعه، جامعه طبقاتی نباشد. بی تردید چنین اجتماعی، جامعه فرودستان و مستضعفان است که از طبقه های زورمدار و تزویرگر و مستکبر جدا شده اند.

۳. در بخش های پایانی آیه، از امنیّت اجتماعی و برطرف شدن وحشت ها و نگرانی ها سخن به میان آمده است. تحمیل این گونه مسائل بر توده ها از سوی سلطه طلبان و قدرتمندان مالی و سیاسی و نظامی صورت می پذیرد. آنان با ترساندن توده ها، ایجاد نگرانی

۱- ۱.تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۰.

و وحشت، حاکمیّت و سلطه ناحق خود را تداوم می بخشند. بنابراین، تبدیل شدن فضای اختناق، به امنیّت اجتماعی با حاکمیّت مستضعفان و صالحان مؤمن، امکان پذیر خواهد بود.(۱) احادیث فراوانی نیز بیانگر این موضوع است. در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم:

لو لَم یَبقَ مِن الّدُنیا الاّ یومٌ واحدٌ لَطوَّلَ اللّهُ ذلک الیوم حَتّی یَخرُجَ رَجُلٌ مِن وُّلدی فَیملَأها عَدلاً و قِسطاً کما مُلِئَت جوراً و ظلماً.(۲)

اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا یکی از فرزندان من قیام کند و روی زمین را از عدل و داد پر سازد؛ همان گونه که از جور و ستم آکنده شده بود.

پیامبر خدا فرمود:

المهدیُّ مِن وُلدی تَکونُ لَهُ غیبهٌ إذا ظَهرَ یَمْلأُ الاَرضَ قِسطاً و عدلاً کما مُلِئت جوراً و ظلماً.(۳)

مهدی از فرزندان من است. برای او غیبتی خواهد بود. هنگامی که ظهور کند، گستره زمین را پر از عدل و داد کند، همان گونه که پر از ستم و جور شده بود.(۴)

همچنین قرآن می فرماید:

وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی اْلأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ. وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی اْلأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ. (قصص: ۵ و ۶)

۱- ۲.محمد حکیمی، عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱.

۲- ۳.منتخب الاثر، باب ۲۵، ص ۲۴۷، ح ۱.

۳- ۴.همان، ص ۲۴۹، ح ۸.

۴- در کتاب منتخب الاثر، یکصد و بیست و سه حدیث در این مضامین از منابع گوناگون اسلامی اعم از شیعه و سنی نقل شده است. نک: صفحه ۲۴۷ به بعد از همان کتاب.

و خواستیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده اند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارثان زمین کنیم. و در زمین قدرتشان دهیم.

این آیه، آشکارا، از امامت مستضعفان سخن گفته و آنان را وارثان زمین معرفی کرده است. به شهادت بسیاری از احادیث، منظور از آن، دوران ظهور و قیام مهدی علیه السلام است که به دست آن رهایی بخش بزرگ تحقّق خواهد یافت.(۱)

علی علیه السلام فرمود: «هُم آلُ محمّدُ یَبعَثُ اللّهُ مَهدیهُم بَعدَ جُهدِهِم، فَیُعِزُّهُم و یُذِلُّ عَدُوَّهُم؛ آنان (مستضعفان میراث برنده) خاندان پیامبرند که خداوند پس از سختی ها، مهدی ایشان را برانگیزد و به آنان عزّت بخشد و دشمنانشان را خوار سازد».(۲)

پس حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله به مفهوم همان حاکمیّت مستضعفان و محرومان است که حقوقشان در طول تاریخ از سوی ستمگران و مستکبران غصب شده بود.

با توجّه به سیاق آیه که اراده الهی با منّت همراه شده و به شیوه خاصی نوید داده شده است و اینکه «ارض» به طور مطلق تمام کره زمین و سراسر جهان است، این آیه بشارتی در زمینه «حکومت جهانی مستضعفان» است و چون این امر در گذشته، تحقّق نیافته است، باید منتظر پدید آمدن آن در آینده باشیم و این همان چیزی است که به عنوان «حکومت جهانی مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف » از آن یاد می کنیم. هرچند انتظار تشکیل چنین حکومتی که از آرمان های بلند بشر است، حکومت مستضعفان در زمان های دیگر را نفی نمی کند.

۱- ۶.نک: همان در کتاب منتخب الاثر.

۲- ۷.تفسیر نور الثّقلین، ج ۴، ص ۱۱۰.

فصل دهم: وظایف مستضعفان پس از برپایی حکومت در عصر غیبت

اشاره

فصل دهم: وظایف مستضعفان پس از برپایی حکومت در عصر غیبت

پس از برپـایی نظـام حکومـتی از سـوی مستضـعفان، دو وظیفه اساسـی به لحـاظ داخلی و بین المللی بر عهـده آن قرار خـواهد گرفت:

۱. در بعد بین المللی

۱. در بعد بین المللی

نخستین تکلیف مستضـعفان پس از به دست گرفتن قدرت و تشـکیل حکومت، آن است که مبارزه های دیگر مستضعفان را از هر جهت تقویت کنند تا آنان نیز از قید و بند استکبار رهایی یابند.

امروزه مبـارزه بـا اسـتکبار جهـانی، بـا توجّه به روابـط گسترده و شـبکه هـای پیچیـده ای که از سوی آنـان در میـان ملّت هـای مستضـعف تنیده شده، امری بسـیار دشوار است. آزاد شدن ازاین روابط تنیده و شـبکه های پیچیده به برنامه ریزی های حساب شـده، جهاد مـداوم، فـداکاری و گذشت و پدیدآوردن الگویی مناسب نیاز دارد. تحمّل فشارها، تداوم مقاومت و منفعل نبودن در برابر دشـمن می تواند به عنوان شـیوه های مناسب در مبارزه با مسـتکبران جهان خوار مطرح باشد؛ زیرا ترسـیدن و سر فرود آوردن در برابر آنان چیزی جز خواری و شکست و سرافکندگی در پی نخواهد داشت. فرهنگ استکباری حاکم بر روابط بین الملـل، ذاتـاً کینه توز، خبیث و مظلوم کش است. بنـابراین، عجز و لابه و آه و نـاله نه تنهـا آنان را از راه و روشـی که در پیش گرفته انـد باز نمی دارد که بر شدّت عمل و سـخت گیری شان می افزاید. بر این اساس، تنها راه رهایی مستضـعفان ازقید و بند شبکه های درهم تنیده

ص: ۱۹۰

استکباری، ایستادگی و تداوم مبارزات از سوی آنان و آگاهی بخشی و پشتیبانی همه جانبه از سوی دشمنان استکبار است. به کارگیری شیوه های نو و روزآمد، بهره جستن از ابزارهای متناسب با زمان، شناسایی نقاط ضعف و قوّت خودی و غیر خودی، بسیج تمامی نیروها در تمامی عرصه ها و بهره مندی از هر آنچه مورد نیاز است، اموری لازم و گریزناپذیر است. چنان که قرآن درباره نوع مبارزه می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛ و هرچه در توان دارید، از نیرو آماده بسیج کنید». (انفال: ۶۰)

۲. در بعد داخلی

اشاره

۲. در بعد داخلی

وظیفه دیگر مستضعفان پس از قدرت یافتن و ایجاد حکومت، پدیدآوردن شرایط مناسب در بستر جامعه، برای تحقّق «حیات طیّبه» و آبادانی دنیا و آخرت مردم است. عملی شدن این امر، مستلزم به کارگیری تدابیر خردمندانه و سیاستی واقع بینانه است. همچنان که سیاست حقیقی، «مدیریّت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول»(۱) است که ضمن تأمین و تضمین زندگانی دنیایی، زندگی آخرتی بشر را نیز تأمین و تضمین می کند.

بنابراین، توجّه به همه نیازهای واقعی انسان در ابعاد فردی و اجتماعی، مادّی و معنوی و دنیایی و آخرتی، تأمین آزادی های اساسی و حقوق گروه های مختلف اجتماعی، نهادینه کردن امنیّت و اصلاحات بنیادین اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... ، زمینه سازی در تمام عرصه ها، گسترش همه جانبه عدالت اجتماعی و پیشرفت و بالندگی و پیمودن راه رشد و تکامل روزافزون از ویژگی های حکومت مستضعفان است که جداگانه درباره هر یک به اختصار به بحث می پردازیم:

الف) بر پاداشتن نماز

الف) بر پاداشتن نماز

ص: ۱۹۱

۱- محمّدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۳، چ ۲، ص ۴۷.

نمـاز، رمز ارتبـاط با پروردگار است. این عبادت بسـیار مهم، میان انسان های مؤمن که با حقایق هستی آشـنا شـده انـد و مبـدأ بزرگ آفرینش، پیونـد اسـتواری برقرار می سـازد؛ به گـونه ای که تنهـا در برابر او سـر تعظیم فرود آورده و تنهـا او را برآورده کننده نیازهای خود به شمار می آورند.

نماز، سـبب پالایش روح و جسم و پدیـد آورنـده موجی از معنویت در درون آدمی و سـدّی نیرومند در برابر گناه است. قرآن در همین بـاره می فرمایـد: «إِنَّ الصَّلاـهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشـاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ همانا نماز از کار زشت و ناپسـند باز می دارد». (عنکبوت: ۴۵)

چون خشم و شـهوت، سرچشـمه انحراف هـا و ریشه مفاسـد و پلیـدی هـاست و انسـان را به لـذّت جویی افراطی و فرورفتن در «فحشـا» و ارتکـاب «منکرات» و دست انـدازی به حقوق دیگران وادار می سازنـد، قرآن، نمـاز را به عنوان عاملی بازدارنـده در برابر آنها مطرح می کند تا بدین وسیله، طغیان و سرکشی این قوای ویران گر مهار شود.

بـه دلیـل اهمیّت فراوان و ویژگی هـای منحصر به فرد نمـاز، قرآن کریم در توصـیف حاکمـان شایسـته می فرمایـد: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی اْلأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ؛ همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارنـد». (حـج: ۴۱) آنان هرگز چونان مسـتکبران و جبّاران خود کامه، پس از پیروزی و استوار ساختن پایه های قدرتشان، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازنـد و در غرور و مستی فرو نمی رونـد، بلکه این پیروزی ها را پیش درآمـدی برای هرچه بیشتر ساختن خود و جامعه قلمـداد می کننـد. آنها پس از قدرت یافتن، نه تنها به طاغوتی نو تبدیل نمی شوند که ارتباطشان را با خدا و خلق خدا گسترده و مستحکم تر می سازند.

پیـامبر خـدا در نخستین روزهـای هجرت خود به مـدینه، برای اقـامه نماز، شالوده مسـجدی را پی ریزی کرد که پس از انـدک زمانی، مرکز پرستش خدا و رسیدگی به امور اجتماعی مسلمانان گردید.

بر این اساس، بر پا داشـتن نماز یکی از وظایف اساسـی و مهمّ مستضـعفان است که پس از رسیدن به قدرت، باید نسبت به آن اهتمام ورزند.

ب) امانت دانستن قدرت سیاسی

ب) امانت دانستن قدرت سیاسی

عوامل و انگیزه های گوناگون بر نگرش انسان نسبت به قدرت سیاسی تأثیر می گذارند. از همین رو، در این زمینه دیدگاه های متفاوتی پدید آمده است، ولی به طور کلّی درباره موضوع مورد بحث دو دیدگاه مهم وجود دارد. نخست اینکه قدرت ذاتاً دارای ارزش و کمال است و می تواند به عنوان هدف اساسی انسان مطرح شود. در این صورت، به باور برخی، «دنیایی که در آن زندگی می کنیم، مبارزه است و بازی و احساس قدرت. قدرت شما هسته این مبارزه است. سراسر زندگی، بازی قدرت است و هدف آن بسیار ساده است. بدانید چه می خواهید و آن را به دست آورید».(۱)

صاحبان اندیشه قدرت محوری، همه مردم را بازیچه قدرت به شمار می آورند و هدف آنها را چنین ترسیم می کنند: «برخی از مردم، بازی قدرت را برای پول انجام می دهند؛ عدّه ای برای امنیّت یا شهرت؛ گروهی هم برای شهوت رانی و بیشتر برای آمیزه ای از همه اینها؛ بازیگر اصلی به دنبال نفس قدرت است. او می داند که قدرت را می توان برای تحصیل پول، شهوت، امنیّت و شهرت به کار برد».(۲)

برخی دیگر نیز قدرت را وسیله ای برای برخورداری از امتیازها می دانند و بر این باورند که: «در دست داشتن قدرت، یکی از مؤثّرترین وسایل برای برخورداری از امتیازات و حفظ آنهاست.»(۳) چنین دیدگاه هایی نسبت به قدرت، از اصالت دادن به لذّت و کام جویی سرچشمه می گیرد و تهی از ارزش انسانی و اخلاقی است. دیدگاه دیگر آن است که قدرت ابزاری برای رسیدن به هدف و کمالی بالاتر و والاتر است؛ وسیله ای است که باید در مسیر تکامل انسان و جامعه از آن بهره مند شد.

۱- ۱.مایکل کوردا، قدرت، ترجمه: قاسم کبیری، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۷۶، ص ۱۷.

۲- ۲.همان، ص ۱۸.

۳- ۳.موریس دو ورژه، اصول علم سیاست، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۶ ، ص ۹۷.

از نظراسلام، حاکمیّت و امامت بر مردم امانتی الهی شمرده می شود. بنابراین، باید افراد شایسته عهده دار آن شوند تا امانت داران لایقی به شمار آیند. قرآن می فرماید: «اِنَّ اللّهَ یأمُرُکم اَن تُؤدّوا الاَماناتِ إلی اَهلِها؛ خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها رد کنید». (نساء ۸۵)

در توضیح این آیه، حدیثی از زراره نقل شده است که امانت را به زمامداری تفسیر کرده است: «أَدوّ الولایَه ألی أَهْلِها؛ زمامداری را به اهلش بسپارید».

همچنین در آیه امانت می خوانیم: «إِنّا عَرَضْنَا ٱلْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضِ؛ ما امانت را به آسمان ها و زمین عرضه کردیم...». (احزاب: ۷۲)

برخی تفسیرها در زمینه این آیه، از امام صادق علیه السلام روایتی بدین مضمون نقل کرده اند: «الامانه الولایه و مَن ادَّعاها بغیر حقَّ کفر؛ امانت به مفهوم ولایت و سرپرستی مسلمانان است و کسی که آن را بدون حق ادّعا کند، کفر ورزیده است.»(۱) در تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح این آیه آمده است: «امانت، همان امامت و امر و نهی است. دلیل این موضوع، سخن خداوند است که به امامان فرموده است: «خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها ردّ کنید».(۲)

در تفسیر صافی نیز آمده است که این تعبیر «إنّا عَرَضْنَا الاَمانَهَ عَلَی السَّموَاتِ» خطاب به ائمه است که هریک مأمورند امر را به امام پس از خود برسانند.(۳)

بنابراین، امانت به معنی امامت است و امامت تحقّق بخشیدن به برنامه های دینی اعم از حکومت به معنای وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و گسترش عدالت اجتماعی است.(۴)

۱- ۴.تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲- ۵.تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۱۴.

۳- محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۶۳.

۴- ۷.تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۸.

علی علیه السلام در نامه ای به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان می فرماید:

اِنَّ عَمَلَکَ لیس لَکَ بِطُعمه ولکَنَّهُ فی عُنُقِکَ اَمانه و اَنت مُستَرعی لِمَن فُوقَک.(۱)

بی گمان، کاری که به تو سپرده شده است، نه لقمه ای چرب، بلکه بار امانتی است بر گردن تو. آنکه تو را بدان گمارده، نگهبانی امانت را به تو گذارده است.

همچنین به یکی از کارگزاران حکومتی می فرماید: «فاَنّی اَشرَکْتُکَ فی امانَتی؛ بی تردید، من تو را در امانت خویش شریک کردم».(۲)

بنابراین، قدرت سیاسی از دیدگاه اسلام، امانتی الهی است و کسانی که این امر به آنها واگذار شده است، امانت دارند. آنان موظّف به حفظ این امانتند و حق ندارند آن را ملک خود به شمار آورند و بر بندگان خدا فخر بفروشند.

ج) اجرای قانون

ج) اجرای قانون

برای تنظیم روابط اجتماعی انسان ها و پیش گیری از هرج و مرج و از هم پاشیدگی جامعه، به اهرمی به نام قانون نیاز است. اگر قانون به درستی وضع واجرا گردد، جامعه به کمال و سعادت خواهد رسید. قانون، ضامن بقا و سلامت جامعه است. برقراری نظم، ایجاد اصلاحات در ساختار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و احقاق حق، ردّ مظالم و دفع مفاسد در صورت حاکم بودن قانون امکان پذیر خواهد بود. قرآن می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ... . (حدید: ۲۵)

به راستی، ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم.

۱- ۸.نهج البلاغه، نامه ۵.

۲- ۹.نهج البلاغه، نامه ۴۱.

هر یک از پیامبران به فراخور حال جوامعی که در آنها مبعوث به رسالت می شدند، احکام و قوانینی را از سوی خدا دریافت و در جامعه اجرا می کردند. اساساً فلسفه بعثت پیامبران وضع و اجرای قوانین بوده است.(۱)

در آغاز آیه بالا، مفهوم آمدن دین؛ یعنی قانون الهی را با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب و میزان می داند و هدف از همه این امور را برپا داشتن عدالت معرّفی می کند. واژه «میزان» به معنای دین و قانون است؛(۲) یعنی چیزی که تمام کردارهای انسان ها را می توان با آن سنجید و آن احکام و قوانین الهی و یا آیین او به طور کلی است.(۳)

به هر حال، تمام کوشش های پیامبران الهی و مصلحان آسمانی در راستای تحقّق حاکمیّت قوانین و اجرای آنها درسطح جامعه بوده است. در این زمینه، علی علیه السلامی فرماید:

بارخدایا! تو خودت خوب می دانی که جنگ و درگیری ما را کشمکش قدرت و فزون خواهی ثروت و مقوله هایی از این دست انگیزه نبود، که هر آنچه بوده است جز برای بازگرداندن نشانه هایی از دین تو و اصلاح سرزمین تو نبوده است تا بندگان مظلومت، امنیّت یابند و حدود به تعطیل کشیده ات به اجرا درآیند.(۴)

بر این اساس، یکی از وظایف مهمّ مستضعفان حاکم، اجرای قانون است تا بدین وسیله هم حقّی از کسی ضایع نگردد و هم رعایت عدالت شده باشد.

د) برقراری عدالت اجتماعی و رسیدگی به وضع محرومان

د) برقراری عدالت اجتماعی و رسیدگی به وضع محرومان

عدالت اجتماعی به معنای تعادل و توازن در همه جریان های اقتصادی و سیاسی است. در اختیار قرار گرفتن فرصت های برابر برای همه افراد از هر گروهی که باشند، فراهم ساختن زمینه ها به گونه ای که همه طبقات اجتماع در هر عرصه ای امکان ابراز وجود بیابند

۱- ۱.برای مطالعه بیشتر نک: پیام قرآن، ج ۷، ص ۴۱ به بعد؛ ج ۸، ص ۲۴۵ به بعد.

۲- ۲.المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۱.

۳- ۳.تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۷۱.

۴- عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، تهران، نشر ذره، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۰۷۳.

و بتوانند استعدادها و توان مندی های خود را ظهور و بروز دهند، از جمله نمودهای اجرای عدالت اجتماعی است. برقراری این امر بسیار مهم، سبب پیوندهای روحی و انسجام همه افراد جامعه با یکدیگر و با حکومت می شود. از میان برداشته شدن تبعیض ها، حق کشی ها، ستم ها و تجاوزها در ابعاد گوناگون، سرچشمه کینه توزی ها، بدبینی ها و نگرانی ها را می خشکاند و دل ها را نسبت به یکدیگر سرشار از محبّت و مهربانی می سازد. با گسترش عدالت اجتماعی و تأمین همه جانبه حقوق ملّت، خشنودی همگان جلب خواهد شد و این موضوع نیز زمینه ساز حیات فردی و اجتماعی می شود و از فروپاشی جامعه پیش گیری به می کند، بنابراین، از جمله وظایف مستضعفان پس از دست یابی به حکومت، برپا داشتن عدالت اجتماعی است تا بدین وسیله میان آنان و حاکمیّت های سالم گذشته و آینده همسانی باشد.

با توجه به دیدگاه اسلام درباره فقر و محرومیّت،(۱) درباره ضرورت زدودن آن و ایجاد رفاه برای عموم افراد جامعه، تردیدی باقی نمی ماند؛ زیرا وجود فقر و محرومیّت در جامعه نشان دهنده وجود ستم و حق کشی است. در روایت آمده است که اگر میان مردم به عدالت رفتار می شد، همه بی نیاز می شدند.(۲) خدا، نعمت های خود را برای همه انسان ها آفریده است؛ نه برای شماری اندک. ثروت ها در اصل از آن همه جامعه است و نباید گروهی بیش از حدّ از آنها برخوردار باشند و بخش بزرگ جامعه از همه چیز محروم بوده و در رنج و فقر و سختی به سر برند. بنابراین، عدالت ایجاب می کند که نظام اجتماعی درصدد زدودن محرومیّت ها از قشر محروم برآید و توزیع نامناسب امکانات را از میان ببرد؛ همچنین زندگی متوسّط همراه با آبرومندی را برای نیازمندانی که به هر دلیل محروم و تهی دست شده اند، فراهم آورد.

براین اساس، هر حکومتی وظایف و مسئولیّت هایی را به عهده دارد و بر مبنای آنها

۱- ۱.درباره این موضوع در فصل ششم مباحثی ارائه گردید.

۲- ۲.«لو عُدِلَ فِي النّاس لاستَغنوا»، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲۱.

اهـداف مشخصـی را پی می گیرد. حاکمیّت مبتنی بر اسـلام و مستضـعفان نیز هماهنگ با مبانی و دیـدگاه های ارزشـی خود، وظایف گوناگونی دارد. یکی از این وظایف، تأمین نیازمنـدی های قشـر پایین و فقیر جامعه و رسـیدگی به وضع محرومان آن است؛ زیرا هـدف زنـدگی اجتمـاعی انسـان هـا، تـأمین نیازمنـدی هـا و ایجـاد بیشترین رفاه و آسایش است. به طور طبیعی، در جوامع انسـانی، اطفـال بی سـرپرست، عقـب افتادگـان ذهنی، دیوانگـان، از کارافتادگـان، سالخوردگـان، فقیران، ضـعیفان و نیازمنـدانی هسـتند که هیـچ فرد یا گروه مشخصّی رسـیدگی به امور آنان را به عهـده نـدارد. همچنین پیدایش حوادث طبیعی مانند سـیل، زلزله، خشک سالی، بی کاری و... سـبب آشـفتگی وضـعیّت زندگی گروه های ضـعیف می شود که رسیدگی به زنـدگی آنـان، ضـرورت انسـانی ــ اجتمـاعی است. دولت وظیفه دارد به طور نسبی، فقر را در سـطح جـامعه ریشه کن سازد و توازن معقول درآمـدها را به وجود آورد. یکی از عوامـل مهم چنین مسـئولیّتی، تـأمین اجتماعی و رسـیدگی به وضع محرومان جامعه و سر وسامان دادن به زندگی آنان و زدودن غبار محرومیّت و فقر از چهره آنان است.

در همین زمینه، علی علیه السـلام در زمان حاکمیّت خود به مالک اشتر رحمه الله که از سوی آن حضرت مأمور حکومت مصر بود، می فرماید:

سپس خـدا را، خـدا را! در مـورد طبقـه پـایین جـامعه؛ آنـان که راه چـاره ندانـنـد از مسـتمندان و نیازمنـدان و تهی دسـتان و از کارافتادگـان، که در این طبقه هم کسانی هسـتند که دست سؤال دارنـد و هم کسانی که بایـد به آنها بـدون پرسـش، بخشـش شود. بخشـی از بیت المال و بخشـی از زمین های دولتی را در هر محل به آنها اختصاص ده و بـدان آنان که در دوردست قرار دارنـد، به میزان کسانی که نزدیک می باشـند، دارای سـهم هسـتند. و آنچه بر عهـده تو نهاده اند، رعایت حقّ همه آنهاست. و کارهای کسانی را که به تو دسترسـی ندارنـد و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند، بررسـی و رسـیدگی کن. امور یتیمان و پیران از کارافتاده را که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست

نیاز خود را به سوی دیگران دراز کنند، بر عهده بگیر.(۱)

در فراز دیگری از این فرمان مبارک، وظیفه حاکم به این صورت تبیین می گردد که:

بخشی از وقت خود را برای ارباب رجوع اختصاص ده که خود به نیاز آنان رسیدگی کنی. مجلس همگانی تشکیل بده و درهای آن را به روی هیچ کس مبند. به خاطر خدایی که تو را آفریده، فروتنی کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز! تا هرکس سخنان خود را با صراحت و بدون ترس و لکنت با تو باز گوید؛ زیرا من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیده ام که می فرمود: «ملّتی که در میان آنان حقّ ضعیفان از زورمندان با صراحت ستانده نشود، هرگز پاک و پاکیزه نمی شود و روی سعادت نمی بیند».(۲)

بر این اساس، رسیدگی به امور محرومان و مستمندان جامعه و همه کسانی که به گونه ای از تأمین هزینه زندگی خویش ناتوانند، از وظایف حاکمیّت است که در قالب تأمین اجتماعی باید به همه جنبه های این امر بسیار مهم بپردازد تا حقّی از کسی پای مال نگردد.

ه) پرهیز از عوامل انحطاط

اشاره

ه) پرهیز از عوامل انحطاط

تاریخ، نمایانگر رویدادهای گوناگونی است که در دوران های گذشته به وقوع پیوسته است. شناخت علل این رخدادها و آشنایی با عوامل مؤثّر بر دگرگونی های زندگی پیشینیان، مشعل فروزانی فرا راه انسان می افروزد تا با عبرت گرفتن از گذشته، راه روشن آینده را ترسیم کند.

قرآن کریم با آنکه کتابی تاریخی به شمار نمی آید، ولی در بردارنده داستان های تاریخی فراوانی است که آکنده از پند و اندرز و عبرت و بیانگر سنت های الهی حاکم بر جوامع انسانی است که عوامل واقعی صعود و سقوط گذشتگان را نشان می دهد. یادآوری

۱- ۳.نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- ۴.همان.

چنین قصّه هایی در جای جای قرآن به منظور واداشتن به تفکّر(۱) و پندآموزی(۲) از سرنوشت تلخ و شیرین پیشینیان است. این موضوع، افزون بر فراهم ساختن زمینه های بیداری و غفلت زدایی، اسرار پیشرفت تمدّن ها و عوامل سقوط و فروپاشی آنها را تبیین می کند. شناخت و پندآموزی از سرگذشت پیشینیان، رمز و راز راه یابی و برکنار ماندن از فرو افتادن در مسیر نابودی است. در این زمینه، قرآن شریف می فرماید: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبينَ؛ پیش از شما سنّت هایی وجود داشت. پس در روی زمین گردش کنید و بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» (آل عمران: ۱۳۷)

و در آیه دیگر می فرماید:

أَ وَ لَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ. (غافر: ۲۱)

آیا در روی زمین سیر نمی کنند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند، ولی خداوند ایشان را به خاطر گناهانشان گرفته و هلاک گردانید.(۳)

قرآن، مردم را به سیر و سیاحت در روی زمین فرا می خواند تا قوانین طبیعی را به آنان بشناساند تا با شناخت سنت های حاکم بر جامعه و تاریخ و عبرت آموختن از آن، تجربه های تلخ گذشتگان را تکرار نکنند.

علی علیه السلام نیز در این باره می فرماید:

برای شما در تاریخ قرن ها و روزگاران گذشته، درس های عبرت انگیزی

۱- ۱.«فَاقصُصِ القَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرون؛ پس این داستان را حکایت کن. شاید که آنان بیاندیشند». اعراف: ۱۷۶
۲- ۲.«لَقَد كانَ فی قِصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِی الاَلْبابِ؛ به راستی، در سرگذشت آنان، برای خردمندان، عبرتی است». یوسف: ۱۱۱
۳- ۳.آیات دیگری نیز به گردش در روی زمین فرمان می دهند که برخی از آنها عبارتند از: نحل، ۳۶؛ نمل، ۶۹؛ حج، ۴۶.

وجود دارد. کجاینـد عمالقه و کجاینـد فرزندان عمالقه؟ کجایند فرعون ها و نسل آنها، کجایند اصـحاب شـهرهای رَسّ؛ آنانی که پیامبران را کشـتند و مشـعل های پرفروغ سـنت های آنها را خاموش کردنـد؟ کجاینـد کسانی که با لشـکرهای گران به راه افتادند و اجتماع ها را به هزیمت کشیده و سپاهیان بسیاری گرد آوردند و شهرها را بر پا ساختند؟(۱)

همچنین در سخن دیگری از علی علیه السلام می خوانیم:

و پند گیرید از آنچه دیدید؛ از آنان که پیش از شـما بودند که چگونه در خاک غنودند. اندامشان از هم گسـیخت، دیده ها و گوش هایشان فرو ریخت، شرف و عزّتشان رخت بربست، شادمانی و تن آسایی شان از هم گسیخت.(۲)

بنابراین، لازمه پنـدآموزی از رویـدادهای تاریخی پیشـینیان و عوامل به انحطاط کشـیده شـدن آنان و لازمه گردش در زمین و عبرت گیری از سـرنوشت شوم متجاوزان، سرکشان و گردن فرازان، این است که آیندگانی که بر اریکه قدرت تکیه می زنند، از به کارگیری شیوه های ناشایست گذشتگان، پرهیز کنند و عملکردهای خویش را اصلاح کنند؛ که در غیراین صورت، اینان نیز به سـرانجام آنان گرفتار خواهند آمد؛ زیرا از دیدگاه قرآن، تاریخ، دارای ضوابط و سنت های فراگیری است که به موجب آنهـا نه شـکوفایی و رشـد ملّت ها و امّت ها بی دلیل است و نه انحطاط و سـقوط و مرگ تمـدن ها؛ نه تکامل جوامع تصادفی است و نه عقب ماندگی آنها اتّفاقی است.(۳)

نابودی تمدّن ها، پی آمد کفران نعمت

نابودی تمدّن ها، پی آمد کفران نعمت

سیر جامعه و تاریخ بشریّت از دیدگاه قرآن، در چارچوبی نظام مند و براساس سنت ها بنیاد نهاده شده است. بنابراین، حکومت بر مبنای عدالت و دادگری، به دلیل هماهنگی با جریان آفرینش، موجب سـربلندی و دوام و مانایی یک جامعه و حاکمیّت آن خواهد شد

۱- ۴.نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۲- همان، خطبه ۱۶۱.

۳- علی کرمی، ظهور و سقوط تمدّن ها از دیدگاه قرآن، قم، نشر مرتضی، ۱۳۷۰، چ ۲، ص ۱۸۴.

و انحراف ازاین روش و در پیش گرفتن بیدادگری و کفران نعمت، سرانجامی جز سقوط و انحطاط در بر نخواهد داشت.

قرآن کریم در آیات مختلف بر یادآوری نعمت های الهی و شکرگزاری مناسب آنها، پافشاری می ورزد. از جمله قوم بنی اسرائیل بارها در قرآن، مخاطب خدای سبحان شده اند تا بدین وسیله از گمراهی آنان پیش گیری به عمل آید و پس از تحمّل آن ستم های طاقت فرسا، در سراشیبی تباهی و انحطاط قرار نگیرند. در این زمینه، قرآن می فرماید:

وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنْجاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظیمٌ. (ابراهیم: ۶)

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید، همانان که بر شما عذاب سخت روا می داشتند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در این امر، برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.(۱)

درباره سرنوشت بنی اسرائیل که پس از سال های سال عذاب و رنج و شکنجه های طاقت فرسایی که از سوی فرعونیان بر آنان تحمیل شده، به حاکمیّت رسیده و بر اریکه قدرت تکیه زدند، آیات فراوانی وجود دارد. خداوند در قرآن، آنان را به یادآوری آن دوران سخت و خودداری از ستم و استکبار فرا می خواند، ولی از آنجا که این قوم، آن دوران بسیار سخت را فراموش کرده و دچار غفلت شدند، بارها خداوند، نشیب و فرازها، گرفتاری ها و آزمایش های گوناگونی برایشان پیش آورد تا بیدار و هوشیار گردند. به سبب کردارهایشان، برخی از ایشان به میمون تبدیل شدند؛ قساوت قلب، آنان را فرا گرفت؛ ستمگری آغاز کردند و انبیای الهی را کشتند. به همین سبب، دچار عذاب های الهی و

۱- ۱.این آیه در سوره بقره آیه ۴۹ با مقداری تغییر تکرار گردیده است.

مورد لعن خدا قرار گرفتند و بار دیگر دوران بدبختی و فلاکت آنان از سر گرفته شد.(۱) بدین جهت، خدای تعالی به مسلمانان نیز این موضوع را یادآور می شود که از سرنوشت اقوام گذشته عبرت گرفته و شکر نعمت را فراموش نکنند: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید». (آل عمران: ۱۰۳)

در آیه دیگر می فرماید:

وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. (انفال: ۲۶)

و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین، گروهی اندک و مستضعف بودید. می ترسیدید مردم شما را بربایند، پس خدا به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد. باشد که سپاس گزاری کنید.

اگر چنانچه این سپاس گزاری به شایستگی و متناسب با نعمت داده شده انجام گیرد، سبب تداوم آن می گردد. در غیر این صورت، زمینه های زوال و از میان رفتن آن فراهم می گردد؛ گرچه آن نعمت، حکومت دینی باشد. مثال این موضوع، گمراهی و گرفتاری مسلمانان پس از رحلت پیامبر است. نمونه دیگر آن، غیبت امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف است که بشر سال هاست از فیض حضور آن حضرت بی بهره بوده و از تابش مستقیم آن خورشید هدایت محروم شده است و تا هنگامی که آدمیان، آمادگی بهره گیری از این نعمت بزرگ الهی را پیدا نکنند، همچنان باید در غم هجران آن روشن گر هستی بسوزند.

ص: ۲۰۳

۱- ۲.نک: سوره بقره از آیه ۴۰ تا ۹۶.

فصل یازدهم: همراه با برنامه سازان

اشاره

فصل یازدهم: همراه با برنامه سازان

زیر فصل ها

رسانه در خدمت مستکبران یا مستضعفان

رسالت رسانه در مبارزه با استکبار و برطرف کردن استضعاف

پیشنهاد برای برنامه ریزان در سطح کلان

پیشنهادهای برنامه سازی

معرفی مراکز

پرسش های مردمی

پرسش های کارشناسی

رسانه در خدمت مستکبران یا مستضعفان

رسانه در خدمت مستکبران یا مستضعفان

هرنظام سیاسی برای تحقق هدف های خود می کوشد تا از همه زمینه ها و ظرفیت های موجود، بیشترین استفاده را بکند و استفاده از وسایل پیش رفته که امروزه در عرصه ارتباطات پدید آمده و موجب سرعت و آسانی انتقال پیام و در نتیجه دست یابی به نتایج و مقاصد مورد نظر می شود، همواره مورد توجه و اهتمام مسئولان این نظام هاست. رسانه های گروهی، به ویژه صدا و سیما در این میان به دلیل نقش مهمی که در هدایت ذهن ها و قلب ها دارند، از اهمیّت ویژه ای برخوردارند.

مستکبران از این رسانه پرنفوذ در راستای اهداف خود بهره می گیرند. آنان در اثر خوی استکباری،تنها به منافع شخصی و گروهی خود می اندیشند و درصددند توده های مرم را به استضعاف کشانده و خواسته خود را به آنان تحمیل کنند و سرنوشت آنان را به دست گرفته و منابع اقتصادی شان را به یغما ببرند؛ به دیگر سخن، آنان را به موجوداتی سست، بی اراده و اطاعت پذیر تبدیل کرده و مصرف کننده بار آورند تا هیچ هنری جز مصرف و اسراف نداشته باشند. با استفاده ابزاری از زنان در تبلیغات و پخش آگهی های مختلف در تلویزیون های دنیا به منظور تأمین منافع مادی و کسب درآمد بیشتر در همین راستا ارزیابی می شود.

برای مبارزه با این فرهنگ غلط، صدا و سیما می تواند بهترین نقش را ایفا کند. این رسانه می تواند پشتیبان مستضعفان باشد و با رعایت مصالح حقیقی مردم، از انسانیت انسان دفاع کند و آزادی و شرافت از دست رفته وی را به او برگرداند و از آن پاسداری کند. همچنین، آموزه های دینی را تبلیغ کند، جامعه را قانون مند سازد، و عدالت اجتماعی

را گسترش دهد، و جلوی هرگونه افراط و تفریط را بگیرد و از ارزش ها نگهداری کند؛ به شرط آنکه در اختیار مستضعفان قرار گیرد. نمونه آن، صدا و سیمای نظام مقدس جمهوری اسلامی است؛ نظامی که براساس احکام حیات بخش و نورانی اسلام شکل گرفته و قانون اساسی آن الهام گرفته از مکتب انسان ساز اسلام است.

اسلام به عنوان دین کامل، مجموعه ای از هدف ها و برنامه هایی است که اصلاح فرد و جامعه را به عهده دارد و برای تأمین رفاه و آسایش دنیا و سعادت آخرت انسان آمده است. بدین منظور باورها، امور اخلاقی و احکام و مقررات خاصی را تدوین کرده است که علاوه بر هماهنگی میان اجزای خود، با نیازها و خواسته های جسم، روح و روان انسان نیز هماهنگی کامل دارد. اسلام، حاکمیت عدالت و آزادی را در همه زمینه ها خواستار است. تأمین آزادی معنوی در درون و عدالت اجتماعی در بیرون، از برجسته ترین هدف های حاکمیت دین اسلام است که در صورت پیاده شدن آن، دیگر جایی برای استکبار و استضعاف نخواهد بود.

اساساً همه ادیان آسمانی و از جمله اسلام، برای دستگیری از مستضعفان آمده اند و تشکیل حکومت اسلامی نیز برای همین منظور ضرورت یافته است. از نظر قرآن کریم، مبارزه با استکبار و زدودن استضعاف از مردم امری واجب است؛ حتی اگر لازم باشد انسان برای تأمین آن هدف، دست به قیام مسلحانه بزند، باید این کار را بکند. قرآن در برخی از آیات، مؤمنان را توبیخ می کند که چرا در راه خدا و مستضعفان جهاد نمی کنند.(۱)

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که الهام گرفته از دین مبین اسلام است، در چند مورد به این مسئله پرداخته شده است که در اینجا یادآوری می شود:

۱. در اصل دوم در معرفی نظام جمهوری اسلامی آمده است:

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به....

۶. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که

۱- ۱.نساء، آیه ۷۵.

از راه: ...

ج) نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی... تأمین می کند.

۲. در اصـل سوم که شـیوه کـار برای تأمین اهـداف آمـده است، در ۱۶ بنـد به بیـان اموری می پردازد که همه آنهـا مسـتقیم یا غیرمستقیم، مبارزه با استکبار و استبداد و برقراری عدل و داد را هدف خود قرار داده است.

۳. در اصل یک صدو پنجاه چهارم نیز آمده است:

جمهوری اسلامی ایران، سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهـان می شـناسد. بنـابراین، در عین خودداری کامـل از هرگونه دخـالت در امور داخلی ملت هـای دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند.

به هر حال، اسـتکبار و خود برتربینی، ریشه اصـلی قانون گریزی و سـرپیچی از قوانین الهی است که از حب ذات افراطی؛ یعنی خودخواهی و خودپرستی ناشـی می شود. ازاین رو، این صـفت همواره در طول تاریـخ در تعـارض بـا روحیه خـداخواهی قرار داشته است؛ چه در درون یک فرد و چه در متن یک اجتماع و دین داران و مستکبران، دشمنان همدیگر به شمار می آمده اند.

ازاین رو، اگر بتوان جامعه را به سوی خدا فرا خواند و انسان ها را بنده خدا و آزاد در برابر هر مسـتکبری تربیت کرد و عدالت اجتماعی را برقرار ساخت، همه مشـکلات بشـری از میان خواهـد رفت. به همین لحاظ، توجه به احکام حیات بخش اسـلام در زمینه های گوناگون و فرازهای قانون اساسی می تواند محور کار برنامه سازان و برنامه ریزان رسانه قرار گیرد.

رسالت رسانه در مبارزه با استکبار و برطرف کردن استضعاف

رسالت رسانه در مبارزه با استکبار و برطرف کردن استضعاف

با توجه به آنچه گذشت، رسالت رسانه در مبارزه با استکبار و استبداد به خوبی روشن می شود. صدا و سیمای متعلق به نظام مقدس جمهوری اسلامی باید منادی مبارزه با ستم باشد و برای تحقق بخشیدن به احکام نورانی و مترقی اسلام و عینیّت بخشیدن به قانون اساسی کشور، در زمینه نفی هرگونه استبداد داخلی و استعمار خارجی تلاش بیشتری از خود نشان دهد؛ زیرا این دو عامل، همواره بیشترین خسارت ها را به حقوق انسانی وارد کرده است.

رسانه باید در بعد داخلی، ایجاد عدالت اجتماعی و تأمین حقوق گروه های ضعیف، از میان بردن فقر، فساد و تبعیض را هدف خود قرار دهد و با خبررسانی به موقع و گسترده در پدید آوردن فرصت های برابر اقتصادی و سیاسی برای آحاد مردم و همه گروه ها به ویژه مستضعفان را یاری رساند و از اقشار آسیب پذیر جامعه اعم از زنان، کودکان، سالخوردگان، بیماران، کارمندان و کارگران پشتیبانی کند.

در بعد بین المللی نیز صدا و سیما باید به پشتیبانی از مستضعفان جهان برخیزد. نمونه هایی از این امر را در حمایت از مردم فلسطین، حزب اللّه لبنان، افغانستان، بوسنی و هرزگوین و به تازگی در دفاع از مردم عراق و قطع رابطه با اسرائیل غاصب، امریکا و رژیم سابق آفریقای جنوبی و توسعه روابط با ملّت های مستضعف جهان سوم در سراسر جهان دیده ایم. در این راستا، صدا و سیمای جمهوری اسلامی خوب عمل کرده است، ولی برای توفیق بیشتر در این زمینه، دست اندرکاران صدا و سیما باید عوامل استبداد داخلی و استعمار خارجی را خوب بررسی کنند.

اگر فقر، نداری و محرومیت برخی از مردم که در اثر سیاست های غلط رژیم سابق ایجاد شده است، زمینه را برای سوء استفاده دیگران آماده می کند، فقرزدایی را هدف خود قرار دهند. اساساً در جامعه بشری و به ویژه جامعه اسلامی نباید فقیری وجود داشته باشد؛ نه اینکه فقیری باشد و ما سازمان هایی را برای رسیدگی به وضعیت آنها تأسیس کنیم و سپس با افزایش بودجه آنها، برخود ببالیم. براساس یک ضرب المثل، اگر به فقیر به جای آموزش

ماهی گیری و قلاب، ماهی بدهیم، هیچ گاه چهره کریه فقر از جامعه ریشه کن نخواهد شد و ننگی همیشگی بر پیکره جامعه ما خواهد بود.

با نادانی و بی سوادی توده های مردم باید به مبارزه برخاست و سواد آموزی را وجهه همت خویش ساخت.

در زمینه بی کاری و رکود اقتصادی، باید در جهت رونق بخشی به اقتصاد کشور با سازمان های مرتبط همکاری تنگاتنگی داشت و با آموزش حرفه و هنر و دیگر نیازمندی های اساسی جامعه در تمام ابعاد زندگی به صورت کارآمد به کارآموزان و عموم مردم، صدا و سیما را به دانشگاهی عمومی تبدیل کرد و زمینه را برای اشتغال سالم آماده ساخت. اگر عامل پذیرش استعمار، خودکم بینی افراد جامعه است، باید خودباوری را در آنان تقویت کرد. اگر اختلاف و چنددستگی زمینه ساز حاکمیت استکبار است، باید به وحدت ملی اندیشید و آن را مستحکم ساخت. اگر ناامیدی و بدبینی میدان را برای فعالیت مستکبران بازگذاشته است، باید نشاط و امید به آینده را در جامعه افزایش داد. اگر وجود ربا در نظام بانکی و سطح جامعه و جهان سبب استثمار شده است، باید با تبلیغ و ترویج سیستم قرض الحسنه، به کمک ملّت های مستضعف شتافت.

اگر ترور شخصیت با تهمت و افترا یکی از ابزارهای مستکبران است، صدا و سیما وظیفه دارد واقعیت ها را تبیین کند و از شخصیت افراد محترم و با نفوذ جامعه پاسداری کند.

امروز، نبود توازن در علم، فرهنگ، اقتصاد، سیاست و به ویژه تسلیحات نظامی و همچنین فقر اخلاقی و نبود نظارت جهانی و ضمانت اجرایی قوانین بین المللی، زمینه را برای هرگونه ستمگری و بهره کشی و تسلط بر دیگران آماده کرده است. صدا و سیما می تواند با تبلیغات گسترده و بیان منطقی و آگاهی بخشی به توده های مردم و استحکام مبانی اخلاقی و تقویت جایگاه سازمان های بین المللی و فراخوانی آنان برای انجام وظیفه از این مسئله جلوگیری کند.

باید یادآور شد که صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در بیشتر این زمینه ها خوب

عمل کرده است. امروز همین رسانه است که جشن نیکوکاری و جشن عاطفه ها را برای زدودن فقر از خانواده ها و دانش آموزان با همکاری کمیته امداد امام خمینی رحمه الله سازمان دهی کرده و به خوبی به اجرا گذاشته است و با بهزیستی، اداره کار و بیمه نیز در کمک رسانی به فقیران و محرومان و افراد بی سرپرست و سالمندان و بیکاران و آسیب دیدگان همکاری می کند. صدا و سیما با پخش اخبار واقعی جنگ فلسطین، افغانستان و عراق، وجدان های خفته جهانیان را بیدار ساخت و سیل خروشان راه پیمایی های ضدجنگ را راه انداخت و در سطح جهان به نمایش گذارد و بدین وسیله حرکت های مردمی را تأثیرگذار گرداند و نفرت عمومی از امریکای جهان خوار را نمایش داد.

امروز همین رسانه است که روز جهانی مستضعفان را ارج می نهد و از آن تجلیل می کند؛ چون تجلیل از نیمه شعبان، سالروز ولادت یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، در حقیقت، تجلیل از مستضعفان جهان است.

امروز همین رسانه است که فاصله ثروت کشورهای اروپایی را با فقر کشورهای آفریقایی به سرتاسر جهان مخابره می کند و بدین وسیله زمینه را برای کمک رسانی به آنان هموار می گرداند.

همین رسانه است که خطبه های آگاهی بخش نماز جمعه و سخنرانی های دل سوزانه نظام را به گوش توده های مردم می رساند و موجب وحدت و یکدلی مردم می شود.

امروزه این رسانه در ماه محرم با نشان دادن صحنه های عزاداری، مرثیه خوانی و... از حرکت سید الشهداء علیه السلام تجلیل می کند؛ زیرا تجلیل از آن حضرت در حقیقت، تجلیل از آزادی و شرافت انسان و پرهیز از پذیرش ننگ و خواری است.

پیشنهاد برای برنامه ریزان در سطح کلان

پیشنهاد برای برنامه ریزان در سطح کلان

با توجه به اینکه ترفندهای مستکبران برای به استضعاف کشیدن ملّت های عقب نگه داشته شده، هر روز به شکل و شمایلی درمی آید، مسئولیت سنگین برنامه ریزان صدا و سیما در سطح کلان در مبارزه با ترفندهای جدید استکبار به خوبی روشن می شود. اگر صدا

و سیما بتواند مردم جهان را با شیوه های جدید مستکبران آشنا سازد، می تواند تا حدود زیادی جلوی استضعاف را بگیرد.

متأسفانه امروزه مستضعف را تنها افراد فقیر می دانند، آن هم فقیرانی که فقر اقتصادی دارند؛ یعنی اینکه دیگران از باب ترحّم و نه وظیفه باید به آنان کمک کنند، در حالی که هرگز چنین نیست و استضعاف مظاهر شوم دیگری دارد که نباید از آن غفلت کرد، مانند: استضعاف فرهنگی، سیاسی و... چه بسا زمینه ساز فقر اقتصادی است. باید توجه داشت مستکبران، هر روز با نیرنگی جدید و شیوه ای نو به میدان می آیند تا ملّت های تحت ستم نتوانند کمر راست کنند. طرح نقشه های دقیق و درپی آن، تحمیل انواع فشارها و تبلیغات ناجوانمردانه و در پیش گرفتن مواضع طلبکارانه از جمله این شیوه ها است. هرچه آنان بیشتر تلاش کنند، رسالت این رسانه، سنگین تر می شود.

امروز نیز هنگامی که بمب های ده تنی بر سر افراد بی گناه و بی پناه ریخته می شود، به نام حمایت از آزادی افراد انجام می گیرد. این همان اصطلاحی است که جانیان تاریخ هنگامی که به زیردستان خود دستور می دادند تا کسی را بکشند از آن استفاده می کردند و می گفتند: «آزادش کن؛ یعنی او را بکش».

امروز در فلسطین دفاع از جان و مال و ناموس و سرزمین غصب شده یک حرکت جنایتکارانه، خشن و تروریستی معرفی می شود و حمله به مردم مظلوم فلسطین و ترور فعالان سیاسی را مشروع به شمار می آورند.

استکبار، گاهی انسان را به نام «قانون» به زنجیر می کشد، گاهی به نام «آزادی» و «دموکراسی» جامعه بشری را به اسارت می کشد؛ گاهی در قالب سازمان های «بین المللی» به اهداف شوم خود جامه عمل می پوشاند و گاهی با تغییر «زبان و حروف کتابت»، ملتی را از تاریخ و فرهنگ خود جدا می سازد؛ به گونه ای که مردم نمی توانند سنگ قبر پدرانشان را تشخیص دهند، چه رسد به خواندن کتاب ها و میراث پیشینیانشان. اکنون در باکو این مسئله آشکارا دیده می شود که مردم مظلوم آذربایجان چگونه یک بار در اثر گرایش به خط کریل و پس از ۷۰ سال با گرایش به خط لاتین، در حقیقت، دو بار از گذشته خود

ص: ۲۱۰

جدا گشته اند. این همان مصداق از چاله در آمدن و در چاه افتادن است.

برای استکبار، وسیله مهم نیست؛ مهم این است که به اهداف شیطانی خود برسد. ازاین رو، گاهی از قهر و غلبه و تخریب و کشتار بهره می گیرد و گاهی از عمران و آبادانی؛ گاهی با واژه ها و گویش خشن و گاهی با سخنان نرم و زیبا.

استکبار و استبداد، گاهی ممکن است در عالم درون خودنمایی کند و نفس سرکش انسان بر نیروی عقل و فطرت غالب آید و مجال اندیشیدن و حرکت در مسیر فطرت را به انسان ندهد. در چنین حالتی، رسالت رسانه ملّی این است که به تربیت انسان های شایسته همت گمارد و اخلاق اسلامی را گسترش دهد. گاهی نیز ممکن است یک شخص به شخص دیگری زور بگوید و با او رابطه غیرعادلانه و غیرمنطقی داشته باشد. این امر، در میان دو خانواده، ایل و طایفه یا جامعه و دولت نیز ممکن است روی دهد. در چنین صورتی، وظیفه رسانه ملی این است که بکوشد با تکیه بر عدل، میان آنان صلح و سازش ایجاد کند و مانع ایجاد رابطه استکباری و استضعافی میان آن دو شود.

استکبار، گاهی تنها نسبت به مردم داخل مرزها اعمال می شود که از آن به «استبداد داخلی» تعبیر می کنند و استبدادگران داخلی، غلامان حلقه به گوش خارجیان می شوند و گاهی ممکن است نسبت به مردم خارج مرزها خوی استکباری شدت یابد که از آن به استعمار خارجی تعبیر می شود. گویی تنها، کسی حرمت و آزادی و حق تعیین سرنوشت دارد که در داخل مرزهای آنان زندگی می کند.

ازاین رو، با توجه به گونه گونی استکبار و استضعاف و شیوه های مستکبران در به استضعاف کشیدن توده های مردمی، رسالت رسانه سنگین تر می شود. رسانه باید بکوشد سطح آگاهی های مردم را بالا ببرد و غیرت آنان را تقویت کند؛ زیرا استعمار و استثمار ملت آگاه و بیدار و غیرتمند امکان پذیر نیست. اگر سطح درک مردم بالا برود و فرهنگ عمومی ارتقا یابد، چنین مردمی دیگر تن به خواست استکبار داخلی و خارجی نمی دهند. صدا و سیما باید همواره بر ایجاد قسط و عدل و به ویژه عدالت اجتماعی که هدف همه

انبیا بوده است پای بفشارد.(۱) همچنین باید در راستای تأمین استقلال ملت ها در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، با ملت ها و دولت ها همکاری داشته باشد که پیام قرآن و خواسته خدا است.(۲)

صدا و سیما باید برای جلوگیری از هجوم بیگانگان و نفی استکبار، همواره هم بستگی و وحدت ملی را تقویت کند و از ایجاد تفرقه و چند دستگی به شدت بپرهیزد.(۳) صدا و سیما باید عوامل ترس از مبارزه را که همانا ترس از مرگ و دل بستگی به دنیا است، از دل و جان مردم بزدایـد. صدا و سیما باید به عنوان یک پیام رسان نیرومند، رسالت الهی را ابلاغ و خیرخواهی را از مردم دریغ نورزد که این وظیفه همه پیامبران بوده است.(۴)

صدا و سیما باید نشان دهد که از نظر اسلام، ملاک برتری،(۵) تقوا است؛ نه پول و ثروت و نه پست و مقام سیاسی و اجتماعی. صدا و سیما باید به عنوان یک بلندگوی بزرگ در اختیار عالمان دین و روشن فکران دین دار و دل سوز قرار گیرد تا آنان بتوانند نقش خود را در هدایت مردم به خوبی به انجام برسانند. صدا و سیما باید زبان گویای مستضعفان باشد و فریاد آنان را به گوش جهانیان برساند. مسئولان صدا و سیما نه تنها نباید بگذارند مستکبران به دلیل برخورداری از امکانات بیشتر از حیث کمّی به فرهنگ ما هجوم بیاورند و فرهنگ غیرمنطقی، فاسد و مستکبرمآبانه خود را بر ما تحمیل کنند، بلکه باید در عین توجه به افزایش کمی این امکانات و بهره گیری از آنها، در سایه بهره مندی از فرهنگ پربار اسلامی، بر فرهنگ آنان چیره شوند. ناگفته نماند که در مبارزه با استکبار، باید دقت و ظرافت ویژه ای به کار برد تا مستکبران نتوانند ما را به حمایت از تروریسم، نقض حقوق بشر، تولید سلاح های کشتار جمعی و مانند آن متهم کنند که امروزه بهانه های واهی

۱- ۱.حدید، آیه ۲۵.

۲- ۲.نک: «آیه نفی سبیل». نساء: ۱۴۱

۳- آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴- ۴.نک: اعراف، آیه ۶۸.

۵- ۵.حجرات، آیه ۱۳

استکبار جهانی برای تعدی و تجاوز به حقوق مسلّم انسان ها و جوامع شده است.

مطلب دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد، سفارش به برنامه ریزان رسانه در سطح کلان برای همکاری تنگاتنگ با سه قوه مقننه، مجریه و به ویژه قضاییه و نیز با مردم است.

چون قوه قضاییه و پرونده های آن هم می تواند جهت گیری های تبلیغی سازمان صدا و سیما را در راستای زدودن ستم و کاهش جرایم در متن جامعه، روشن سازد و هم می تواند با حذف اسامی و مشخصات افراد، موضوع های مناسبی را برای تولید فیلم و سریال به دست دهد، همکاری نزدیک صدا و سیما با آن قوه تأکید و سفارش می شود؛ زیرا هرجا که تخلّفی شده است، قوه قضاییه در جریان آن است. ازاین رو، همکاری صدا و سیما با این قوه در زدودن آثار استضعاف از چهره مستضعفان بسیار مؤثر خواهد بود و آثار و برکات زیادی برای جامعه خواهد داشت. قوه قضاییه، پناهگاه و مرجع ستم دیدگان و بی پناهان است و به تخلفات دولت در زمینه خودداری از اعمال قانون مصوّب مجلس، نظامیان، روحانیان، قضات و عموم مردم در همه زمینه ها رسیدگی می کند و همچنین بر عملکرد کل دولت نظارت دارد. ازاین رو، صدا و سیما باید به همکاری خود با این قوه بیافزاید و مردم را با حقوق خود آشنا سازد و در رسیدن آنان به حق خود همکاری کند.

پیشنهادهای برنامه سازی

پیشنهادهای برنامه سازی

در چنین موضوع گسترده ای، پیشنهادهای زیادی برای برنامه سازی می توان ارائه داد که البته باید عملی، مفید، همسو با موضوع و نسبت به عمق پیام خود، کم هزینه باشد که در ادامه به چند مورد اشاره می شود:

۱. تشکیل میزگرد با حضور کارشناسان سیاسی و حقوقی برای بحث و بررسی درباره موضوع و تجزیه و تحلیل راه های مبارزه با آن به شکل اساسی و پایدار.

۲. استفاده از سخنرانی های کارشناسان و ضبط و پخش آنها.

۳. استخراج بندهایی از قانون بودجه که موجب فقرزدایی یا رفع تبعیض و کاهش

شکاف طبقاتی می شود و اطلاع رسانی آن برای بهره مندی هرچه بیشتر افراد مشمول آن قانون.

۴. ساختن فیلم و سریال از زندگی انبیا، ائمه و علمای برجسته که خود از چهره های شاخص مظلومیت و مستضعف به شمار می آیند، نوعی مبارزه با استکبار ارزیابی می شود، مانند: داستان حضرت موسی علیه السلام با فرعون و سرگذشت بنی اسرائیل.

۵. ساختن فیلم هایی که در طول آن، ضعیف، قوی می شود یا بی سوادی، باسواد می شود و یا فقیری، ثروتمند می گردد و با متجاوزان به حقوق خود یا خانواده یا روستا و شهر و کشورش مبارزه می کند و در سایه تلاش و استقامت، پیروز می گردد. جهت گیری این گونه فیلم ها باید نشان دهد که استکبار و حق کشی پایان خوبی ندارد. سرانجام، در این راستا حتی از موضوع های بسیار ابتدایی که در هر روستا یا منطقه محرومی می تواند روی دهد، نباید غفلت کرد. برای نمونه، اربابی به نام واگذاری یک امتیاز به مردم از او بخواهد که ورقه ای را امضا کند یا انگشت بزند؛ در حالی که محتوای آن ورقه نه تنها واگذاری امتیاز نیست، بلکه محرومیت از پاره ای از امتیازات نیز بوده است. این شخص بی سواد پس از پی بردن به حقیقت مطلب نخست می کوشد تا سواد بیاموزد و سپس بدون ترس و واهمه از افراد زورگویی که اطراف ارباب هستند، از طریق حکومت مرکزی و وکیل و دادگاه، به حق قانونی خود می رسد.

۶. پرداختن به موضوع «مهدویت» و «نیمه شعبان» به عنوان روز جهانی مستضعفان و بیان ویژگی های حکومتی حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف مانند مبارزه با استبداد و استکبار و نفی هرگونه ستم و ایجاد امنیت و برقراری عدالت حقیقی و رونق اقتصادی و شکوفایی علمی و رسیدن هر حق داری به حق خویش.

۷. مطالعه انواع ستم ها مانند ستم به خود، ستم به خدا و ستم به بندگان خدا. همچنین بررسی راه توبه و بازگشت هر یک از این ستم ها و استفاده از این مضمون ها در میان فیلم ها. برای مثال، در مورد اموال باید آن را به صاحبانش برگرداند یا در مورد وارد کردن اتهام به کسی و ریختن آبروی وی، با اعتراف به کار خود، آبروی دیگران را بازگرداند یا

اگر نمازهـایی نخوانـده است، قضـا شود یا از گناهانیماننـد نگاه به نامحرم توبه شود. به عبارت دیگر، آموزش راه برگشت از خوی استکباری را باید آموخت.

۸. آشنا ساختن مردم با حق و حقوق خویش و ساختن برنامه هایی در این زمینه می تواند روحیه استکباری را محدود کند.

۹. تهیه و پخش فیلم های مسـتند از جنایت های جنایت کاران و فـداکاری حامیان مستضـعفان در این زمینه بسـیار مؤثر خواهد بود، مانند: پخش فیلم کسانی که به عملیات شـهادت طلبانه در فلسـطین می پردازند و پخش فیلم برخورد سـربازان امریکایی و اسرائیلی با مردم.

۱۰. به تصـویر کشـیدن دو جـامعه ای که در یکی همه به وظیفه خـود عمـل می کننـد و به حـق خـود قانعنـد و در دیگری همه درصـدد تعـدی و تجـاوز به حقوق دیگران و ترک وظـایف خویشـند. زنـدگی در یکی در کمـال امنیت و آسایش است و در دیگری به دوزخی سوزان تبـدیل می شود. اگر کسـی در محیط خانه، مدرسه، کوچه و خیابان به وظیفه اخلاقی و انسانی خود عمل کنـد؛ برای مثال باادب باشـد و وسایل ناراحتی آنان را فراهم نیاورد و به گونه ای رفتار کند که دوست دارد دیگران با او رفتار کننـد، زنـدگی در چنین جامعه ای بسـیار لـذت بخش و سـرورآفرین خواهد بود، ولی اگر با زبان و عمل همه را بیازارد، زندگی برای همه سخت و طاقت فرسا خواهد بود.

۱۱. تبیین مقام انسان و کرامت و شـرافت و ارزش وجودی وی و آزادی های مشـروع سیاسـی و حق تعیین سـرنوشت می تواند انسان ها را به رعایت حقوق دیگران وادار کند و اگر هم عده ای همچنان به خوی تجاوزگری خود اصـرار داشته باشند. دست کم دیگران را به دفاع از حق انسانی خود تشویق کند و بدین وسیله جلوی خوی تجاوزگری متجاوزان را بگیرد.

۱۲. به تصویر کشـیدن فقر فقیران و کاخ سازی کاخ نشینان تا همه این شکاف طبقاتی را ببینند و درصدد زدودن یا کاهش آن برآیند.

۱۳. تبیین مفهوم عدل و اینکه نه هرگونه برابری، عدل است و نه هرگونه تفاوتی، ستم

شمرده می شود، بلکه برابری در شرایط برابر، عدل است.

تبیین این گونه مفاهیم را در رویدادهای جزئی که در میان فیلم ها می افتد، می توان القا کرد.

معرفی مراکز

معرفی مراکز

چون استضعاف اقسام گوناگونی دارد، مراکز مرتبط با موضوع نیز در حیطه های گوناگونی فعالیت می کننـد که در ادامه به چند مورد اشاره می شود:

۱. بنیاد مستضعفان و جانبازان

۲. کمیته امداد امام خمینی رحمه الله

۳. سازمان بهزیستی کشور

۴. مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق

۵. جمعیت دفاع از ملت فلسطین

۶. دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان

۷. بنیاد ۱۵ خرداد

پرسش های مردمی

پرسش های مردمی

۱. شما چه برداشتی از واژه استکبار و استضعاف دارید؟

۲. منشأ پیدایش مستکبر و مستضعف را در چه می دانید؟

۳. شما چه نوع مستضعفانی را می شناسید؟

۴. وظیفه انسان در برابر مستضعفان چیست و چگونه می توان به آنان کمک و یاری کرد؟

۵. آیا روزی به نام «روز جهانی مستضعفان» وجود دارد؟ چه کارهایی در این روز مناسب است انجام گیرد؟

۶. مبارزه دایمی مستکبران و مستضعفان به کجا خواهد انجامید و نتیجه آنچه خواهد

ص: ۲۱۶

شد؟

۷. اگر از شما بپرسند چند نمونه از مستضعفان و مستکبران داخلی یا خارجی را نام ببرید، چه کسانی یا چه حکومت هایی را نام می برید؟

۸. شما خود را مستضعف می دانید یا مستکبر؟ چرا؟

۹. آیا می شود انسان، نه مستضعف و نه مستکبر باشد؟

۱۰. مستکبران به طور معمول، برای به استضعاف کشیدن توده های مردم چه شیوه هایی دارند؟

۱۱. آیا می توانید تعریف روشنی از عدالت ارائه دهید؟

۱۲. به نظر شما چرا برخی از مستضعفان به جای مبارزه قاطع با استکبار، به آن تن می دهند؟

۱۳. در مورد ویژگی های حکومت جهانی مستضعفان که به دست حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف تشکیل خواهد شد، چه می دانید؟

۱۴. جامعه امروز ما را تا چه اندازه به جامعه استکبارستیز مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف نزدیک تر می بینید؟

پرسش های کارشناسی

پرسش های کارشناسی

۱. مفهوم دقیق مستضعف و مستکبر چیست؟

۲. چه عواملی باعث ایجاد دو قشر مستضعف و مستکبر در جامعه می شود؟

۳. مقصود از استضعاف فکری و عقیدتی چیست؟

۴. مقصود از استضعاف دینی چیست؟

۵. مقصود از استضعاف عملی چیست؟

۶. مقصود از استضعاف قومی و نژادی چیست؟

۷. استضعاف سیاسی ـ اجتماعی یعنی چه؟

۸. مراد از استضعاف مادی و اقتصادی چیست؟

۹. مهم ترین نوع استضعاف که ریشه استضعاف های دیگر می تواند باشد کدام است؟

۱۰. میان ضعیف و قوی و مستضعف و مستکبر چه تفاوت و نسبیتی وجود دارد؟

۱۱. انگیزه های مستکبران از استکبار چیست؟

۱۲. مستکبران از چه شیوه ها و ابزارهایی استفاده کرده و می کنند؟

۱۳. آیا مستضعفان در قبال مسئولیت های الهی و بشری معافند؟

۱۴. مستضعفان در قبال مستکبران چه باید بکنند؟ راه مبارزه با مستکبران چیست؟ آیا همیشه مبارزه مسلحانه باید باشد یا راه های دیگری هم هست؟

۱۵. آیا در طول تاریخ، مستضعفان توانسته اند به پیروزی های چشم گیری برسند؟ نمونه هایی را یاد کنید.

۱۶. چرا در بیشتر مواقع، این مستکبران بوده اند که بر جبهه حق و مستضعف پیروز می شده اند؟

۱۷. از نمونه های مستضعفان و مستکبران در جامعه کنونی و جهان حاضر چند نمونه را ارائه فرمایید.

۱۸. فرق میان تفاوت و تبعیض در نظام های سیاسی ـ اقتصادی چیست؟

۱۹. از نظر قرآن، مبارزه با استکبار، چگونه پایانی خواهد داشت؟ وارثان زمین چه کسانی خواهند بود؟

۲۰. عدالت اجتماعی چه مفهومی دارد؟ با برشمردن دشواری های اجرایی آن در جامعه، راهکارهای موثر در ایجاد آن را در زمینه های مختلف یادآور شوید.

۲۱. عدالت اجتماعی در استحکام حکومت چه نقشی دارد؟ ستمگری چه نقشی در فروپاشی نظام سیاسی کشور می تواند داشته باشد؟

۲۲. علت اینکه همیشه و در همه جا نخست مستضعفان به انبیا ایمان می آورده اند، چه بوده است؟

۲۳. آیا می شود انبیا را از مستضعفان به شمار آورد؟ چرا؟ نمونه ای از داستان های قرآنی آن را یاد آور شوید.

ص: ۲۱۸

۲۴. برای مبارزه با فقر به عنوان یکی از نمودهای روابط استکباری و استضعافی چه باید کرد؟

۲۵. برای مبارزه با نادانی به عنوان یکی از نمودهای روابط استکباری و استضعافی چه می توان کرد؟

۲۶. برای مبارزه با تبعیض در رسیدن به مقام ها و موقعیت های سیاسی اجتماعی چه باید کرد؟

۲۷. برای مبارزه با فساد به عنوان یکی از نمودهای نظام استکباری چه باید کرد؟

۲۸. برای مبارزه با خودباختگی به عنوان یکی از نمودهای نظام استکباری چه می توان کرد؟

۲۹. قانون در این زمینه چه نقشی می تواند داشته باشد؟ آیا از آن می توان برای ایجاد روابط استکباری نیز استفاده کرد؟

ص: ۲۱۹

کتاب نامه

کتاب نامه

* قرآن مجید، ترجمه: محمّد مهدی فولادوند، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

* نهج البلاغه، ترجمه: سیدجعفر شهیدی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۳.

* الصّحیفه السّجادیه، بیروت، الغدیر، الطّبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه . ق.

* نهج الفصاحه، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هفدهم، ۱۳۶۲.

الف) فارسی

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۹ ه . ق.

۲. موسوی خمینی، سید روح اللّه، صحیفه انقلاب؛ وصیّت نامه سیاسی ـ الهی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳. حسینی، جمال الدین؛ ریشه و روند تاریخی جنبش تنباکو، بی جا، بی نا، ۱۳۷۵.

۴. اصفهانی کربلایی، حسن بن علی؛ تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، قم، دفترنشر الهادی، ۱۳۷۷.

۵. تیلور، آلن جان پرسیوال، جنگ جهانی دوم، ترجمه: بهرام فرداد امینی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۶. بهشتی، احمد، مستضعف در قرآن، انتشارات طریق القدس، چاپ سوم، ۱۳۶۲.

۷. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم، مؤسّسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۵.

۸. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله)، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷.

۹. جعفری، محمّد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۱۰. حکیمی، محمّـد، عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم، ۱۳۷۵.

۱۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، قم، انتشارات سمت، ۱۳۷۱.

۱۲. دو ورژه، موریس، اصول علم سیاست، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، بی تا.

۱۳. راسل، برتراند، جنگ ویتنام، ترجمه: حمید خیرخواه، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸.

۱۴. رهنورد، زهرا، موضع گیری طبقات اجتماعی، انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا.

۱۵. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیّت، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دهم، سال ۱۳۷۴.

۱۶. فاضل مشهدی، محمّد کاظم بن محمّد، نظام نامه حکومت، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۱۷. معین، محمّد، فرهنگ فارسی معین، تهران، مؤسسه امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.

۱۸. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، مؤسسه امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

۱۹. قرشی، سیّد علی اکبر، خاندان وحی، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، چاپ سوم، ۱۳۷۳.

۲۰. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

۲۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۶.

۲۲. کوارلز، بنجامین، سیاهان، امریکا را ساختند، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۵.

۲۳. کرمی، علی، ظهور و سقوط تمدّن ها از دیدگاه قرآن، قم، نشر مرتضی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۲۴. کورد، امایکل، قدرت، چگونه آن را به دست آوریم و چطور از آن استفاده کنیم، ترجمه: قاسم کبیری، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۷۶.

۲۵. لعل نهرو، جواهر، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه: محمود تفضّلی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۲۶. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیّه، چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۱.

۲۷. مطهّری، مرتضی، عدل الهی، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۷۵.

۲۸. موسوی لاری، سیدمجتبی، سیمای تمدّن غرب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۰.

۲۹. مصباح یزدی، محمّد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۳۰. معارف قرآن، قم، انتشارات در راه حق، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۳۱. معادی خواه، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب (فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه)، تهران، نشرذرّه، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۳۲. موسوی گرمارودی، سیّد علی، داستان پیامبران، تهران، مؤسّسه انتشارات قدیانی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۳۳. موسوی گرمارودی، ابوالفضل، بانوی بانوان؛ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام، قم، دفتر نشرالهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۳۴. مغنیه، محمّد جواد، شیعه و زمام داران خود سر، ترجمه: مصطفی زمانی، قم، شهید گمنام، چاپ دوم، ۱۳۴۳.

ص: ۲۲۱

۳۵. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ پیام قرآن، قم، انتشارات نسل جوان، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۳۶. نراقی، ملّا احمد، معراج السّعاده، قم، انتشارات هجرت، چاپ یکم، ۱۳۷۱.

۳۷. هاشمی رفسنجانی، اکبر، عدالت اجتماعی اسلام در بعد اقتصادی، نشر والعصر، سازمان چاپ ممتاز، مجموعه خطبه های نماز جمعه تهران.

۳۸. یزدانی، حسینعلی، درس مبارزه از قیام حضرت موسی علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷.

ب) عربی

۳۹. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن، بیروت _ لبنان، دار احیاء التّراث العربی، ۱۴۰۵ ه . ق.

۴۰. ثعلبی، احمد بن محمّد، قصص الانبیاء، المسمّی عرائس المجالس، بیروت _ لبنان، المکتبه الثّقافیه.

۴۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۲ / ۱۹۸۴ م.

۴۲. عروسی الحویزی، ابن جمعه، تفسیر نور الثّقلین، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه. ق.

۴۳. ابی النّضر، محمّد بن مسعود بن عیّاش (المعروف بالعیّاشی)، التّفسیر العیّاشی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیّه، ۱۳۶۳.

۴۴. الامینی النّجفی، عبدالحسین، الغدیر، دارالکتب الاسلامیّه، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

۴۵. ابن بابویه القمی، محمدبن علی، المعروف بالصّدوق، عیون اخبار الرّضا، بیروت _ لبنان، مؤسّسهُ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ه . ق.

۴۶. ابن بابویه القمی، محمدبن علی، المعروف بالصّدوق، علل الشرایع، بیروت، مؤسسّه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه . ق.

۴۷. ابن بابویه القمی، محمدبن علی، المعروف بالصّدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، مؤسّسه النّشرالاسلامی التّابعه لجماعه المدرّسین بقم.

۴۸. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، داراحیاء التّراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه . ق.

۴۹. البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشّی النّجفی، مطبعه الصّدر، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۶ ه . ق.

۵۰. البحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، دارالکتب الاسلامیّه، الطّبعه الثّالثه، ۱۳۹۳ ه . ق.

۵۱. حقّی البروسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، دارالفکر للطّباعه و النّشروالتّوزیع.

۵۲. الجزایری، نعمه اللّه بن عبدالله، قصص الانبیاء، مؤسّسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت _لبنان، ۱۳۹۸ ه . ق.

۵۳. الحسینی الطّهرانی، هاشم، توضیح المراد (تعلیقهعلی شرح تجرید الاعتقاد، تهران، مفید ۱۳۸۷.

ص: ۲۲۲

۵۴. الحکیم، محمّد رضا، الحیاه، مکتب نشر الثّقافه الاسلامیّه، ۱۴۱۰ ه .ق.

۵۵. دشتی، محمّد و کاظم محمّدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، مؤسسّه النّشر الاسلامی، قم، الطّبعه الثالثه، ۱۴۰۶ ه . ق.

۵۶. الرّاغب الاصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، دار قهرمان للطباعه و النّشر و التّوزیع، استانبول _ ترکیه، مؤسّسه الیف اُوفست، ۱۹۸۶ م.

۵۷. رازی، محمد بن عمر، التّفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التّراث العربی، الطّبعه الثالثه.

۵۸. رشید رضا، محمّد تفسیر المنار، ، بیروت _ لبنان، دار المعرفه.

۵۹. السّبحانی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، مؤسّسه الامام الصّادق علیه السلام، قم، المطبعه مهر، ۱۴۱۴ ه . ق.

۶۰. سیّد قطب، فی ظلال القرآن، دار الشّروق، ۱۴۰۶ ه . ق.

۶۱. شبّر، السّید عبداللّه، تفسیر القرآن الکریم، قم، دارالهجره، ۱۳۸۵ ه .ق.

۶۲. الشّهرستانی محمّد بن عبدالکریم، الملل و النّحل، دارالکتب العلمیّه، الطّبعه الاولی، ۱۴۱۰ ه . ق.

۶۳. الصّافی الگلپایگانی، لطف اللّه، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، تهران، منشورات مکتبه الصدر، الطّبعه الثالثه.

۶۴. الطّریحی، فخر الدّین بن محمد، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ ه . ق.

۶۵. الطّبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت _ لبنان، دار المعرفه للطّباعه و النّشر.

۶۶. طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار احیاءالتّراث العربی، الطّبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .ق.

۶۷. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، مصر، دارالحدیث خلف جامع الازهر، ۱۴۰۸ ه .ق.

۶۸. حلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مشهد، کتاب فروشی جعفری مشهد، بازارسرای مهدیّه.

۶۹. طباطبایی، سیّد محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسّسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه . ق.

۷۰. عبده، شیخ محمّد، شرح نهج البلاغه، بیروت، مؤسّسه الاعلمی.

۷۱. غررالحکم و دررالکلم، قم، مؤسّسه طباعه و تجلید الکتاب.

۷۲. الفیض الکاشانی، محسن، تفسیر الصّافی، تهران، المکتبه الاسلامیّه، ۱۳۶۲.

۷۳. القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، دار إحیاء التّراث العربی، بیروت ۱۴۰۵ ه . ق.

۷۴. الکلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، بیروت، دار التّعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ه . ق.

ص: ۲۲۳

۷۵. الکلینی، محمد بن یعقوب، الفروع الکافی، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

۷۶. متقی هندی، علاء الدین بن حسام الدین، کنز العمّال، بیروت، مؤسّسه الرّساله، چاپ سوم، ۱۴۰۹ ه . ق.

۷۷. المصـطفوی حسن، التّحقیق فی کلمـات القرآن الکریم، تهران، وزاره الثّقـافه و الارشاد الاسـلامی، الطبعه الاولی، ۱۳۶۵ ه . ش.

۷۸. المالکی، فاضل، بحوثٌ اسلامیّه، قم، دائره العلوم الاسلامیّه، ۱۴۱۶ ه .ق.

۷۹. المجلسی، محمّد باقر، مرآه العقول فی شرح اخبار الرّسول، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، الطّبعه الثالثه، ۱۳۶۹ ه . ش.

۸۰. المجلسی، محمّد باقر، بحار الانوار، تهران، المکتبه الاسلامیّه، ۱۳۹۷ ه . ق.

۸۱. المحمّدی الرّی الشّهری، محمّد، میزان الحکمه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، الطّبعه الثالثه، ۱۳۷۰ ه . ش.

۸۲. المظفّر، محمّد رضا، عقاید الامامیه، المکتبه الاسلامیه الکبری.

۸۳. المسعودی، علی بن الحسین، مروج الذّهب، دارالمعرفه، بیروت.

۸۴. النّجار، عبد الوهّاب، قصص الانبیاء، دار الکتب العربی.

۸۵. الهاشـمی الخویی، میرزا حبیب اللّه، منهاج البراعه فی شـر ح نهـج البلاغه، بنیاد فرهنگی امام المهـدی علیه السـلام، المکتبه الاسلامیّه.

نشریات

۱. اسکندری، محمّد حسین، مجلّه نور علم؛ دوره سوم؛ شمارگان ۲ و ۳ و ۴ و ۶، سال های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸.

۲. روزنامه حیات نو، مهرماه، ۱۳۷۹، شماره ۱۰۲.

۳. روزنامه کیهان، شهریور ماه، ۱۳۷۹.

۴. روزنامه آفتاب امروز، اردیبهشت ماه، ۱۳۷۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹